

سال دوم، شماره چهارم و پنجم،  
(دی و بهمن ۱۳۷۲) ۴۸ صفحه، ۶۰۰ ریال

- دفاع از شعر گیلکی
  - مرداب انزلی را دریابیم
  - شاهنامه خوانی به زبان گیلکی
  - گیلان و مازندران در ماهی که گذشت
  - فرهنگ عامه مردم شمال ایران
  - آهنگهای محلی شمال ایران، سیمای جان
  - از دیلمان تا دریا (توانهای اقتصادی و توریستی گیلان)
  - مراسم آفتاب خواهی و باران خواهی در تنکابن
  - پدر از زبان دختر (پای صحبت دکتر عهدخت معین در باره دکتر محمد معین)
  - مروری بر زندگی سید عبدالحمید کنوری، شاعر مردمی و همکار سید اشرف الدین نسیم شمال
- و بخش گیلکی:** در زمیند شهر، قصه، فولکلور و...

### با آثاری از:

- محمدنقی بارور
- محمدعلی بقایی
- محمود پاینده لنگرودی
- رحیم چراغی
- دکتر خسرو خسروی
- جهانگیر دانای علمی
- دکتر محمدعلی سجادی
- جواد شیجاهی فرد
- شمس لنگرودی
- حسین صمدی
- محمود طباطبائی
- کامیار عابدی
- موشنگ عباسی
- عبدالرحمن صادی
- دکتر عهدخت معین
- حسن معصومی اشکوری
- محمدجعفر و آله

...



جام طلایی مارلیک (گیلان بستان)، شایکار خنر بشری

## نشر گیلکان ناشر آثار مربوط به گیلان و مازندران

کتابهای درخواستی شما را در اسرع وقت با پست سفارشی در خانه شما تحویل می دهد

- مطبوعات گیلان در عصر انقلاب / م.پ. جکتاجی / ۶۰۰ ریال
- فرمانروایان گیلان / ه.ل. رابینو، ترجمه م.پ. جکتاجی و دکتر رضا مدنی / ۸۰۰ ریال
- ایله جار (شعر گیلکی) / محمد بشرا / ۷۰۰ ریال
- صدای شالیزار / بکوشش رحیم چراغی / ۸۰۰ ریال
- تاریخ نمایش در گیلان / فریدون نوزاد / ۱۷۰۰ ریال
- نهضت جنگل و اوضاع فرهنگی اجتماعی گیلان و قزوین / نایب صادق خان کوچکیور / ۸۰۰ ریال
- بررسی اکولوژی تالاب انزلی / سید مسعود منوری / ۸۵۰ ریال
- ویژگیهای دستوری و فرهنگ واژه های گیلکی / جهانگیر سرتیپ پور / ۳۵۰۰ ریال
- خونینه های تاریخ دارالمرز (گیلان و مازندران) / محمود پاینده لنگرودی / ۲۱۰۰ ریال
- نامها و نامدارهای گیلان / جهانگیر سرتیپ پور / ۶۰۰۰ ریال
- تاریخ انقلاب جنگل (به روایت شاهدان عینی) / محمد علی گیلک / ۶۴۰۰ ریال
- ریشه یابی واژه های گیلکی و وجه تسمیه شهرها و روستاهای گیلان / جهانگیر سرتیپ پور / ۲۵۵۰ ریال

بهای کتابهای مورد درخواست را به حساب جاری شماره ۶۰۱۶۰ بانک ملی ایران شعبه مرکزی رشت به نام محمد تقی پوراحمد واریز کرده اصل فیش را همراه نام کتابها و آدرس دقیق خود به نشانی نشر گیلکان: رشت - صندوق پستی ۱۷۳۵-۴۱۶۳۵ ارسال فرمائید. کتابهای مورد درخواست بلافاصله به نشانی شما با پست سفارشی ارسال می شود.

### خدمات پستی نشر گیلکان

نشر گیلکان، مرکز تهیه و پخش کتابهای مربوط به شمال ایران جهت تهیه و خرید کتب قدیم و جدید و نایب گیلان و مازندران به صورت اصل یا زیراکس سفارش می پذیرد. نام دقیق کتابهای مورد درخواست خود و نویسندگان آنها را برای ما بنویسید، چگونگی وصول، زمان تهیه و قیمت آنها به صورت اصل یا کپی «تجدید شده» به اطلاع شما می رسد. در صورت تمایل و سفارش می توانید در هر کجای کشور که هستید چند روز بعد آنها را در کتابخانه شخصی خود داشته باشید.

#### نشر گیلکان در خدمت شماست

نشانی دفتر: رشت - حاجی آباد، خیابان گنجهای، کوچه صفاری، شماره ۱۱۸

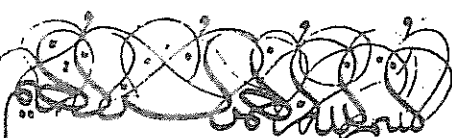
نشانی پستی: رشت - صندوق پستی ۱۷۳۵-۴۱۶۳۵ گیلکان

## در این شماره می خوانید:

صفحه ۴	مطالب فارسی :
۵	اخبار فرهنگی، هنری و ...
۵	با یاد ابراهیم فخرایی (دکتر علی فروغی - کریم یمنی)
۶	اخبار فرهنگی، هنری و ...
۸	گیلان و مازندران در ماهی که گذشت (سارا خدیوی فرد)
۹	از دیلمان تا دریا (مهندس سیدحسن معصومی اشکوری)
۱۰	اخبار کتاب
۱۰	دفاع از شعر گیلکی (شمس لنگرودی)
۱۱	مروری بر زندگی سیدعبدالمحمید کلوری، شاعر مردمی و همکار سیداشرف‌الدین گیلانی در نسیم شمال (ج ۲۰ - کلوری)
۱۳	سخنی چند پیرامون تمدن مارلیک و مردم باستانی سرزمین گیلان و مازندران (دکتر سیدمحمدعلی سجاده‌به)
۱۴	پدر از زبان دختر (پای صحبت دکتر مهدخت معین درباره دکتر محمد معین)
۱۷	یک شعر عامیانه دیلمی درباره هوشناسی محلی (عبدالرحمن عمادی)
۱۸	مرادب انزلی را دریابیم (محمدتقی بارور غازیانی)
۱۹	آیا دریای خزر به جای اول خود بازمی‌گردد؟ (دکتر خسرو خسروی)
۱۹	قوهای مهاجر
۲۰	دستور املاهای گیلکی، حذف "او معدوله" در گیلکی
۲۰	مساشعر در چیستا
۲۹	پرندهگان در باور مردم، دمبلاسنکی (محمود پاینده لنگرودی)
۳۰	شاهنامه خوانی به زبان گیلکی (علی بهکیش)
۳۱	شاعران ولایت، بهرام گلعلی پور (هوشنگ عباسی)
۳۲	لزوم توجه به معماری گذشته و بومی (بهزاد حق‌شناس - کوچک دارامقدم - ذبیح‌الله شبان)
۳۳	جنت سلان (محمدجعفر واله)
۳۴	مراسم آفتاب‌خواهی و باران‌خواهی در تنکابن (چنانگیر دانای علمی)
۳۵	بازبها، آغوزبازی، قسمت آخر (رجیم چراغی)
۳۶	فرهنگ عامه مردم شمال ایران (جواد شجاعی فرد)
۳۶	بانک لغات گیلکی (کریم قلی زاده)
۳۷	گوشه‌ای از مراسم عروسی در دیلمان (احمدعلی کریمی)
۳۸	نکته‌ها از میان کتابها، دو تذکر کوچک درباره یک فرهنگ بزرگ (محمود پاینده لنگرودی)
۳۹	نامداران مازندران، اشرف مازندرانی (حسین صدی)
۳۹	مطالعات مربوط به شمال ایران در مطبوعات کشور
۴۰	فرهنگ شاعران، دانشمندان و عارفان گیلان (کامیار عابدی)
۴۱	پهلوانان کشتی گیله‌مردی، پهلوان صفرآز موده (محمدعلی بقایی)
۴۴	نقد و نظر خوانندگان
۴۶	کتابهای رسیده

## مطالب گیلکی :

۲۱	مساشعر (محمد فارسی - محمد دریایی - محمد بشر - علی اکبر مرادیان - رجیم چراغی - وارث فومنی - هوشنگ عباسی - غلامحسن عظیمی - نادر ذکی پور)
۲۲	شعر گیلکی (جعفر بخشی زادمحمودی - علی مهدی پور - رمضان رحمتی - محمدرضا خیرخواه - پیمان نوری - محمود جوادیان کوتنایی)
۲۴	پالتو (محمود طباری)
۲۷	موزا به موزا (ع - ح - ارسو)
۲۸	نقل گمه نقلستان، چوپان بدشانس (محمود حجازی)
۲۹	فوغون از خرج خونه محمدعلی زاهدی
۲۹	تونگوله
۴۲	آهنگهای محلی شمال ایران، سیمای جان



۱۷ و ۱۶

دی و بهمن ۱۳۷۲

**گیله‌وا**

ماهنامه فرهنگی - هنری

و پژوهشی (گیلان‌شناسی)

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

محمدتقی پور احمد جکناچی

نشانی پستی

(برای ارسال نامه و مرسولات)

(رشت: صندوق پستی ۴۱۷۴-۴۱۶۳۵) گیله‌وا

نشانی دفتر

(برای مراجعات مستقیم)

رشت: خیابان انقلاب - ساختمان گهر - داخل

پاساژ - طبقه دوم

امور گرافیک: محمد الطاف‌ای

امور مشترکین: هوشنگ عباسی



حروفچینی: کوهی

لینوگرافی: دامون لنگرود

چاپ: نخعی لاهیجان



عکس پشت جلد:

سبزه میدان رشت در دوره قاجار



گیله‌وا در حکم و اصلاح و تلخیص مطالب

وارد آزاد است.

چاپ هر مطلب به معنای تایید آن نیست.

مطالب رسیده بازگردانده نمی‌شود.

استفاده فرهنگی از مطالب به شرط ذکر ماخذ

آزاد و استفاده انتفاعی از آن منوط به اجازه کتبی

است.

در پیشواز شانزدهمین سالگرد انقلاب اسلامی، در دهه فجر امسال، ۷ باب کتابخانه عمومی در سطح استان گیلان افتتاح گردید، اغلب این کتابخانه‌ها در مناطق محروم استان که مناطقی کوهستانی و صعب‌العبور و سردسیر یا جنگلی و پرت و دور از امکانات رفاهی می‌باشند، تأسیس شده‌اند. دانش‌آموزان و جوانان این مناطق از بسیاری وسایل سرگرمی و تفریحات سالم در اوقات فراغت محرومند، در حالی که ذوق و شوق به مطالعه و ادامه تحصیل و حسن نوجویی و خلاقیت در آنان بسیار زیاد است، تأسیس کتابخانه در چنین مناطقی یکی از اساسی‌ترین کارهای فرهنگی است. واحد کتابخانه‌های اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان برای پرورش فکر و تجلی فرهنگ در میان روستاها تأسیس این کتابخانه‌ها را در سال جاری در صدر برنامه‌های خود قرار داده است. احداث کتابخانه در مناطق محروم و پرجمعیت روستاها کوششی قابل تقدیر است، لازم است جوانان و نوجوانان روستایی نیز از این فرصت حداکثر بهره را ببرند.

## افتتاح ۷ باب کتابخانه عمومی

۵۰۰ متر مربع و زیربنای ۲۱۰ متر مربع و صرف هزینه‌ای معادل چهار میلیون ریال تأسیس شده است و دارای سالن مطالعه بزرگ قابل تشکیل، مخزن کتاب، سرویسهای بهداشتی و تجهیزات کافی است. کتابخانه کلیشم در روز افتتاح (۱۹ بهمن) دارای ۱۱۰۰ جلد کتاب بوده است.

### کتابخانه عمومی لوندویل

لوندویل مرکز دهستان لوندویل از بخش مرکزی شهرستان مرزی آستارا است. جمعیت دهستان بالغ بر ۱۶ هزار نفر می‌باشد که در ۳۰ پارچه آبادی پراکنده‌اند. مرکز دهستان روستای بزرگ لوندویل است که بر سر راه تالش به آستارا قرار دارد و دارای ۴۵۰۰ نفر جمعیت است.

کتابخانه عمومی لوندویل در یک ساختمان استیجاری با زیربنای ۴۰ متر مربع در روز ۱۶ بهمن افتتاح گردید و در زمان گشایش، ۶۳۰ جلد کتاب داشته است.

### کتابخانه عمومی لیسار

دهستان لیسار که دارای جمعیتی حدود ۲۸ هزار نفر است در ۷۴ روستای این دهستان پراکنده می‌باشد و جزو مناطق محروم استان به حساب می‌آید. مرکز دهستان روستای لیسار در ۱۸ کیلومتری شمال هشت پر بر سر راه تالش به آستارا قرار دارد.

کتابخانه عمومی لیسار با ۲۳۸ متر مربع زیربنا در زمینی به مساحت ۵۰۰ متر مربع و صرف هزینه‌ای معادل چهار میلیون تومان ساخته شده و دارای سالن بزرگ دو قسمتی مطالعه، مخزن کتاب و سرویسهای بهداشتی است. کتابخانه در زمان افتتاح (۱۶ بهمن) دارای ۶۵۰ جلد کتاب بوده است.



تالش است که ۶۳ پارچه آبادی و ۲۰ هزار نفر جمعیت دارد و از مناطق محروم استان به‌شمار می‌آید. کتابخانه عمومی شاندرمن بخشی از مجتمع فرهنگی شاندرمن است که با هزینه‌ای معادل ۱۵ میلیون تومان در شرف اتمام است. فاز اول آن کتابخانه عمومی است که دارای سالنهای مطالعه، مخزن کتاب، سرویسهای بهداشتی و تجهیزات کامل است. زیربنای مجتمع ۹۰۰ متر مربع و زیربنای کتابخانه ۵۰۰ متر مربع می‌باشد.

### کتابخانه عمومی طاسکوه

طاسکوه مرکز دهستان شاندرمن از بخش ماسال تالش است. جمعیت دهستان بالغ بر چهارده هزار نفر می‌باشد که بر روییم در ۴۰ پارچه آبادی پراکنده‌اند. این دهستان جزو مناطق محروم استان است.

کتابخانه عمومی طاسکوه در زمینی به وسعت ۶۰۰ متر مربع و زیربنای ۳۵۸ متر مربع احداث شده است که علاوه بر دو سالن مطالعه و مخزن کتاب و سرویسهای بهداشتی، دارای یک سالن بزرگ نمایش فیلم و ایراد سخنرانی و برگزاری مراسم ویژه می‌باشد. هزینه این مجتمع ۶/۵ میلیون تومان برآورده شده است. کتابخانه در زمان افتتاح (۲۰ بهمن) دارای ۷۰۰ جلد کتاب بوده است.

### کتابخانه عمومی کلیشم

دهستان کلیشم جزو بخش عمارلوی رودبار از مناطق کوهستانی و بسیار سردسیر گیلان است و راه آن اغلب بخاطر کولاک و برف شدید سرتاسر پاییز و زمستان بسته است. کلیشم دارای ۹ پارچه آبادی و حدود ۵۰۰۰ نفر جمعیت است. در زلزله خرداد ۶۹ درم کوبیده شد و از جمعیت آن بنحو چشمگیری کاسته گردید.

کتابخانه عمومی کلیشم در زمینی به مساحت

### کتابخانه عمومی پیرکوه

پیرکوه سابق یکی از بلوک سه گانه عمارلوی رودبار بود که در تقسیمات اخیر کشوری، در سال ۱۳۷۰، جزو بخش سیاهکل لاهیجان محسوب شده است. منطقه‌ای کوهستانی و سردسیر است. ۲۹ پارچه آبادی و جمعیتی حدود ۷۰۰۰ نفر دارد. در زلزله خرداد ۶۹ بکلی درهم کوبیده شد. پیرکوه جزو مناطق محروم استان است.

کتابخانه عمومی پیرکوه در زمینی به مساحت ۵۰۰ متر مربع و زیربنای ۲۱۰ متر مربع با هزینه‌ای معادل ۴۰ میلیون ریال تأسیس شده است که دارای دو سالن مطالعه، مخزن کتاب، سرویسهای بهداشتی و تجهیزات مکفی است. تعداد کتابهای موجود در روز افتتاح (۱۹ بهمن) ۱۰۲۹ جلد بوده است.

### کتابخانه عمومی چوکا

شرکت چوکا (چوب و کاغذ ایران) که دارای تأسیسات عظیم صنایع کاغذسازی است در میانه راه انزلی به تالش در بخش رضوانشهر واقع شده است. شهرک ولی عصر با جمعیتی حدود پنج هزار نفر خانواده‌های کارکنان و کارمندان و متخصصان این واحد عظیم صنعتی را در خود جای داده است.

کتابخانه عمومی چوکا با زیربنای ۲۲۴ متر مربع ساخته شده و با بهترین وسایل و تجهیزات چوبی جهت استفاده اهالی شهرک از سوی مدیریت شرکت در اختیار واحد کتابخانه‌های عمومی استان قرار گرفته است. این کتابخانه دارای سالن مطالعه بزرگ، مخزن کتاب و سرویسهای بهداشتی است.

### کتابخانه عمومی شاندرمن

آبادی بزرگ شاندرمن مجموعه چند دهه به هم پیوسته است که در ۵ کیلومتری شهر ماسال واقع شده. دهستان شاندرمن جزو بخش ماسال شاندرمن شهرستان

# بایاد ابراهیم فخرایی



بس میش نماکسان که در باطن گرگ  
بس ناکس مردمان که در جلوه سترگ  
نازم به دو آزاده که در قامت و نام  
کوچک بودند لیک در ذات بزرگ  
دکتر علی فروجی

## بنیاد هنری فرهنگی تئاتر و سینمای گیلان

عصر روز سه شنبه ۷۲/۱۰/۷ نخستین گردهم آیی بنیاد هنری فرهنگی تئاتر و سینمای مردمی گیلان، در حال تأسیس مرکز رشت در تالار مجموعه فرهنگی سردار جنگل این شهر تشکیل شد. ابتدا آقای فریدون نوزاد محقق گیلانی که خود روزگاری از هنرمندان تئاتر گیلان بوده است سخنان مسیوطی از پیشینه هنر نمایش در گیلان ایراد کرد و در آخر به ذکر نام طراحان بنیاد پرداخت. سخنران بعدی رضا میرمنوی بازیگر و کارگردان سرشناس تئاتر بود که در مورد هنر نمایش، ارزش هنر و هنرمند و رویای تکامل در هنر صحبت کرد. سپس فرامرز بهبودی که از بازیگران قدیمی تئاتر گیلان و از دل سپردگان هنر نمایش است راجع به اهداف بنیاد و سازمان آن، شمه‌ای از اساستامه و آئین نامه در حال تنظیم بنیاد سخنانی بیان داشت.

لازم به توضیح است فرامرز بهبودی تاکنون سعی فراوان کرده است تا با گردهم آوردن هنرمندان برکار جدید و قدیم از جمله فریدون نوزاد، محمد رئیس‌زاده، رضاسیرمعنوی و حبیب‌الله پورسینی‌اساس این بنیاد فرهنگی هنری را پی‌ریزی کند. حضور هنرمندان قدیمی از جمله حیدر صارمی و تنی چند از محققان و پژوهشگران گیلانی در این جلسه چشمگیر بوده است.



### تالاب امیر کلابه

تالاب ارزشمند و بین‌المللی امیر کلابه لاهیجان پس از سالها استفاده نامطلوب آذر ماه امسال با همکاری مقامات قضایی و نیروی انتظامی استان و شهرستان به کنترل مأموران گارد محیط زیست درآمد و فعالیت‌های کارشناسی مسطور بررسی وضع اکولوژیک و تخمین خدمات وارده به این رستگاه حساس آغاز گردید.

پناهگاه حیات وحش امیر کلابه دارای ۱۲۰۰ هکتار مساحت است و یکی از ۸۸ تالاب بزرگ و بین‌المللی حیوان محسوب می‌شود. هم‌اکنون بجهت امنیتی که با حساسی دادستانی محل، نیروی انتظامی و مأمورین گارد محیط زیست گیلان در این تالاب فراهم آمده است شاهد رستگان گذرانی هزاران پرنده مهاجر از قیل قوا، غارها، اردکها، چنگرها و چند گونه ارزشمند و نادر در آن هستیم. به نظر کارشناسان این تالاب جزو نیالوده‌ترین و شناخت‌ترین تالابهای کشور محسوب می‌شود و برخلاف تالاب بزرگ انزلی از گیاهان بیگانه مسطور و پوشیده نیست و در عین حال دارای تنوع و بیای اقلیمی و خاص به خود است. عمق تالاب در بعضی نقاط به ۶ متر هم می‌رسد.



### نشر گیلکان و چاپ قصه‌های کودکان به زبان گیلکی

نشر گیلکان ناشر آثار مربوط به گیلان و مازندران بعد از انتشار ۱۱ کتاب در زمینه گیلان‌شناسی و چاپ دوازدهمین آن تحت عنوان «ریشه‌یابی واژه‌های گیلکی و وجه تسمیه شهرها و روستاهای گیلان» تألیف زنده‌یاد جهانگیر سرتیپ‌پور که بزودی منتشر می‌شود، دو کتاب برای کودکان و نوجوانان تدارک دیده است: مثل‌هایی از گیلان، گرد آورده رحیم چراغی با نقاشی‌های شهرام دفاعی و «کل کچله‌ی» قصه‌ای منظوم به زبان گیلکی از علی نافی با نقاشی‌های فرامرز نوحیدی. نشر گیلکان امیدوار است طرف ماههای آینده این دو کتاب را تقدیم کودکان و نوجوانان گیلانی کند.

۶ سال از درگذشت جنگلی پراوازه ابراهیم فخرایی، معلم، مبارز راه آزادی، روزنامه‌نگار، وکیل، قاضی، مؤلف و محقق گیلانی می‌گذرد. فخرایی در ۱۶ بهمن ۱۳۶۶ در سن ۸۸ سالگی بدرود حیات گفت و در گورستان بهشت‌زهرای تهران بخاک سپرده شد. چهار سال بعد در دیماه ۱۳۷۰ کالبد او طی مراسمی ساده به شهر زادگاهش رشت انتقال یافت و در جوار مرقد سردار جنگل بخاک سپرده شد. یادش گرامی.

### ایتنا فخر ایران و گیلان بوشو

فریدون و سام و نریمان بوشو  
نظامی و فردوسی و انوری  
تو هر که دینی از هه دالان بوشو  
بوشو تا کی فخرایی نازنین  
امد آه تا آسمانان بوشو  
ایتا عاشق گیلک و گیلکی  
ایتافخر ایران و گیلان بوشو  
نیامت بوخوفته، سلامت بورد  
ای رنگی، محبت جه دوران بوشو  
فوو آب از آشنایان چوم  
نوگو تو که تو که تو که، گی روخان بوشو  
قلم خوگیانه جه خاطر ببرد  
هتو، شادمانی جه مزقان بوشو  
بو بو شعر گاشانه، بی خانه‌خا  
خرم صحبتان از نیویشان بوشو  
جه خاطر نیشه از می دلیل هیذره  
اونی گی جه اگهنه زندان بوشو  
اونم بوایتا کوچک جنگلی  
جه جنگل ویریشته، گلستان بوشو

زما عین گولاک و توفان بوشو  
اما زندگانی چی ارزان بوشو  
چی ره روز و شب شونند ره یک رهند؟  
چی ره عمر یاد ما تستان بوشو  
شکمداره شب، تا نزابو، بمرد  
خوروس تا نخوانده، خوروسخوان بوشو  
با مو هر کی با گله، بی پا بو بو  
اونی سر علامه، اونی جان بوشو  
انسی آرزویانه بوران ببرد  
اونی نوبت کرده گاران بوشو  
فلاکت، مرض، هی واگردان داره  
چی ره زندگی بی واگردان بوشو  
تی مالانده، باران نوکون سر به سر  
ایوار فاندردی بار و بارجان بوشو  
عجایب، گنه، آردال و ترکمه  
بمرده بوشو، زبر و گولتان بوشو  
نه تنها بوشو الجیر و موردنی

بزرگوار  
بزرگوار  
بزرگوار  
بزرگوار

کریم میمنی (سوئد - اوپسالا)

گیله‌وا اگر چه نشریه‌ای است فرهنگی، هنری و پژوهشی اما چون به سرتاسر شمال ایران از غربی‌ترین نقطه گیلان تا شرقی‌ترین نقطه مازندران تعلق دارد، نمی‌تواند نسبت به وقایعی که در این حوزه جغرافیایی می‌گذرد بی‌تفاوت باشد. از آن رو که انبوهی از خوانندگان گیله‌وا ممکن است بعقل گوناگون در مسیر کسب این اخبار نباشند لازم دیده شد فشرده‌ای از مهمترین رویدادهای ماه را بصورت گزیده تیر و روز شمار تنظیم کرده منعکس نماید.

این کار دو حسن دارد: نخست این که اخبار گیلان و مازندران حداقل به اجمال به خواننده دور از وطن و موطن می‌رسد، دیگر این که هر خواننده‌ای بسته به قصدی که دارد و موضوع خبری که مورد نظرش است با استناد به نام روزنامه، تاریخ انتشار، شماره و صفحه، می‌تواند آن را دنبال کرده بیابد. منبع این اخبار هفت عنوان روزنامه کثیرالانتشار کشور است که به ترتیب حروف الفبا عبارتند از: ابرار - اطلاعات - جمهوری اسلامی - جهان اسلام - رسالت - سلام - کیهان - همشهری

# گیلان و مازندران در ماهی که گذشت

با همکاری سارا خدیوی فرد

«دیدار ۱۲ هزار اتباع جمهوری آذربایجان از ایران» (از طریق مرز آستارا) ابرار (۱۶ آذر ۷۲) ش ۱۴۷۸، ص ۳

«۱۲/۰۰۰ تن افزایش تولید جای نسبت به سال گذشته» ابرار (۱۶ آذر ۷۲) ش ۱۴۷۸، ص ۱۱

«مهیبار دارانی فیلمبردار سیمای مرکز گیلان در گذشت.» ابرار (۱۶ آذر ۷۲) ش ۱۴۷۸، ص ۷

«فروودگاه رشت، امسال آماده انتقال حجاج به مکه معظمه می‌شود.» اطلاعات (۱۷ آذر ۷۲) ش ۲۰۰۷۸، ص ۱۳

«زلزله باردیگر رودبار را لرزاند.» اطلاعات (۱۷ آذر ۷۲) ش ۲۰۰۷۸، ص ۱۳

«کوچ پرندگان شمال اروپا به تالاب‌های نور» کیهان (۲۲ آذر ۷۲) ش ۱۴۹۴۰، ص ۱۸

«۸ هزار واحد مسکونی در حاشیه ساحل استان گیلان نیاز به جایگاهی دارد.» رسالت (۲۲ آذر ۷۲) ش ۲۲۹۵، ص ۱

«سالانه ۵۰ هزار هکتار از جنگلهای شمال کشور تخریب می‌شود.» همشهری (۲۲ آذر ۷۲) ش ۲۸۴، ص ۸

«مسابقات سنتی، ورزش و اجنگ گاونر در روستاهای گیلان و مازندران» کیهان (۲۳ آذر ۷۲) ش ۱۴۹۴۱، ص ۱۹

«دریای خزر به زباله‌دان مواد سستی تبدیل شده است.» ابرار (۲۴ آذر ۷۲) ش ۱۴۸۴، ص ۲

«دانشمند مشهور ترکمنستان در مورد افزایش آلودگی و افزایش سطح آب دریای خزر هشدار داد.» اطلاعات نسبه (۲۷ آذر ۷۲) ش ۲۰۰۸۵، ص ۳

«جابه‌جایی زمین، بخش وسیعی از شهر تاریخی ماسوله را تهدید به نابودی می‌کند.» اطلاعات (۲۸ آذر ۷۲) ش ۲۰۰۸۶، ص ۱۳

«احداث سد «استور» برای گیلان جنبه حیاتی دارد» اطلاعات (۳۰ آذر ۷۲) ش ۲۰۰۸۸، ص ۹

«سفر رئیس جمهور به استان مازندران.» جمهوری اسلامی (۱ دی) ش ۴۲۲۰، ص ۴

«آیا خزر به سرنوشت اورال دچار می‌شود.» همشهری (۱ دی) ش ۲۹۲، ص ۷

«واردات فرآورده ابریشم به کشور ممنوع می‌شود.» اطلاعات (۲ دی) ش ۲۰۰۹۰، ص ۴

«بایه‌کارگیری شیوه‌های نوین، ۶۰۰ کیلومتر از سواحل جنوب دریای خزر از پیشروی آب مصون می‌ماند.» اطلاعات (۲ دی) ش ۲۰۰۹۰، ص ۳

«میانتگین افزایش ارتفاع آب دریای خزر در سواحل گیلان ۱۳ سانتی متر اعلام شد.» اطلاعات (۲ دی) ش ۲۰۰۹۰، ص ۱۳

«دریای مازندران ۲۲ شهر بزرگ شمال را در خطر جدی قرار داده است» کیهان (۲ دی) ش ۱۴۹۴۹، ص ۱۸

«۱۰ میلیارد ریال اعتبار فرودگاه رشت بین‌المللی می‌شود» جهان اسلام (۱۱ آذر)، ش ۷۲۳، ص ۷

«واردات کالا از مرز آستارا بشدت افزایش یافته است.» سلام (۲ آذر ۷۲) ش ۷۲۸، ص ۴

«توفان در بندرانزلی به کشتیهای تجاری و نفتکش آسیب وارد کرد.» اطلاعات (۲ آذر ۷۲) ش ۲۰۰۶۵، ص ۱۳

«موافقتنامه توسعه توریسم بین مازندران و ترکمنستان» همشهری (۲ آذر ۷۲) ش ۲۶۸، ص ۱۴

«زلزله رودبار را لرزاند» سلام (۳ آذر ۷۲) ش ۷۲۹، ص ۳

«خسارت ناشی از حوادث طبیعی در گیلان به بیش از ۵۰ میلیارد ریال رسید.» رسالت (۶ آذر ۷۲) ش ۲۲۸۱، ص ۲

«زندگی با قایق و پارو در خانه‌های انزلی» کیهان (۶ آذر ۷۲) ش ۱۴۹۲۷، ص ۱۷

«۲۱۰۰ واحد مسکونی در آستارا در معرض خطر پیشروی آب دریا قرار دارد.» اطلاعات (۶ آذر ۷۲) ش ۲۰۰۸۶، ص ۱۳

«تقاضای کمک (مالی) فرماندار آستارای جمهوری آذربایجان از جمهوری اسلامی ایران» اطلاعات (۶ آذر ۷۲) ش ۲۰۰۶۸، ص ۱۳

«بارش باران و کولاک در انزلی، یک میلیارد ریال خسارت برجای گذاشت.» اطلاعات (۹ آذر ۷۲) ش ۲۰۰۷۱، ص ۲

«اتمام بازسازی مناطق زلزله‌زده رودبار به ۲۰ میلیارد ریال بودجه نیاز دارد.» اطلاعات (۹ آذر ۷۲) ش ۲۰۰۷۱، ص ۹

«آب دریای خزر طی ۱۶ سال گذشته ۲ متر بالا آمده است.» کیهان (۹ آذر ۷۲) ش ۱۴۹۳۰، ص ۳

«سیستم مکانیزه پرورش آبریان در سد سنگر رشت افتتاح شد.» کیهان (۹ آذر ۷۲) ش ۱۴۹۳۰، ص ۱۶

«باکمکهای مالی ارمانه ایران ۱۱ واحد آموزشی در مناطق زلزله‌زده گیلان آماده بهره‌برداری شد.» اطلاعات (۱۰ آذر ۷۲) ش ۲۰۰۷۲، ص ۱۴

«آ دهکده سوریستی در مازندران ایجاد می‌شود.» ابرار (۱۰ آذر ۷۲) ش ۱۴۷۳، ص ۹

«حجت‌الاسلام کروی بر سر مزار سردار جنگل» همشهری (۱۱ آذر ۷۲) ش ۲۷۶، ص ۲

«۸۲۷ تن ماهی استخوانی از دریای خزر صید شد.» اطلاعات (۱۴ آذر ۷۲) ش ۲۰۰۷۵، ص ۸

«بازدید وزیر کشور از استان گیلان» ابرار (۱۶ آذر ۷۲) ش ۱۴۷۸، ص ۳

«به زودی اولین مرکز لجه‌شناسی در دانشگاه آزاد رشت تأسیس می‌شود.» ابرار (۱۶ آذر ۷۲) ش ۱۴۷۸، ص ۲

« طرح عظیم بزرگراه تهران - شمال به اجراء درمی آید. » - هنبری (۲ دی) ش ۲۹۳ ص ۲

« هنوز عده‌ای از زلزله زدگان در کانکس زندگی می‌کنند. » - جمهوری اسلامی (۲۲ دی) ص ۴۲۲۱ ص ۱۱

« | | نقطه در گیلان طعمه حریق شد. » - جمهوری اسلامی (۴ دی) ش ۴۲۲۲ ص ۵

« سال آینده اولین چاه نفت در دریای خزر حفر می‌شود. » - رسالت (۵ دی) ش ۲۳۰۵ ص ۱۵

« بندر گز احیاء می‌شود. رئیس جمهور » - ابرار (۵ دی) ش ۱۴۹۳ ص ۲

« اولین سکوی حفاری نفت ساخت ایران بزودی در دریای خزر به کار خواهد افتاد. » - کیهان (۵ دی) ش ۱۹۹۳ ص ۱۶

« یک چهارم مبتلایان به تالاسمی در استان مازندران هستند. » - جسیوری اسلامی (۵ دی) ش ۴۲۲۳ ص ۱۰

« شهرک صنعتی لوشان در مرحله نهایی آماده سازی است. » - اطلاعات (۵ دی) ش ۲۰۰۹۲ ص ۹

« رئیس جمهوری: چهره مناطق ساحلی دریای خزر با اجرای طرحهای بندر سازی تغییر خواهد کرد. » - اطلاعات (۷ دی) ش ۲۰۰۹۳ ص ۲

« ۶ بندر صیادی چند منظوره در دریای خزر احداث می‌شود. » - اطلاعات (۷ دی) ش ۲۰۰۹۳ ص ۲

« طرح پرورش ماهی در قفس در مازندران با موفقیت به اجراء در آمد. » - جهان اسلام (۹ دی) ش ۷۵۴ ص ۵

« حاملین ژن معیوب تالاسمی در مازندران شناسایی می‌شوند. » - ابرار (۱۳ دی) ش ۱۴۹۹ ص ۲

« احداث بزرگترین مجتمع دانشگاهی در رشت آغاز شد. » - رسالت (۳ دی) ش ۲۳۱۱ ص ۱۲

« دانشکده قرآن در مازندران تأسیس می‌شود. » - اطلاعات (۱۵ دی) ش ۲۰۱۰۰ ص ۳

« تحقیقات زیست محیطی بر روی پناهگاه حیات وحش «امیر کلابه» لاهیجان آغاز شد. » - اطلاعات (۱۵ دی) ش ۲۰۱۰۰ ص ۸

« قارچ خوراکی جدیدی در گیلان تولید شد. » - هنبری (۱۵ دی) ش ۳۰۴ ص ۴

« افتتاح نخستین پژوهشکده معلم کشور در رودسر. » - کیهان (۱۶ دی) ش ۱۴۹۶ ص ۱۸

« رانش کوه در دهستان «حیران» آستارا ۱۳۲ واحد مسکونی را در معرض ویرانی قرار داد. » - اطلاعات (۱۶ دی) ش ۲۰۱۰۱ ص ۲

« نادرترین گونه‌های قو از شمال اروپا به تالابهای استان گیلان مهاجرت کردند. » - اطلاعات (۱۶ دی) ش ۲۰۱۰۱ ص ۲

« سالانه ۵۳۰ میلیون قطعه بچه ماهی در دریای خزر رها می‌شوند. » - سلام (۱۹ دی) ش ۷۶۶ ص ۱۱

« بازارچه مشترک مرزی گیلان و جمهوری آذربایجان احداث می‌شود. » - ابرار (۱۹ دی) ش ۱۵۰۴ ص ۹

« مردم هفت شهر گیلان از نعمت گاز طبیعی بهره‌مند شدند. » - رسالت (۲۲ دی) ش ۱۳۱۸ ص ۱۰

« ۹۵۰۰ قو در پناهگاههای حیات وحش استان گیلان سرشماری شدند. » - اطلاعات (۲۲ دی) ش ۲۰۱۰۵ ص ۹

« افزایش تولید گندم در استان گیلان » - جمهوری اسلامی (۲۳ دی) ش ۴۲۲۷ ص ۱۰

« یک نیروگاه کوچک بادی در منجیل احداث می‌شود. » - جمهوری اسلامی (۲۳ دی) ش ۴۲۲۷ ص ۱۰

« بیش از ۱۳۷ هزار تن کالای غیر نفتی از گیلان به خارج صادر شد. » - سلام (۲۳ دی) ش ۷۶۹ ص ۴

« پیشروی آب دریای خزر در بندر انزلی ۸۰ میلیارد ریال خسارت وارد کرد. » - رسالت (۲۵ دی) ش ۱۳۲۰ ص ۱۵

« بخشی از بازار بزرگ و قدیمی رشت طعمه حریق شد. » - اطلاعات (۲۵ دی) ش

۲۰۱۰۷ ص ۲

« ۹ شهرک صنعتی در گیلان احداث می‌شود. » - اطلاعات (۲۶ دی) ش ۲۰۱۰۸ ص ۸

« کارخانه کنسرو ماهی کیلکا در سنگاچین انزلی مورد بهره‌برداری قرار گرفت. » - کیهان (۲۶ دی) ش ۱۴۹۶۷ ص ۱۸

« نخستین کتابخانه جانبازان گیلان گشایش یافت. » - اطلاعات (۲۷ دی) ش ۲۰۱۰۹ ص ۹

« آتش سوزی بازار رشت ۵۰۰ میلیون ریال خسارت برجای گذاشت. » - جهان اسلام (۲۶ دی) ش ۷۶۷ ص ۲

« سازمان کشورهای حوزه دریای خزر تشکیل می‌شود. » - کیهان (۲۸ دی) ش ۱۴۹۶۹ ص ۱۴

« مبارزه گیله مردان آغاز شد. » - اکسپریز (۲۹ دی) ش ۳۱۴ ص ۱۳

« تشییع پیکر مطهر ۸۰ شهید در استان گیلان. » - کیهان (۳۰ دی) ش ۱۴۹۷۱ ص ۱۹

### کنگره ها - سمینارها - جشنواره ها و ...

« پنجمین جشنواره تناثر منطقه‌ای کشور در رشت آغاز شد. » - ابرار (۲۲ آذر) ش ۱۴۸۲ ص ۱۰

« سمینار سراسری بررسی آموزشهای کشاورزی در رشت برگزار شد. » - رسالت (۲۲ آذر) ش ۲۲۹۵ ص ۷

« جشنواره هنری بین‌المللی رشد در ساری گشایش یافت. » - رسالت (۲۲ دی) ش ۲۳۱۸ ص ۶

« گردهمایی مسئولان شیلات ایران و روسیه در رشت. » - ابرار (۲۶ دی) ش ۱۵۰۹ ص ۴

« سمینار بررسی مسایل اکولوژیک و بیولوژیک دریای خزر در رشت گشایش یافت. » - اطلاعات (۲۷ دی) ش ۲۰۱۰۹ ص ۸

### تقاضای اشتراك می پذیرد

### گیلدوا

#### بزرگ درخواست اشتراك ماهنامه گیله‌وا (یک ساله)

(گیله‌وا، مجله فرهنگی، هنری و پژوهشی شمال ایران به زبانهای گیلکی و فارسی)

نام ..... نام خانوادگی .....

سن ..... شغل ..... میزان تحصیلات .....

نشانی شهر ..... خیابان .....

کوچه ..... شماره ..... کد پستی ..... تلفن .....

(از شماره ..... فرستاده شود)

لطفاً فرم بالا با ترکیبی آن را بر کرده همراه فیش بانکی به مبلغ حق اشتراك مورد نظر به حساب جاری شماره (۸۸۸) بانک صادرات ایران، شعبه ۲۹۰۸ بادی‌الله رشت، به نام مدیر مجله یا گیله‌وا به نشانی (رشت) - صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۳۵ ارسال نمایند.

- حق اشتراك داخل کشور ۶۰۰۰ ریال
- آمریکا و ژاپن ۲۵۰۰۰ ریال
- اروپا ۲۰۰۰۰ ریال
- استرالیا ۲۲۰۰۰ ریال
- حوزه خلیج فارس و جمهوری‌های همسایه (شوروی سابق) ۱۶۰۰۰ ریال

# از دیلمان تا دریا

سیدحسن معصومی اشکوری

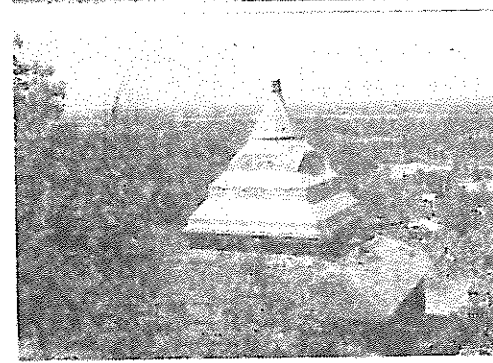
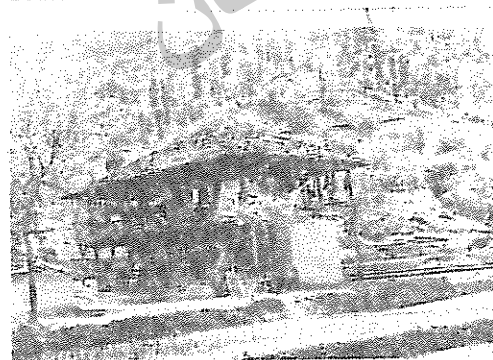
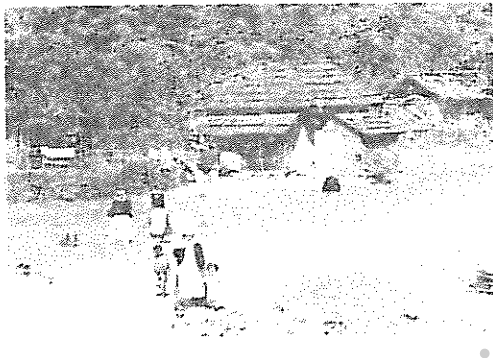
واقع خطر بزرگی برای سلامت مراتع استان محسوب میشود. بیشتر رودخانه‌های بزرگ و برآب استان غیر از سپیدرود از همین نوار مرتعی، کنی بالاتر یا پائینتر سرچشمه میگیرند.

از این نوار که عبور کنیم ناحیه بزرگ، سخت، ناهموار و کوهستانی جنگلهای گیلان آغاز میشود. از هر نقطه مرتعی استان که بست دست گیلان سرازیر شویم، حدود بیش از ۶۰ کیلومتر در راههای بریج و خم کوهستانی باید راه بسازیم تا به دست گیلان برسیم. در طول این راههای با مناظر زیبا و دیدنی که از قلب جنگلهای اتبوه میگذرند هر چه به پایین میرویم از تراکم و انبوهی درختان جنگلی کاسته میشود. جنگلهای استان بیش از ۵۶۵۰۰۰ هکتار وسعت دارند و ماحصل اقتصادی‌شان در سال به طور میانگین، ۱۰۳۵۳ متر مکعب گرده بینه، ۲۳۲۷۷ متر مکعب چوب الواری، ۱۸۰۴۷ تن ذغال چوب، ۹۱۰۸۸ استرهیزم، ۱۵۰۵۳ تن کاتین و ۲۲۰۷۷ تن چوب تیری است که البته با اجرای طرحهای جنگلداری، جنگلبانی و جنگلکاری بازده اقتصادی این جنگلهای بیشتر و بیشتر خواهد بود.

همیای سپیدرود و در اطراف آن، به سمت دست گیلان، در تنگه رودبار، باغات زیتون، سرسری همیشگی دارند. باغهای بی‌خزانی که حدود ۱۸۸۰ هکتار مساحت دارند و از نزدیکی‌های شهر منجیل تا آبادی «گنجه» پشت سر یکدیگر به صف گسترده‌اند. میانگین محصول این باغات، سالانه حدود ۶۵۰۰ تن زیتون است که از این میان درکارخانجات روغن‌کشی رودبار حدود ۱۶۰۰-۱۰۰۰ تن به صورت روغن زیتون، ۳۵۰۰-۳۰۰۰ تن به شکل زیتون شور خوراکی کنسروی و بقیه به شکل زیتون شور خوراکی وارد بازار میشود.

رأسی، اجازه دهید قبل از اینکه گام بر دست گیلان بگذاریم و برای تنوع و استراحت ذهن هم که شده، ششای از وضعیت آب و هوای استان صحبت داشته باشیم:

استان گیلان یکی از دویربارانترین استانهای کشور است و در واقع اولین آنها، ارتفاع متوسط باران سالیانه در این استان بیشتر از ۱۲۰۰ میلیتر است. به همراه انزلی، رشت - شهر «بارانهای رشت»، پربارانترین شهرهای کشور، مرکز این استان است که در قلب جلگه گیلان با ارتفاع ۷ متر پائینتر از سطح دریاهای آزاد قرار دارد. میزان رطوبت نسبی هوا در طول سال در این استان حدود ۸۰٪ است. اوج گرمای متوسط هوای استان در ماههای تیر و مرداد، ۲۷-۲۵ درجه سانتیگراد و اوج سرمای متوسط آن، در ماههای دی و



ماههای تیر و مرداد، هنگام مناسبی برای گشت و گذار در سرزمین گیلان است زیرا اوج زیبائیهای طبیعت در این زمان، در این سرزمین شکل میگیرد، و در همین هنگام است که علاوه بر نعمات طبیعی، مواهب اقتصادی استان بویژه در زمینه‌های مربوط به بخش کشاورزی تلاء لوء نهائی خود را نمایان میسازد. ورود به گیلان از دره جنوبی آن واقع در سلسله جبال البرز، همیای سپیدرود یعنی بزرگترین و خروشانترین رود استان که با سد منجیل خروش را مهار کرده‌اند آغاز میشود. دریاچه این سد در شمالغربی و انتهای شهر کوچک منجیل آرمیده است. اگر پائین‌رو زمستان‌پیرایشی در سرچشمه و در طول مسیر حرکت سپیدرود تا گیلان یعنی در سرزمینهای کردستان و زنجان اتفاق افتاده باشد، لبالب از آب است و در دیده، دریائی از رنگ آبی فیروزه‌ای مینشانند. این دریاچه حدود ۱۰۶۰ میلیون متر مکعب ظرفیت دارد، و برای سرباب نمودن شالیزارهای دست سپیدرود، در قلب جلگه گیلان بکار میرود.

حوزه آبریز سپیدرود، این رودخانه عظیم، از سرچشمه، در بلندیهای کوهستانیای کردستان تا مصب، در انتهای پست و شنی بندر کجک کیشهر در ساحل دریای خزر حدود ۵۶۰۰۰ کیلومتر مربع است. و ۴۰٪ برجزایرهای دستهای لنگرود، لاهیجان، آستانه، رشت، صومعه‌سرا و قومن که خود حدود ۸۰٪ زمینهای زیر کشت استان را شامل میشوند، با سیستم آبیاری آن که توسط کانال کنی‌های عظیم شکل گرفته است؛ آبیاری می‌گردند. میزان آبدی سالانه سپیدرود حدود ۳۷۰۰ میلیون متر مکعب است و توان تولید انرژی برق را با استفاده از توربینهای سد منجیل دارا میباشد که از این قوه بهره‌گیری میشود. همراه با سپیدرود از استان گیلان دیدار میکنیم:

\* \* \*

بربام سرزمین گیلان، آنجا که دیلمان، این آبادی بیلاقی استان و سایر روستاهای هم‌دیش از شونیل در اشکورات رودس تا ناسوله، فومن، آق‌اولو در نالش و حیران در آستارا در پهنه مرغزاری وسیع بر فراز سلسله کوهستان سترگ البرز آرمیده‌اند، نوار مرتعی گیلان سفزه گسترده است، مراتع سرسبز گیلان حدود ۲۲۴۰۰۰ هکتار وسعت دارند پوشش گیاهی آنها عموماً از گندمیان و نخودیان میباشد و در زمره مراتع با کیفیت خوب محسوب میشوند. چرای طبیعی و اصولی در این مراتع حدود ۲ واحد دامی در هر هکتار در دوره ۱۰۰ روزه فصل‌های بهار و تابستان است؛ که متأسفانه بعلت کثرت تعداد دامها حدود دو برابر ظرفیت عادی، در آنها چرا صورت میگیرد. این در



## اخبار کتاب

### نمایشنامه «آمیز قلمدون»

اکبررادی، نمایشنامه‌نویس بزرگ کشورمان، اجازه اجرای آخرین اثرنمایشی خود را گرفت. این اثر «آمیز قلمدون» نام دارد و نویسنده هنوز کارگردانی را برای اجرای آن در نظر نگرفته است.

در سالهای اخیر سه نمایشنامه اکبررادی را - با نامهای پلکان، آهسته با گلی سرخ و هاملت با اسلاد فصل - هادی مرزبان به روی صحنه برده است. نسل جوان امروز، به ویژه دانشجویان در انتظار چاپ کلیه آثار نمایشی اکبررادی نمایشنامه‌نویس گیلانی هستند تا از این طریق بتوانند ارتباط مستقیم‌تری با نویسنده خوشنام کشور خود داشته باشند.

### همیشه برفی

محمود طیاری شاعر، نویسنده و نمایشنامه‌نویس مطرح معاصر که کتاب اخیر او «سندلی چرخدار» در میان فیلسافه‌های منتشره با موفقیت چشمگیری روبرو شده است، بلعد از «نارنجستان» مجموعه شعر دیگری را به زیر چاپ برده است. طیاری در این مجموعه که با همکاری نشر گیلکان منتشر می‌شود تازه‌ترین اشعار خود را در قالبی نو و کاملاً متفاوت به خوانندگان خود رو می‌کند.

همیشه برفی در ۶۴ صفحه هم اکنون در مرحله صحافی است و تا پایان بهمن ماه منتشر می‌شود.

### بازیهای نمایشی در سفرنامه‌های سیاحان ایرانی

فرامرز طالبی، نویسنده و پژوهشگر، اثری به نام «بازیهای نمایشی در سفرنامه سیاحان ایرانی» را به تازگی به پایان رسانده است. این کتاب بررسی یک سفرنامه از دوره صفویه و حدود بیست و سه سفرنامه از دوران قاجار است که نویسندگان آن به فرنگ رفته بودند و در باره بازیهای نمایشی، به ویژه تئاتر - یادداشتی از خود به جای گذاشتند. انتشار این پژوهش می‌تواند انگیزه‌های پیدایش تئاتر در ایران را مشخص‌تر کند. از این نویسنده اثری به نام زندگی و آثار نمایشی گریگور یقیکیان در دست چاپ است. انتشارات تیرازه، حدود چهار سال است که قصد انتشار این کتاب را دارد. فرامرز طالبی سه کتاب - رساله - از دوره قاجار را چندسال پیش به پایان برده و به‌تازگی نیز قصد دارد مجموعه داستانیهای کوتاه خود را در صف مجموعه آثار چاپ نشده‌اش، جای دهد.

### م. روجا و سه کتاب جدید

محمد باقر نجف‌زاده با فروش (م. روجا) پژوهشگر جوان و پرکار مازندرانی اخیراً دست اندرکار تألیف سه کتاب به شرح زیر است: ۱- شعر و قصه مربوط به جنگ و جبهه و شهید ۲- افسانه‌ها و داستانهای محلی مردم گیلان و مازندران ۳- آداب و رسوم، مثل‌ها، بازیها و ترانه‌های مازندرانی. مؤلف امیدوار است شاعران، نویسندگان و محققان شمال کشور با ارسال دو قطعه عکس، مختصری از شرح حال و ارسال نمونه آثار خود، او را در تکمیل مجموعه‌ها و بهتر ارائه کردن کار یاری دهند.



فومن، رشت، آستانه، لاهیجان و لنگرود را زیر پوشش بگیرد بزرگترین سهم را در سیراب نمودن برنجزارهای استان بعهدہ دارد. مهم‌ترین رودخانه‌های جاری در دشت گیلان که توانایی آبیاری سایر نقاط جلگه را دارند و این استعداد بالقوه با بستن سد‌های مخزنی بر روی آنها به استعداد بالفعل تبدیل خواهد شد عبارتند از: نخست، پلو رود که در شرقی دور استان، یعنی دشت رودسر جاری است و از کوه‌های سترگ اشکورات سرچشمه می‌گیرد. میزان زمینهای حوزه آبریز آن ۱۷۲۵ کیلومتر مربع و میزان آبدهی سالانه‌اش ۵۷۷ میلیون متر مکعب است.

دوم، تنارود و کرگانرود که در ناحیه نالشی جریان دارند و هر دو از کوهستان‌های نالشی سرچشمه می‌گیرند. اولی با میزان آبدهی سالانه ۱۸۶ میلیون متر مکعب، ۳۵۰ کیلومتر مربع و دومی با میزان آبدهی سالانه ۲۳۰ میلیون متر مکعب، ۵۴۹ کیلومتر مربع از زمینهای استان را تحت حوزه آبریز خود دارد. سایر رودخانه‌ها نیز با قدرت آبدهی سالانه کم و بیش قوی یاور رودخانه‌های بزرگ فوق می‌باشند.

نهایت، جلگه گیلان را این بسی است با نام دریای خزر که در حد خود دارای توان اقتصادی نهنفته بشمار است. میزان صید و پرورش سالانه ماهی در آبهای این دریا و آبگیرهای طبیعی و مصنوعی در سطح استان، حدود ۲۰۵۰۰ تن انواع ماهیهای فلسدار می‌باشد؛ که این تنها گوشه‌ای از توان بالقوه تولید پرورتن گوشت سفید در استان است که بالفعل در آمده است. توان‌مندی اقتصادی استان گیلان با استعدادهای طبیعی سرشار چون مرتع، جنگل، و کشت و زرع و پرورش ماهی، در کنار وجود معادن بیشمار و فعالیت‌های صنعتی گسترده، با یک حرکت حساب شده و برنامه ریزی شده می‌تواند، به نیروی اقتصادی بزرگی تبدیل شود؛ که گذشته از ایجاد شکوفایی و رونق اقتصادی در منطقه، یارای خلق توانایی‌های اجتماعی و فریختگی فرهنگی مردم این مرز و بوم را نیز دارا خواهد بود.

### مآخذها

- ۱- سازمان برنامه و بودجه استان گیلان، اسناد مربوط به مطالعات طرح آمایش سرزمین استان گیلان، سازمان برنامه و بودجه استان گیلان،
- ۲- معاونت آثار و انفورماتیک، آمار نامه استان گیلان، سال ۱۳۷۰، سازمان برنامه و بودجه استان گیلان، رشت ۱۳۷۱
- ۳- معاونت هماهنگی و برنامه‌ریزی، برنامه پنجساله توسعه اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی استان گیلان (۱۳۷۲-۷۷)، سازمان برنامه و بودجه استان گیلان رشت، ۱۳۷۲.

بهمن، ۶۰۱۰ درجه سانتیگراد می‌باشد. حال که کوه‌های سترگ استان را پشت سرگذاشته و پای در جلگه گیلان می‌گذاریم بد نیست به رسم یادگاری و ره آورد راه، از بلندترین قله کوه‌های استان آگاهی داشته باشیم. بلندترین قله کوه‌های گیلان: قله خوش چال با ارتفاع ۳۶۱۰ متر در ناحیه نالشی، قله درفک با ارتفاع ۳۵۰۰ متر در جنوب رشت، قله شاه معلم با ارتفاع ۳۰۹۶ متر در ناحیه نالشی و قله سمام با ارتفاع ۲۲۵۰ متر در شهرستان رودسر می‌باشند.

اگر چه استعداد بالقوه اقتصاد کشاورزی استان گیلان در پهنه مراتع و قلب جنگلهای آن نهفته است، اما نبض قدرت اقتصادی و استعداد بالفعل این سرزمین در جای‌جای جلگه هموارش می‌زند. جلگه گیلان همپای سیدرود با دشت سراوان، در بیست کیلومتری جنوب شهر رشت آغاز می‌شود و به کرانه‌های شنی دریای خزر، یعنی درست همانجا که خورش سیدرود در مصب بندر کباشهر به آرامی ته بر ته امواج دریا می‌زند و آرام، آرام در قعر دریا تحلیل می‌رود؛ ختم می‌گردد. این جلگه باضافه اراضی کوهپایه‌ای، حدود کمتر از ۷۰۰۰ کیلومتر مربع یا ۷۰۰۰۰۰ هکتار وسعت دارد. کلیه شهرها و آبادیهای جلگه‌ای و کوهپایه‌ای و زمینهای زراعی و باغات و ... در اقصی نقاط آن پراکنده‌اند.

حدود ۳۶۱ هزارهکتار از مساحت جلگه گیلان را زمینهای زراعی تشکیل می‌دهند، که بالغ بر ۶۴٪ آن زیر کشت برنج است. یعنی حدود ۲۳۰ هزار هکتار شامل برنجزار می‌باشند. همچنین نزدیک به ۲۸ هزار هکتار به باغات جای؛ ۲۶۴۱ هکتار به کشت توتون و ۱۱۱۵۲ هکتار به توتستان ابریشم و سایر محصولات اصلی کشاورزی استان اختصاص دارد. میانگین میزان تولید سالانه برنج در گیلان حدود ۸۹۶ هزار تن شلتوک است.

محصول سالانه جای استان به طور متوسط، شامل حدود بیش از ۱۸۶ هزار تن برگ سبز می‌باشد؛ که بالغ بر ۴۳ هزار تن جای خشک از آن حاصل می‌آید. محصول توتون نیز چیزی بیش از ۲۲۰۰ تن در سال است. پنبه ابریشم نیز سالانه به مقدار کمتر از ۳۲۰۰ تن تولید می‌شود.

دشت گیلان که در ماهیهای تیر و مرداد پوشیده از مزارع سرسبز برنج و باغات جای است؛ توسط ۳۸ رودخانه دائمی و اصلی سیراب می‌شود. سیدرود که با سیستم کانال‌کشی آبیاری توانسته دشتهای صومعه‌سرا،

# دفاع از شعر گیلکی

کلاسی دیگر، شعر رسمی هر چند ریشه در واقعیت‌های زندگی داشت، آبخورش، ادبیات و شعر بود، ولی آبخورش شعر غیررسمی، خود زندگی بود. به همین سبب در تولید شعر رسمی همواره از عناصر و صناعات و کلمات ادبی که ورز آمده و آماده بهره‌برداری بود استفاده می‌شد، در حالیکه در سرایش شعر غیررسمی، همه چیز ناگهانی و خود جوش بود و تخیل عیناً برمدار همان بدیده که برانگیزاننده شعر بود می‌چرخید و شکل می‌گرفت؛ و چنین بود که اشعار غیررسمی همه با هم فرق داشت.

و اما این امر، یک قاعده بوده است، و گرنه، نه همواره تمام اشعار غیررسمی سرشار تخیل تالیفی بوده است، و نه شعر رسمی به تمامی فقط بر ساخته از تخیل ابتکاری. و این، دو گونه از زیبایی شناسی است که بر این اساس دو گونه شعر محلی اصیل و شعر شبه محلی را از هم باز می‌توان شناخت، و معیاری برای تشخیص آنهاست. یعنی بر این اساس می‌شود تشخیص داد که کدام شعر اساساً و جوهرش شعری محلی و منطبق با معانی زیبا شناختی فولکلور و کدام همان تکرار مکررات عمومی و کتابی است که فقط در واژه‌های عامیانه (یا محلی) ریخته شده است. مثلاً برای نمونه دو شعر زیر را ببینید:

## شعر نخست

تم چشمون بده جامه شرابه  
که می حال اینتقد امشو خرابه

(-)

ترجمه:

چشمات انگار جام شراب است  
که حال امشب اینتقد خراب است  
شعر دوم:

دار قورباغای

فوت دودره

خوششپوره

هوا دیل

خیلی پره.

«محمد دریایی لنگرودی»

ترجمه:

غوک درختی  
در شپورش می‌دمد  
دلی آسمان  
آکنده اندره.

آدمی را مثنی احساس فشرده به رنجی داغ‌دیده و سرکوب شده از درون می‌بنداشت که باید نبالد؛ و این، انسان را موجودی -اغ خورده و سرکوب شده از برون که می‌باید بُنزد. یعنی دو شته، دو بخش سربریده از یک واقعیت زنده بودند که بدینگونه جدا از هم و مُثله و بی‌جان عرضه می‌شدند. حال آنکه واقعگرایی نه آن و نه این، که ترکیبی کیفی از هر دو آنها بود؛ که به قول شیلر، سرنوشت جهان را نه عشق یا گرسنگی، که عشق و گرسنگی رقم می‌زند.

اما این مشکل درونگرایی واقعگرایانه که دامنگیر مدعیان واقعگرایی نیز بود، مشکل شعر رسمی (و عمدتاً قدمایی) ما بود. در تمام طول تاریخ ایران، در کنار این مکتب‌ها و اشعار رسمی، همواره شعر دیگری نیز بطور غیررسمی جریان داشته است که تقریباً هرگز مشکل درونگرایی شعر رسمی را نداشت و انتزاعی‌ترین اشعار این جریان هم عمیقاً با واقعیت‌های زنده بیرونی پیوند داشت و با عناصر روزمره بیان می‌شد. چرا که شکل دهنده آن، نه این یا آن مناسبت رسمی، که واقعیت‌های سوسخت روزمره بود؛ و آن، شعر عامیانه، و یا شعر محلی نوده‌ها بود. و همین واقعیت‌گرایی‌ها (که گاه به صراحت و پرده‌داری می‌کنید) نیز سبب می‌شد که تذکره‌نویسان با وجود آنکه شعر را «کلاسی مُخیل و موزون» دانسته، و جز نویسنده‌المعجم هیچکس مقفا بودن را جزو ماهیت شعر نمی‌دانست، و منظورشان هم عموماً از موزون بودن، «آهنگین بودن» بوده. - هیچگونه یسادی از اینگونه اشعار در تذکره‌ها نکنند؛ و نیز به سبب همین ارتباط تنگاتنگ شعر عامیانه با واقعیت و تاریخ بود که اینگونه اشعار (تصانیف یا حراره‌ها) به جای ورود به تذکره‌ها به کتاب‌های تاریخ راه پیدا می‌کرده است.

این جریان غیررسمی شعر فارسی - یا به تعبیری شعر عامیانه که آشناتر از آن است که بازی به ارائه سونه در اینجا باشد. - زیبایی‌شناسی ویژه خود داشت که اساساً با زیبایی‌شناسی شعر رسمی فرق داشت، و هسته اصلی تفاوت این دو، در کیفیت تخیل این دو نوع شعر بود.

در شعر رسمی، تخیل، عموماً پیرامون دانش‌های مُدرسی شکل می‌گرفت (و گاه هنوز می‌گیرد)، که نهایتاً تخیلی مُجرد و انتزاعی بود، نوعی تخیل که اصطلاحاً بدان «تخیل ابتکاری» نام داده‌اند؛ در حالیکه در شعر غیررسمی، تخیل، عموماً پیرامون تناسب اشیا و واقعیات زندگی روزمره شکل می‌گرفت (و می‌گیرد)، که نهایتاً تخیلی واقعی بوده‌است، نوعی تخیل که اصطلاحاً بدان «تخیل تالیفی» نام داده‌اند. به

اساسی‌ترین مشکل شعر رسمی فارسی، از روزگاران دور تا پیش پای نیما، درونگرایی واقعگرایانه آن بوده است، تا حدی که به امروز نیز کشیده شده و بخش عظیمی از شعر نو را نیز در بر گرفته است. این مُعضل ظاهراً بعد از سبک خراسانی، و از آن زمان پیدا شد که شاعران به جای چشم گشودن به بیرون و غرقه شدن در واقعیات، در هجوم انواع نابسامانی‌ها و دغدغه‌ها (بویژه بعد از حمله مغول) چشم به درون چرخاندند و به تنهایی و اندوه دل خیره ماندند.

از چند استثناء که بگذریم، عموماً شعر شاعران شادخوار و سرخوش درباره‌های کامبخش قرون چهارم و پنجم اشعاری سرخوشانه و آکنده از جواهر و میوه‌ها و شراب‌خواری و شاهد بازی و حوضچه‌های فیروزه‌یی... بود که روزمره با آن سروکار داشتند؛ و شعر شاعران قرون ششم، هفتم و هشتم که در پی حملات مکرر بیگانگان و سردی، در زیر آوار انواع مرارت‌ها و شرارت‌ها و اندوه به زانو در آمده بودند، شعر پرش‌های اندوهگسانه حیرانی، ملتسانه، پناهجویانه و امیدواری‌های نویدانده فلسفی. آن یک (شعر مکتب خراسانی) که در شادخواری ریشه دوانده بود، رو به جانب زندگی داشت، و این یک (شعر مکتب عراقی) که ریشه در مرارت و مرکب‌آوری، پشت به زندگی.

از این دو مکتب که بگذریم، در طول تاریخ ادبیات فارسی، ما دویسار با دو مکتب شعری برمی‌خوریم که علناً داعیه واقعگرایی داشتند، اما عملاً در جنبه درونگرایی باز مانده و در واقع واقعگرا نبودند. این دو مکتب، یکی «مکتب وقوع» بود که در فاصله دو مکتب عراقی و هندی در دوره تیموریان رخ نموده بود و شاعران آن خود را «وقوعی» یعنی واقعگرا می‌دانستند؛ و دیگری در تاریخ معاصر وقتی پیدا شد که موضوع شعر سیاسی - اجتماعی به میان آمد.

شاعران وقوعی (چون وحشی بافقی، ظهوری، اهلی، ...) مدعی بودند که شعرشان عیناً بیان واقعیت حال درون‌شان است و لذا واقعگرایانه است. و شاعران سیاسی معاصر نیز مدعی بودند که شعرشان عیناً بیان واقعیت حال برون است و لذا واقعگرایانه است. یعنی دو مکتب، از دو نقطه کاملاً عکس هم، خود را به یک نام می‌خواندند. اما آن واقعگرایان به واقعیات پیچیده، پرتحرک، متنوع، استعاری و رنگارنگ بیرون نداشت؛ و این واقعگرا کاری به واقعیات پیچیده، پرتحرک، متنوع، استعاری و رنگارنگ درون، آن،

است که هوایارانی است. اهمیت و عظمت شعر دوم در این است که شاعر در اینجا اصلاً اطلاع رسانی - که کار نثر است - نمی‌کند که بگوید دارو ک دارد می‌خواند پس هوا بارانی است. او این باور را، این واقعیت را، در تخیلی تألیفی، با تصویری غیر منتظره و نکان دهنده به شعر تبدیل می‌کند. او دو عنصر (فوریباغه و هوا) را کنار هم نشانده. یکی می‌نوازد و آن دیگری در اندوهی دیر و دراز فرورفته است. این است شعر. این است رئالیسم به تمام معنا. حال آنکه آن نوشته اول، همان حرف‌های تکراری، همان ادبیات جویده و هضم شده و دور ریخته و مبتذل (به معنی از فرط تکرار به پستی کشیده شده) است که یکبار دیگر برای هزارمین بار در واژه‌های گیلکی ریخته شده است.

و جالب این است که م‌درنیم نیز چیزی جز همین نمونه شعر دوم نیست. م‌درنیم مطلقاً آن هذیان‌های پیچ‌درپیچ بی‌منفذ نیست که هیچگونه راه ورودی و خروجی ندارد. م‌درنیم کشف تازه و خلاقانه مناسبات پس پشت همین واقعیت‌های معمولی است. در باره آپولینر - که شعر او را حد فاصل سبولیم و سوررئالیسم، و به تعبیری پدر شعر مدرن می‌شناسند. - گفته‌اند که عمده صنعت او این بوده است که می‌دانت چگونه از پیش افتاده‌ترین حالات و اتفاقات کوچک روزمره الیام بگیرد. بطور مثال چهار شعر دلیل را ببینید:

۱  
... در برف بنگریم  
نامه‌یی ننویسم  
و در انتظار فرمان باشم

۲  
دریا را می‌باید در آغوش گیرد زورق مان  
نه آب‌خور خشکیده و پوک را.

## مروری بر زندگی سید عبدالحمید کلوری

شاعر مردمی و همکار سید اشرف‌الدین گیلانی در نسیم شمال

ج. م - کلوری

عرضه داشت بحضر گردندگان «مجله شریف گیله‌وا» چون آن نامه ضخیم و بی‌غل و غش و ریب و ریا پاسدار حق نویسندگان و شاعران مملکت اعم از زنده و مرده و گیلانی و غیرگیلانی است، فکر کردم که بهتر است به عرض حال گوینده‌ای از گمنامان این سامان بساحت آن خجسته نامه بپردازم شاید بسمع قبول بشنوند و از این راه اداء دین باشد نسبت به آن بزرگوار فقید و مظلوم.

از کهنسالان غرب گیلان کمتر کسی است که با نام و آوازه سید عبدالحمید کلوری شاعر شیرین گفتار معاصر و همکار مرحوم سید اشرف‌الدین نسیم (نسیم شمال) آشنا نباشد. او در شهر کلور مرکز شاهرود خلخال احتمالاً در سال ۱۲۴۰ خورشیدی پدید آمده و در سال ۱۳۳۰ در همان شهر در گذشته است. او که در اشعار (سید) تخلص میکرد وایسته به خاناندانی از

روحانیون اهل دل و صاحب معارف بود که مقدمات علوم متداول دوران راز پدر و اعمام خرد یاد گرفته و آنگاه به اشاره آنها در رشت بتکمیل تحصیلات خود پرداخته و آنتطور که از سرگذشت او برمیآید بزودی قیل‌قال مدرسه رابسونی هشته و به ادبیات روی آورده است.

سید کم‌کم به شاعری در میان مردم هم‌زمان خود اهالی ماسال و شاندرمن و کلور شهرت میابد و سپس آوازه او به جاهای دیگر هم می‌پیچد. علت چنان شهرتی نه مهارت او در دقایق و ظرایف ادب بلکه عنایت او به واقعیات زندگانی جاری و حقیقی مردم و نگویش جهات تلخ و آزار دهنده آن بود که توده‌های محروم رامیآزرد. آنتطور که اشعار او دست بدست میگشت و در محافل و مجالس خوانده میشد.

سید تا پایان عمر نسبتاً دراز خود که براو هم به

۳  
تارهای ساز خاموش اند. -  
موسیقی می‌دانند  
آنچه را که من احساس می‌کنم.  
۴  
در آغوش کشیدم زندگی را. -  
سایه بود.

این چهار شعر، به ترتیب از گیوم آپولینر، م. دریایی، خورخه لونیس بورخس، و دریایی بود. چهارشعری که ماده اولیه جملگی شان تخیل تالیفی است.

و بدین ترتیب به این پرسش می‌رسیم که چرا از اشعاری بدین پایه و مایه از لهجه‌های مختلف گیلکی گزیده‌یی به فارسی ارائه نمی‌دهیم؟ تعلل در چیست؟ به ارزش کارمان واقف نیستیم؟ یا خود را باور نداریم؟ به نظر می‌رسد که دست کم گیله‌وا می‌تواند با ترجمه‌های فصیح، بیشگام این راه باشد. این مختصر را با ترجمه غزلی از «محمد دریایی لنگرودی». به پایان می‌برم.

### پیش‌گفت

انگار، شکوفه صدفبهار، بر مهتابی من ریخته است اینگونه که در برابر من، چشمانت می‌درخشد. توجیه هستی؟ شکوفه نارنج بنان و کلامت، عصاره خرما لوی جنگلی ست و نگاهت برنگ‌های کوچک جای را می‌لرزاند.

در برابر من جلوه نمودی، چندان که آسمانت در کف من خواهد بود حالی، بقدری کن چون دریا، تا موج تو بر بنایم بساید

چه زیباست خفتن، به سایه سارِ درخت ابریشم  
هنگامی که به نرمی در گوشت ترانه‌یی می‌خواند  
محبوب تو.  
و دل به بیهوده اینگونه هراسان هرسویی نمی‌کشد  
او که چنین به شور جنون مرا افکنده، سرزمین من  
گیلان است

و همه، با یاد توست، که در اعماق رودخانه  
بی‌نشان فرو می‌رویم.  
از چه هراسانی تو؟  
تا هنگامی که در کف من «بیل» را می‌بینی؟  
با لای لای توست که چنین بالا می‌بالند کودکان،  
ترانه بخوان! تا مردان گیل، بوسه بر زبان و  
دهانت افشانند.

در باران بی‌امان بهاری می‌بالند، ساقه‌های تُرد  
تمشک و حنسی  
و چنین نزدیک می‌شود «گیله‌وا» تا دریچه دل را  
بگشاید.

نویسنده در نامه خصوصی خود برای مدیر مجله نوشته‌اند چون از میان لهجه‌های گوناگون زبان گیلکی تنها به گویش مردم لنگرود تسلط دارند و از میان شعرای لنگرود هم با (م. دریایی) و شعرهای او راحت‌تر می‌توانند کنار بیایند به شعر ایشان استناد کرده‌اند. لازم دیده شد این تذکر دوستانه و خصوصی برای توجیه خوانندگان مجله و گیلکی سرایان بخشهای دیگر گیلان، در گیله‌وا درج گردد.

تلخی و سختی گذشت دیوان بزرگی از اشعار دلچسب و وصف حال مردم فرودست فراهم کرد که بدبختانه به جهل و غدر پس از مرگ او خیلی آسان و بی‌هیچ دغدغه خاطری مثل پاره‌ای هیزم به تنور آتش سیرده شد! با این بهانه که جشنگیات و کثریات است. به آن علت امروز هیچ اثر مکتوبی از اشعار سید در دست نیست، مگر ابیاتی پراکنده از اشعار او و سید مظلوم با بخت نایب‌اری دست بگیریان است. چون این قلم با تلاش فراوان حدود دویست بیت از اشعار سید را جمع کردم که آن هم در یک صبحگاه بدست ابله‌یی پاره پاره شد و سپس منت بر من گذاشت که با معدوم کردن آنها بن خدمت کرده‌است! بعد از ختم کشمکش سراغ کسی که آنها را بیاد داشت رفتم. دیدم که ... در گذشته است.

اشعار سید پیش از اشتهال به مهارت کلامی و دقایق لفظی حاکی از عمق معانی آنها نشان دهنده دید نیرومند و ژرف او بر احوال مردمی است که با آنها زندگی می‌کرد. گذرانی که در زمان او رنجبار و ناگوار بود. بیشترین بخش مردم در نظام بی‌رحم ارباب و رعیتی گرفتار بودند، نه تنها راه آرزو و خیال بر آنها بسته بود بلکه آب و نام روزانه هم به جان‌کندن آنها بدست می‌آمد.

شاعر در یک قطعه مردی شربت فروش را به تصویر میکشد.

شربت فروش در وسطهای زمستان شبی آسمان را برابر می‌بیند و دانه‌های برف و تلاطم آن به چشمش می‌آید به گمانی که برف سنگینی در کاربارش است به وجد می‌آید و های هوئی در منزل به راه می‌اندازد. شاعر می‌گوید:

آشکار گشت چون کفر نهان شربتی  
حق تعالی خواست لال آید زبان شربتی  
برف بارید تا شود روح و روان شربتی  
قوتی هم درفتد در جسم و جان شربتی  
برف، رامیدید با خود داشت صد شور شمع  
گفت فردا می‌خرم گرواز از اوستاد نجف  
آبگیرش بین سازم تا نگرود بیخ تلف  
چرخ دربان است اندر آستان شربتی  
شربتی چنانکه معلوم است، برف در چاه ذخیره می‌کرد  
و در نساستان از آن شربت می‌ساخت و به مردم  
می‌فروخت. بعد از تماشای هنگامه آسمان به زن خود  
می‌گوید:

با زنک گفتا، زنک قنده اوسان کاکاساز  
ارباب و شاهه فیشان حلوی دندا کو ساز  
گفت با دختر ا جان تی چشمانه قربان بشه  
من تره گوشوار همی و وال آجان بازار بشه

[از یاد رفته ] .....

بخدا هرگز نامه اندر گمان شربتی  
شربتی وعده و وعیدی هم به فرزند پسر خود می‌دهد و  
بمیزان برفی که ذخیره خواهد شد و کاسه‌های شربتی  
که از آن خواهد فروخت می‌پردازد. تا  
نیمه شب رفت بیرون شربتی بیوا  
آسمان را پرستاره دید گفت آفاخدا  
تومره خون در جگر بکودی هن بوتی هوا؟

ناگهان جاری شد اشک از دیدگان شربتی  
آنگاه هسر شربتی به او پرخاش می‌کند که مردی  
بی‌عرضه و حیال‌باف است و بجای رسیدگی بکار زن و  
فرزند، مخصوصاً زن باو هام و خیالات دل می‌بندد.

در قطعه‌های دیگر سرگذشت مردی توتون فروش  
را می‌گوید که بعد از زحمات بسیار حاصل توتون خود  
را به الاغی بار می‌کند و به رشت می‌آورد و دلایلی  
بازار با تردستی و زدوبند ضمن قیان زنی ده پوت ار  
توتون او را می‌ربایند و جنس آنرا هم آل «زرد و  
نامرغوب» بقلم می‌دهند و بالاخره مرد دهقان مال باخته  
و زبان دیده از رشت برمی‌گردد در حالی که دلالتان  
مفت‌بر از قبل امثال او به ثروت می‌رسند.

ای که از دلالت رشتی بی‌خبر  
بشنو از من یک حدیث معتبر  
گفتگوی دهقان و دلالتا بالاخره به پرخاش دهقان  
می‌انجامد:

پاپروس او اگر آل است و زرد  
صاحب مال است و میدانده چه کرد  
گفتم این دزدی بودای کیسه بر  
گفت ته تف، هرچه دزده پره گور  
دزد با راضی نیم من می سگا  
هرچه دزده دختره، می خر .....

معروفترین اثر شاعر جوانیه تند و تیز او به هجویه  
شیخ رضا کرکوکوی شاعر معروف کردستان است که در  
آن شیعیان را بخاطر دفن مردگان خود در کربلا مورد  
نکوهش قرار داده و سید نیز در جواب به شیخ مثل خود

او گرفتار تعصب و غضب گردیده و پاسخ او را با  
عباراتی ناهنجار داده است ... البته همه می‌دانند که هر  
عصری حامل مشکلات و مسائلی خود است و  
خوشبختانه در این روزگار چنان مسائلی مطرح  
نیست.

یکی دیگر از بداقالیهای سید مشخص نبودن  
اشعار او در روزنامه نسیم شمال است چون او بدعوت  
مرحوم سید اشرف‌الدین نسیم با او همکاری می‌کرد و  
شگفت اینجاست که این قلم در نساستان سال  
۱۳۴۴ با صاحب ذوقی در آن باره حرف زدیم او  
نامه مرحوم سید اشرف به سید عبدالحمید  
کلوری را در دست داشت و با آن که من از او به تننا  
خواستیم که نامه را بس بنمایاند بدبختانه دریغ کرده به  
این بهانه که آن نامه در بیوست به نامه‌های دیگر است  
و آن نامه‌های دیگر در لای کتابی است که حاضر به  
نشان دادن آن به کسی حتی به فرزند خود نیست. او در  
واقع هم کتابخانه کوچکی مرکب از کتب خطی نفیس  
داشت. عنوان نامه را در همان تاریکی کتابخانه  
خواندم.

مخدوم مهربان مکرم: ملک الشعراء معظّم  
حضرت آقای سید عبدالحمید کلوری ترا از کنگره  
عرش می‌زنند صغیر - ندانست که در این خاکدان چه  
افتاده است؟

من عنوان نامه را یادداشت کردم ولی آن صاحب  
ذوق متن نامه را چنین گفت که آن سید دیوانه به این  
سید دیوانه‌تر از خود نوشته است که تو در بیغوله کلور  
چه خاک می‌ریزی پیش من بیا و شعرهایت را  
بنویسان اینجا اقل پیش آدمیا هستی، آن صاحب ذوق  
به این قلم وعده داده بود که روزی اجازه دیدار از  
کتابخانه و نفایس آنرا بمن خواهد داد که نداد و همه  
بمصروف پیری و بیماری او رسیده که گویا به ثمن  
بخش به رونوشتکار آنگاه فروخته شد. او ده سال بعد از  
دنیا رفت و اما برای این قلم محرز است که سید  
عبدالحمید کلوری با مرحوم سید اشرف همکاری داشته  
است و اشعار او بیشتر در پایه و مایه اشعار خود سید  
اشرف، و اینک باز شناختن آنها نامیسر است ... البته  
من به مهابت این ادعا واقفم و میدانم شریک تراشی  
برای آزاده‌ای چون سید اشرف چه گناه بزرگی است.

مرحوم سید عبدالحمید با سردار کوچک‌خان  
روابط بسیار خوبی داشت. در ایام اقامت سردار  
کوچک‌خان در کلور شنیده شده است که نهایت  
احترام و توجه را نسبت به او مبذول می‌داشت. ولی سید  
برعکس سردار که می‌گویند صاحب سیف و قلم بود،  
تنها به قلم اعتنا داشت.

یک وقتی در حضور سردار کوچک‌خان،  
ملاحمده ماجلانی، معنائی را به شعر درآورده و  
پاسخ آنرا از سید خواست. سؤال:  
سردی کرد دختری تزویج

مام دختر همی پسر را داد  
آن پدر را و این پسر را حق  
ازره مرحمت دو طفل بداد  
نسبت این دو طفل با هم چیست

کن معین برایم ای استاد  
جواب سید عبدالحمید کلوری که با الیه در حضور  
سردار کوچک‌خان سر داده است:

دختر آن طفل کز پدر دارد

پسر مرد را برادر باد

پسر آن طفل را برادر گفت

بچه‌های عموی نام نهاد

بچه آن پسرکه از مام است

بهر دختر یکی برادر زاد

پسر آن بچه را برادر خواند

خالوی طفل شد از این... استاد

بچه‌های پسرکه خالو گشت

طفل‌های پدر عمو افتاد

سردار کوچک‌خان بسیار از این پرسش و پاسخ خندیده  
و هر دو طرف را مورد توجه و تقدیر قرار داده بود.

سید عبدالحمید بناخواست با هواداران رضاشاه  
بسر حذف عامه از سرسادات دچار کشمکش شد و  
لطمانی دید. اقدام سید علیه فرمان رضاشاه اگر چه  
بگوش او نرسیده ولی دل‌باخته‌گان بومی و منطقه‌ای او  
را سخت به هیجان آورد آنطور که او را در جایی تنبیه  
کردند که برای سید، سخت ناگوار بود: سیلی احمدی  
گاو چشم و چهار شانه و تومند بچه‌پره پیری نکیده و  
سید موی. سید در سالهای آخر عمر که پشیمانان خود  
را از دست داده بود گرفتار تنگدستی شد. در کلور به  
مکتب‌داری پرداخت و سرانجام در ۱۳۲۰ درگذشت.  
چنانکه ملاحظه فرمودید روایت سرگذشت

سید عبدالحمید کلوری بدون ذکر بیت قابلی از او  
و قطعه درخور به پایان رسید علت آنکه واقعاً خانه  
جبل خراب دیوان سترگ او را که سید نگاشته و تجلید  
کرده بود پس از مرگ او حدودی به تنور انداخت که  
اینجا جنگیات و کفریات است. حالا هم این قلم دار  
بدریدنبال پیر صاحب سواد، کسیکه شعری یا بیتی از  
او بیاد داشته باشد می‌گردم شاید که مطلب قابلی بدست  
آید که بدست نمی‌آید. بعضی‌ها تک بیتی میدانند،  
بعضی اشعار دیگران را به نام وی می‌خوانند. من  
نمی‌دانم «گیله‌وا» بیاس خاطر شاعری که چیزی از او  
در دست نیست از صفحات خود می‌گذرد؟

ولی بهرحال چراغ قوت در ایران همیشه روشن  
بوده است. بعقل من باید پاسخ آن بیعدالتی را داد. ■

## لطفاً تصحیح فرمائید

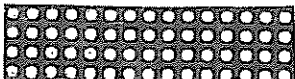
(اشتهات شماره ۱۵)

صفحه ۲۹ / شعر شیم‌شیم، بیت ۱۹: اصطلاح  
گوبره بازار بمعنی بازار آشفته است.

صفحه ۳۲ / جشنواره سینمای جوان، ستون ۲، سطر ۸  
افتادگی دارد: تهران پایتخت ایران (کامران شیردل)  
رستم (منوچهر طبیب)

صفحه ۳۳ / شعر نسیم (گیلکی)، سطر ۱۲ برکه صحیح  
است. و سطر ۲۲ ای دوری صحیح است.

صفحه ۴۰ / درباره نام سید رود، بند ۶، هولانولان  
و اولانولان صحیح است.



# سخنی چند پیرامون تمدن مارلیک

## و مردم باستانی سرزمین گیلان و مازندران

د کتر سید محمد علی سجادیه



«نشتن به خسرو بیاموختند  
دلش را به دانش برافروختند»

شاهنامه فردوسی

اگر کلنگ کارگران و باستان‌شناسان ایرانی تپه‌های مارلیک را نشکافته و آن تمدن شکوهمند و خیره‌کننده را از ژرفنای خاک بنمود جهانیان نرسانده بود سخن گفتن از تمدن چند هزار ساله گیلان به یقین با ریشخند کارشناسان تمدن‌شناسی جهان روبرو می‌شد. امروز نیز اگر کسی جرأت کند و قدمت این تمدن را چند هزار سال عقب‌تر ببرد یا بیان کند که تمدن مارلیک فقط مشتق از خرمن و گوشه‌ای از یک دریای پهناور فرهنگی بوده بعضی‌ها ممکنست لیخند تمسخرآمیزی بر لبان خود جاری نمایند حال اینکه بعید نیست در آینده نزدیک یا دور کلنگ دیگری اسرار چند هزار سال تمدن این منطقه را بنحو روشنتری آشکار نماید و بعلاوه معلومست که آن تمدن درخشان ظرف یکسال و دو سال در گیلان و مازندران نشو و نما نکرده بلکه دهها و سده‌ها بطول انجامیده است.

\*\*\*

واژگان مانده سومری و گیلانی و مازندرانی بنحوی گویای این نکته هستند که سومریان، به تأیید بسیاری از محققین (از جمله کریستی ویسون نویسنده آمریکایی صنایع ایران و یا گارلی Garelli نویسنده کتاب آسورشناسی از مجموعه چه میدانم بزبان فرانسه) از ایران به بین‌النهرین کوچ نموده‌اند حال این کجای ایران باشد بدرستی معلوم نیست و

تبار نیستند مثلاً فرانسویان تبار هند و اروپایی دارند در حالیکه گفته می‌شود میتانها نیمه آریایی هستند و گیلکان و تیوریان و بعضی اقوام کهن ایرانی (ایلامیان) از اقوام زاگرس می‌باشند. پاسخ این است که آریا نام یک قوم بوده نه یک نژاد و در متون هندی حتی به نژاد هم اطلاق نشده بلکه گاهی به افراد مشخص و پاکدین و یا بزرگزاده اطلاق شده است.

آریاهای مهاجر و بومیان نخستین ایران از یک تبار و یک نژاد بوده‌اند به همین دلیل امروز نام نژاد هند و مدیترانه‌ای در نژادشناسی بکار می‌رود و بخوبی از نژاد مانده مردم ایران - بین‌النهرین - هندوستان - و بسیاری از مناطق دور مدیترانه حکایت دارد. در حقیقت اگر واژه آریا را به مفهوم بزرگ و در برگیرنده امروزی بکار ببریم میتوان این نام را به بومیان اولیه فلات ایران هم اطلاق کرد زیرا تفاوت نژادی عمده با مهاجرین نداشته‌اند.

به‌همین دلیل هم در پهنه ایران و گیلان از افراد دورگه به گونه‌ای که میان سیاهپوست و سفیدپوست یا ژاپنی و هندی می‌بینیم خبری نیست البته در ناحیه ترکمن‌نشین آثار نفوذ نژاد زرد دیده می‌شود که ربطی به پیش از تاریخ ایران و ماجرای گیلان ندارد و بیشتر به دوره یورش تاتار و مغول مربوط می‌شود. تازه در این منطقه به نوشته والوآ نژاد سفید غلبه دارد بنابراین رابطه اقوام سومری - یا گیلانی و هند و اروپایی و کاسی و تیوری مثل رابطه آلمانی‌او فرانسوی - کردولر - ارمنی و فارس بوده و تبار واحد داشته‌اند.

متأسفانه بعضی‌ها از اساطیر شاهنامه و امثال آن استنباط کرده‌اند که گویا بومیان اولیه فلات ایران مردمی بی تمدن و مظهر دیو بوده‌اند و بخصوص این دیوان در مازندران و گیلان تمرکز داشته‌اند حال آنکه اولاً در همین روایات دیوان متمدن و شهرنشین بوده‌اند ثانیاً خط را آنها به مهاجرین آموخته‌اند ثالثاً دیو نام خدایان و مقدسین آریاها از هند تا فرانسه بوده و هنوز دیو در هند (dieu در فرانسه) بمعنی خداست و معلومست این دیوان می‌باید به آریاییان منسوب یا آریائی و یا از آنها برتر باشند و بنظر می‌رسد اطلاق نام دیو بصورت منفی به علل مذهبی بوده نه علل نژادی زیرا همین نام در میان آریائی‌های دیگر تقدس دارد.

### یاورثی

۱- در شاهنامه و منابع قدیم پهلوی قید شده که دیوان از تیمورث زینتار خواستند و به وی در سوزی هفتاد گونه خط آموختند... امروزه در هندوستان خط را Daevangari (دیونگاری) می‌گویند که شاید این واژه اختراع خط بوسیله دیوان را ثابت کند در سومری Dip به معنی نوشتن است که از آن دیسان و دبیرستان در فارسی آمده. در فارسی باستان و ایلامی و میتانی و اکدی به صورت‌های مشابهی بکار رفته و این کلمه Dip به واژه دیو شباهت دارد.

همانطور که کریمی و بعضی دیگر اشاره کرده‌اند این منطقه احتمالاً گیلان است. البته به عقیده نگارنده دلایل زیادی وجود دارد که این منطقه گیلان باشد شکل به شباهت نام دیلمون Dilmun بهشت سومریان به دیلمان، شباهت نام گو Ge نام قوم سومری (بزبان خودشان) و واژه گیل، و شباهت نام گیل گامیش Gilgamesh اسطوره و قهرمان سومری و نام گیلک (گیل) خاصه اگر Mesh پسوند باشد مثلاً پسوند جمع.

\*\*\*

شباهت واژه گیل Gil با نام فرانسوی قوم گل Gaul در خور توجه است همانطور که شباهت پر (پدر گیلکی) و پر فرانسه و پیر فرانسه با مار (مادر گیلکی) و Tu فرانسه و تی گیلکی در خور ذکر است.

در گیلان نامی از «سوکوله» مذهب‌ها هنوز هم بمیان می‌آید آیا این «سوکوله» همان خروس است یا سوکوله اشاره به آئین سوکال‌پرستی ایلامی و سومری است. (Sukkal بمعنی فرمانروا و پیامبر یا رهبران روحانی و نیز حکومتی) آیا سوکال تصادفاً به سوکوله شباهت یافته یا خروس که در گذشته و از جمله در آئین زرتشتی مقام شامخ و مقدسی داشته (معادل پیک سروش و جبرئیل) به سوکال ایلامی و سومری شباهت یافته است.

اقوام و ملل گوناگون در روی زمین بیش از آنچه تصور رفته و می‌رود با هم در رابطه فرهنگی هستند و بی‌شک همه این اقوام از یک



# پدر از زبان دختر

پای صحیحیت دکتر مهدخت معین، زبان و دکتر محمد معین

## اشاره

نام فرهنگدار بزرگ کشورمان، زنده یاد دکتر محمد معین، سالیهای سال است که با نام فرهنگ و ادب پارسی همراه است. گنجه مری که عمر زیادی نداشت، ولی، کارهای سترگی از خود به جای گذاشت. برخی از کارهای او، در زمان حیاتش نشر یافت و برخی دیگر هنوز منتشر نشده است. سخن از پیش ها و یادداشتی است که از استاد به جای مانده است. چاپ فرهنگ فارسی در پایان راه زندگی او، ناتمام ماند و دیگر آثارش که تاکنون هنوز به تمامی نشر نیافته است. زمان، ولی توقف نمی شناسد. فرهنگ پارسی در شش جلد، انتشار یافت و بارها و بارها نیز چاپ شد. و نیز دیگر آثارش. ولی این که چه کسی پشت این کارها ایستاده و تمامی این آثار کدامند، برای همه مشخص نیست. گنجه او، به لحاظ مسئولیتی که بر دوش دارد، برای آشنایی نسل امروز با فرهیختگان فرهنگ ایران و نیز سوابقی که در بالا ذکر آن رفت، به سراغ خانم دکتر مهدخت معین می رود. زنی که خود از قبیله عالمان دین است.

دارند. معمولاً محققین و نویسندگان را از آثارشان می شناسند. اما جدا از فضایل علمی. فضایل اخلاقی نیز مهم است و کسانی که پدر را از نزدیک می شناختند، شیفته شخصیت معنوی ایشان می شدند.

پدر دبستان و دوره اول دبیرستان را در رشت گذراندند و دوره دوم را در تیران تمام کردند. بعد به دانشکده ادبیات و دانش سراسری عالی رشت و دوره لیسانس را گذراندند. پس از خدمت نظام به دبیری دبیرستان شاپور رشت منصوب شدند. بعد ریاست دانش سرای شانه روزی اهواز به عهده ایشان گذاشته شد و در عین حال عضویت تحقیق اوقاف و ریاست پیشاهنگی و تربیت بدنی استان ششم با ایشان بود. در همین ایام به وسیله مکانیه از آموزشگاه روانشناسی بروکسل در بلژیک، روانشناسی علمی، خط شناسی، قیافه شناسی، مغز شناسی را آموختند. در ۱۳۱۸ به تیران منتقل و وارد دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی شدند. ایشان اولین کسی بودند که در هفدهم شهریور ۱۳۲۱ در رشته زبان و ادبیات فارسی درجه دکتری گرفتند. بعد از آن در دست استاد کرسی «تحقیق در متون ادبی» در دانشکده ادبیات به تدریس پرداختند.

اما درباره تاریخ تولد ایشان باید توضیحی بدهم. تاریخ های گوناگونی را برای تولد ایشان ذکر کرده اند: ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴ و حتی ۱۲۹۹. یادداشتی در این باره از پدر و عمویم به جا مانده است و نیز از پدر بزرگ ایشان مرحوم معین العلماء. هنگامی که خدمت نظام را شروع می کردند، به علت پایین بودن سن ایشان رانسی پذیرفتند. طبق رأی قاضی ای در رشت چهارسال بر سن ایشان در شناسنامه افزوده می شود. بدین ترتیب تاریخ تولد ایشان از سال ۱۲۹۷ به ۱۲۹۳ تغییر می یابد. تاریخ درست تولد ایشان ۱۹ اردیبهشت ۱۲۹۷ شمسی است. در باره دوران تحصیل ایشان باید بگویم که یکسال در مکتب خانه درس خوانده بودند. این مکتب خانه بعد به مدرسه تبدیل شد. پدر بزرگ پدر، معین العلماء در تبدیل این مکتب خانه به مدرسه نقش اساسی داشت. اسم این مدرسه، دبستان اسلامی بود. پدر به من گفته بودند که در آغاز نام مرا در کلاس سوم نوشتند بعد از دو ماه مرا به دفتر مدرسه خواستند. نگران شده بودم که چه پیش آمده، به دفتر مراجعه کردم، به من گفتند باید به کلاس پنجم بروی. به این ترتیب پدر در دو سال دوره دبستان را پشت سر گذاشتند و آن طور که عمویم، آقای مهندس علی معین، نوشته اند با اینکه دوسال از ایشان بزرگتر بودند. همیشه چهار کلاس جلوتر بودند.

گویا عنوان پایان نامه مرحوم دکتر «مزدیسنا» بوده باشد درست است؟

بله عنوان پایان نامه پدر «مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی» بود به راهنمایی استاد پور داود که در سال ۱۳۲۶ در یک جلد چاپ شد. بعدها حواشی و تعلیقاتی به آن اضافه کردند و عنوانش را «مزدیسنا و ادب پارسی» گذاشتند در دو جلد. جلد اول را خودشان چاپ کردند و جلد دوم را راندند. این اثر یکی از

دلایل شخصی داشت یا موضوع پایان نامه باعث این تأخیر شد؟

علل مختلفی داشت. فکر می کنم، از پدرم فقط وسواس را به ارث برده ام. تا آنجا که می توانم، سعی می کنم کارم دقیق باشد. علت دیگر، سفر به بنگلادش به همراه همسریم بود. ولی هیچ وقت از مطالعه غافل نبودم. در خارج هم کتابها و نسخه های خطی درباره موضوع رساله را می خواندم و یادداشت برمی داشتم.

ممکن است در باره همسران بیشتر بگویید.

همسر مرحوم مرتضی سراف برای تدریس زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه داکا به بنگلادش سفر کرد من و بچه ها نیز همراه ایشان رفیم. ایشان قبلاً در هلند در دانشگاه اوترخت تدریس می کردند.

یکی از شاگردان ایشان در هلند گویا ویلم فلور بود که بعدها یکی از ایرانیان بنام شد و چند کتاب نیز از او به فارسی ترجمه شده است.

همین طور است که می گویید. او یکی از شاگردان سراف بود و زبان فارسی را از ایشان آموخت. این طور به یاد دارم.

مرحوم سراف مجله ای به اسم ویسمن منتشر می کردند. ممکن است در باره این نشریه توضیحی بفرمائید و این که چرا این اسم روی نشریه گذاشته شد؟

ایشان از ۱۶ سالگی در اصفهان فعالیت ادبی خود را با چاپ مقالات در نشریات شروع کردند و بعدها همین فعالیت را ادامه دادند و در سال ۱۳۵۱ انتشار ماهنامه ویسمن را شروع کردند. ویسمن نام فرزند دوم ماست. کلمه ای است فارسی به معنای دانشمند یا دانش اندیش، همین اسم را برای نشریه انتخاب کردند. سراف در شماره اول مجله در باره ریشه این عنوان توضیح کاملی داده است.

ممکن است در باره پدرتان بیشتر صحبت کنید. نسل امروز ما نیز به شناخت بزرگان علم و ادب خویش

در یکی از روزهای ماه آخر پاییز، به سراغ خانم دکتر مهدخت معین می رویم. بارانی، همچون بارانهای شمال کشورمان - همراه راهسان است. زنگ در آپارتمانی را در خیابان امیرآباد تهران می شنایم. در باز می شود از پله ها بالا می رویم. بعد از لحظه ای، درخانه به رویان باز می شود. خانم معین به ما خوش آمد می گوید. یکی از ماکه تا آن لحظه ایشان را ندیده بود، مات و مبهوت می ماند.

شباحث دختر به پدر تا این اندازه؟

با به درون خانه می گذاریم. حای جای دیوارها، تصاویری از استاد محمد معین - با چیره ای اندیشمند و نگاه نگران و دوخته به نقطه ای نامعلوم، و تصویر بزرگی از مرحوم دکتر سراف و ... تماشاگاهی فرهنگی است. دانه دانه قطره های باران روی شیشه های پنجره هاست که گفتگو را شروع می کنیم.

گنجه او: خانم دکتر، بسیار خوشحال خواهیم شد تا یکی از اعضای خانواده زنده یاد معین، کمی از خانواده خود و ایشان بگویید.

خواهش می کنم. پدرم چهار فرزند داشتند: دو پسر و دو دختر. من فرزند بزرگ ایشان هستم. برادر بزرگ فوق لیسانس در ریاضیات محض دارد، برادر دوم، فوق لیسانس در مهندسی راه و ساختمان و خواهرم فوق لیسانس در ریاضیات دارد. فقط بنده ادبیات خواندم.

این طور به نظر می رسد - و در عمل هم می بینیم - شما به لحاظ رشته تحصیلتان، به حرفه پدرتان نزدیک تر هستید، لطفاً از خودتان بگویید.

فکر می کردم این گفتگو کاملاً به پدر اختصاص دارد. به هر حال چون می پرسید می گویم: رشته ادبیات فارسی خواندم و سال ۵۴ از دانشگاه تهران، درجه دکتری گرفتم. عنوان پایان نامه ام «احوال و آثار عبدالرزاق کاشانی و تصحیح رسائل فارسی اوه بود که توشن آن ۱۰ سال به درازا کشید.

**مجموعه پایان نامه‌های ادبی** است که هم اکنون نیز مورد استفاده دانش پژوهان است.

■ پس اجازه بدهید در باره آثار ایشان صحبت کنیم.

● مجموعه آثار دکتر محمد معین را می‌توان به رده‌های زیر تقسیم کرد: دستور زبان فارسی، تصحیح متون ادبی، ترجمه‌ها و فرهنگها.

■ از دستور زبان فارسی شروع کنیم که زبان فارسی، زبان ملی کشور ماست.

● ایشان طرح ویژه‌ای برای دستور زبان فارسی داشتند و تصحیح داشتند یک دوره کامل دستور زبان فارسی را منتشر کنند که متأسفانه فرصت آن را نیافتند. از این مجموعه کتابهای «مفرد و جمع»، «اسم مصدر- حاصل مصدر»، «اضافه»، «اسم جنس- معرفه و نکره»، «را چاپ کردند. در چاپهای بعدی اضافات و تعلیقاتی افزودند.

■ آیا طرح کلی از این «دستور زبان» در دست هست؟

● ایشان در مقدمه این کتابها توضیحاتی داده‌اند و قصد داشتند همین روش را ادامه دهند و در باره موضوعات دیگر مانند فعل، تحقیق کنند.

■ در باره تصحیح متون چی؟ از چه زمانی دست به این کارها زدند و محورهای آن کدام بوده است؟

● یک دوره از این گونه آثار را با همکاری هانری کربن در مجموعه گنجینه‌های ایرانی انجمن ابوالناسی ایران و فرانسه، منتشر کردند. در این مجموعه کتاب جامع‌ترین نوشته ناصرخسرو را تصحیح کردند. این کتاب جایزه فرهنگستان علوم و ادبیات پاریس را کسب کرده است و اخیراً به زبان فرانسه ترجمه شده است. دیگر کتاب «عبیرالعاشقین» نوشته روزیسان بقلی شیرازی است که به همکاری هانری کربن تصحیح و چاپ کردند. کتاب دیگر، شرح قصیده ابوالهیثم که آن هم با همکاری هانری کربن چاپ شد. کتاب چهار مقاله عروسی مصحح مرحوم علامه قزوینی را با افزودن نتیجه تحقیقات محققین در حل مشکلات متن و تحقیقات خودشان با توضیح لغات و شرح عبارات مشکل چاپ کردند. این کتاب به دو صورت چاپ شده است. ۱- متن و حواشی در حد استفاده دانش آموزان و دانشجویان. ۲- متن و تعلیقات مفصل برای استفاده محققین و دانش پژوهان. کتاب دیگری که تصحیح کردند، دانشنامه‌ای تألیف ابن سینا، بخش منطق و الهیات در دو جلد است. بخش الهیات به زبان فرانسه ترجمه و چاپ شده است. هم چنین پدر مجموعه اشعار علامه دهخدا را با مقدمه مشروح در شرح احوال و آثار ایشان چاپ کردند.

■ در بیشتر آثار تصحیح شده استاد، عرفان وجه غالب را دارد. آیا هانری کربن در گرایش ایشان به سوی عرفان تأثیری داشتند و یا ذوق و سلیقه استاد این گونه بود؟

● قاعدتاً چنین نبود. با توجه به مجموعه آثار به جای مانده از پدر فکر می‌کنم این گرایش بخشی از جوهر وجودی خودشان بوده است. در مجموعه مقالات می‌بینیم که خیلی بیشتر از همکاری با کربن در باره حکمت اشراق مقاله مفصلی نوشته‌اند. ■ از تألیفات و آثار تحقیقی استاد بگویید.

● اولین کتاب پدر، فکر می‌کنم منظومه ستاره ناهید یا داستان خرد و امداد بود که در قالب منظوم سروده بودند. در سال ۱۳۱۶ چاپ شد. اخیراً نیز به مناسبت گذرگاه بزرگداشت ایشان در دانشگاه گیلان، تجدید چاپ شد. کتاب بعدی حافظ شیرین سخن است که در سال ۱۳۱۹ در یک جلد به چاپ رسید. جلد دوم در آن زمان چاپ نشد و من چاپ کردم این اثر خورج یکی از ماخذ معتبر در حافظ شناسی است. مخصوصاً در باره زندگی حافظ و معاصرین او.

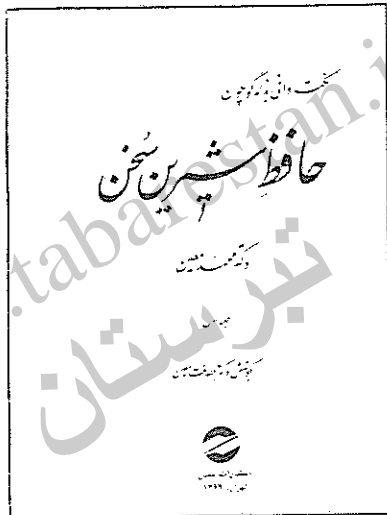
■ در باره حافظ شیرین سخن بیشتر توضیح بدهید، آیا در این کار کسی مشوق شما بود و به شما کمک می‌کرد؟

● اولیس مشوق من مادرم بود. ایشان یادداشتها و پرونده‌های چاپ شده و شده پدر را پیدا می‌کردند و در اختیار من می‌گذاشتند. مقدمات چاپ کتابها از جمله نامس با ناشرین را مادرم انجام می‌دادند. به انسانه، ایشان شرایط خانوادگی مرا و

رسیدگی به امور منزل و بچه‌ها را طوری ترتیب می‌دادند که من بتوانم به کارهای پدر بپردازم. مرحوم صراف هم در چاپ کارهای پدر مصر بودند مخصوصاً حافظ شیرین سخن، ولی من نگران بودم و فکر می‌کردم نمی‌توانم از عهده آن برآیم. حدود پنجاه سال از چاپ اول کتاب گذشته بود که با وارد کردن یادداشت‌های پدر، چاپ دوم را آماده کردم. پس از شروع کار چاپ، جلد دوم با کوششهای مادر به دست آمد. بدین ترتیب جلد اول با ویرایش جدید به همراه جلد دوم که قبلاً چاپ نشده بود، در سال ۱۳۶۹ منتشر شد.

■ اشاره فرمودید به هنگام چاپ دوم جلد اول حافظ شیرین سخن، به همت مادرتان، جلد دوم آن پیدا شد. بدین ترتیب فکر نمی‌کنید مجموعه‌ای از این گونه آثار همچنان موجود باشد؟ در این مورد تدبیری اندیشیده شده است یا نه؟ منظور من این است که این کارها ترتیب و تنظیم شده‌اند و یا اینکه با گذشت زمان، این مطالب را به دست خواهید آورد و روی آن کار خواهید کرد؟

● پدر، البته، بسیار منظم بودند. منتی به این دلیل که کتابهای ایشان خیلی زیاد بود، رسیدگی به این مجموعه کار آسانی نبود. ولی مادرم، خوشبختانه، کاملاً به کارهای ایشان آشنا بودند. از جمله این تلاشهای مادرم، دست یافتن به «گنجینه عرفانه» است که هنوز چاپ نشده و در کتاب حافظ شیرین سخن پدر خود به این کتاب بسیار ارجاع داده‌اند. این کتاب شرح



اشعار حافظ است که از روی قوافی تا حرف «دال» تدوین شده و به نظر می‌رسد تا اینجا آماده چاپ بوده است اما بعدها پدر یادداشت‌های تازه‌ای افزودند که باید وارد متن شود. ایشان همچنین در دفتر دیگری دنباله اشعار حافظ را تا حرف «شین» نوشته‌اند که به صورت دستنویس اولیه موجود است. امیدوارم توفیق چاپ این کتاب را داشته باشم.

■ این طور که معلوم است، استاد علاوه بر قیاس برداری، همانند علمای قدیمی ما روی کتاب‌ها نیز حاشیه نویسی می‌کردند؟

● بله، خیلی از کتابهای ایشان، حاشیه نویسی شده است. از جمله دیوان خاقانی که پدر یادداشت‌هایی در حاشیه افزوده بودند. این یادداشتها را در اختیار آقای دکتر ضیاءالدین سجادی گذاشتم. ایشان یادداشتها را با مقالاتی از خودشان و پدر در یک جلد چاپ کردند.

■ کسی هم در باره ترجمه‌های استاد سخن بگویید.

● کتاب «روانشناسی تربیتی» را از عربی به فارسی ترجمه کردند. کتاب «تاریخ ایران از آغاز تا اسلام» تألیف گربنسن که از زبان‌های فرانسوی و انگلیسی به فارسی ترجمه کرده‌اند. کتیبه‌های پهلوی را از انگلیسی و «خسرو قباداد و ریذک وی» را از زبان پهلوی ترجمه کرده‌اند.

■ ایشان به چند زبان آشنا بودند و ترجمه‌ها، به لحاظ موضوع، چرا یکدست نیست؟

● پدر زبانهای عربی، فرانسوی و انگلیسی را خیلی خوب می‌دانستند یعنی هم تکلم می‌کردند هم ترجمه و زبانهای آلمانی، روسی، یونانی و لاتین را در حد استفاده از متون می‌دانستند و نیز زبانهای باستانی مثل سنسکرت، اوستایی، فارسی باستان و پهلوی را تدریس می‌کردند. در باره تنوع موضوعی ترجمه، باید بگویم هر چه را که در باره تاریخ و فرهنگ ایران لازم می‌دانستند، ترجمه می‌کردند.

■ اجازه بدهید در باره فرهنگها گفتگو کنیم. اولین کار استاد چه بود؟

● اولین کار پدر، غیر از مقالات، کتاب برهان قاطع بود. این کتاب در سال ۱۳۳۵ چاپ شد. حواشی برهان خود فرهنگ مستقلی را تشکیل می‌دهد و در نتیجه اتیمولوژی (ریشه‌شناسی) تا امروز چنین کاری انجام نشده است. هم چنین پدر بعضی لغات جدید را در حواشی برهان افزودند و لغات دستبیری را مشخص کردند.

■ فرهنگ شش جلدی فارسی چه موقع شروع کردند و بعد از مرگ ایشان، چاپ اثر چگونه به پایان رسید؟

● بعد از بیست سال قیاس برداری، پدر، چاپ کتاب را از سال ۱۳۳۸ شروع کردند. در سال ۱۳۴۵ که براثر بیماری دچار بینوشی شدند، چهار جلد اول و دوم و سوم از لغات و جلد پنجم یعنی جلد اول از اعلام، چاپ شده بود. بعد از بیماری پدر، جلد چهارم که تا بخشی از حرف «س» آماده شده بود، در اختیار استادم جناب دکتر شهیدی، که عمرتان دراز باد - گذاشته شد. ایشان این مجلد را کامل و چاپ کردند و قسمت اعظم جلد ششم را نیز ایشان تدوین و چاپ کردند.

■ آیا غیر از دکتر شهیدی، کسان دیگری نیز در به پایان رساندن این مجموعه سهم بودند؟

● کسانی که در قسمت اعلام کمک کردند، آقای دکتر شهیدی، در مقدمه از آنان نام برده‌اند.

■ گویا استاد قصد داشتند حواشی و یادداشت‌های برهان قاطع را تبدیل به یک کتاب کامل کنند، آیا این واقعیت دارد؟

● فکر نمی‌کنم. برای اولین بار از شما می‌شنوم. البته ایشان قصد داشتند که سلسله فرهنگهایی را منتشر کنند که شرح آن در مقدمه فرهنگ فارسی نیز آمده است: فرهنگهای مشروح، بزرگ و متوسط - که «شش فرهنگ شش جلدی است - و فرهنگهای مختصر، کوچک و جیبی. در فرهنگ مشروح قرار بود لغات را از نظر ریشه‌شناسی هم مورد بحث قرار دهند.

■ ویراستاری فرهنگ فارسی به نظر بسیار مهم می‌آید. این اثر بزرگ، با توجه به نیاز زمان، غیر از موارد خاص، روز آمد نشده است، چرا؟

● همین طور است اما در چاپهایی که به طریق افسست تاکنون صورت گرفته، به ویژه در بخش اعلام، تصحیحاتی از قبل تصحیح غلط‌هایی چاپی یا موارد دیگری که یکی دو کلمه یا یک جمله بود. و امکانات محدود چاپ اجازه می‌داد، وارد کرده‌ام. تا به حال چند بار جمعیت شهرها و کشورهای خارجی را طبق دائرةالمعارف‌ها و فرهنگهای معتبر از جمله لاروس، بریتانیکا و وبستر، روز آمد کرده‌ام. همین طور جمعیت شهرهای ایران را با توجه به نشریات مرکز ایران، تغییر داده‌ام و نیز تا حد امکان تغییرات حکومتی، آرم، پرچم و تاریخ فوت شخصیتها را وارد فرهنگ کرده‌ام این تلاشها البته محدود است به امکانات چاپ فست.

پدر، پس از انتشار چهار جلد فرهنگ فارسی یادداشت‌های بسیاری در حواشی صفحات افزودند. این یادداشتها شامل اضافه کردن واژه‌ها، ترکیبات، شواهد و اسطه، جرح و تعدیل‌ها و اصلاحات بود. در نظر داریم - ان شاء الله - کلیه یادداشت‌های پدر را به هنگام حروفچینی مجدد وارد فرهنگ کنیم.

■ اجازه بدهید، کمی در هوای شمال کشورمان سیر کنیم. استاد، چه احساسی نسبت به گیلان داشتند.

● به گیلان بسیار علاقه داشتند. یاد می‌آید هفته‌هایی که پنجم یا شنبه تعطیل بود، ظفر چهارشنبه با مادر به دانشگاه می‌رفتم، پدر را بر می‌داشتیم و از همانجا می‌رفتم رشت تا شاید



نخستین تصویر از دوران کودکی دکتر معین

۱۳۰۷ شمسی

استراحتی بکنند. وقتی به اصطلاح قدما، به درازای شهر رشت می‌رسیدیم، نمی‌دانم دوست‌اران ایشان، به سرعت، چگونه متوجه حضور پدر در رشت می‌شدند. همین که به منزل پدرشان در کوچه معین‌المنسا واقع در محله زرجوب می‌رسیدیم، بلافاصله دوستان و شاگردانشان از شهر رشت، و بعد از یکی دو ساعت از شهرهای آستانه، لاهیجان، ننگرود و شهرهای دیگر به دیدنشان می‌آمدند. هنوز به یاد دارم، وقتی که وارد خانه می‌شدیم، ایشان، همان‌طور ایستاده، می‌گفتند چندان پیش‌ها و کتابهایم را بدیدید، هر چه فایده و میراثی می‌گفتند کسی استراحت کنید. گوش نمی‌کردند و کارشان را شروع می‌کردند.

در مجموعه مقالاتشان هم توجه پدر را به گیلان می‌بینیم. مقاله‌ای دارند به نام گوشیار گیلانی که یکی از بزرگترین منجمان ایرانی در قرن چهارم هجری بوده است. در این مقاله پدر ثابت کرده‌اند که گوشیار با «گاف» صحیح است، نه گوشیار. مقاله دیگری در جلد اول مجموعه مقالات دارند به نام «دانش» در باره «دانش گیلانی» فقهی، عارف و پیوسته. در این مقاله اشاره می‌کنند به مشاهیر گیلان از جمله گوشیار گیلانی، شیخ ابو عبدالله صومعی، عبدالقادر گیلانی، شیخ زاهد گیلانی مراد شیخ صفی‌الدین اردبیلی، عبدالرزاق لاهیجی، حزین لاهیجی، دانش گیلانی و ابراهیم پورداوود.

■ ممکن است از ارتباط استاد با شادروان پورداوود بگوئید؟

● می‌دانید که مرحوم پورداوود از استادان پدر در دوره دکتری بودند. و استاد راهنمای پایان‌نامه ایشان، پدر اولین یادنامه را در ایران برای استاد پور داوود منتشر کردند. مرحوم صراف در مجله ویسن به این مسئله اشاره دارد در مقاله‌ای

■ ایشان [دکتر معین] اولین کسی بودند که در هفدهم شهریور ۱۳۲۱ در رشته زبان و ادبیات فارسی درجه دکتری گرفتند.

■ پدر زبانهای عربی، فرانسوی و انگلیسی را خیلی خوب می‌دانستند یعنی هم تکلم می‌کردند و هم ترجمه و زبانهای آلمانی، روسی، یونانی و لاتین را در حد استفاده از متون می‌دانستند و نیز زبانهای باستانی مثل سنسکریت، اوستایی، فارسی باستان و پهلوی را تدریس می‌کردند.

تحت عنوان «اولین یادنامه در زبان فارسی». صراف اشاره می‌کند که پدر این یادنامه را به مناسبت شصتین سالگرد تولد استاد پور داوود در سال ۱۳۲۵ منتشر کرده است. مرحوم پورداوود در «هین یادنامه مطبوعی دارند که اجازه بدیدید، از مجله ویسن برایتان بخوانم:

شرح حالی که در این نامه از نگارنده به رشته تحریر درآمده، مطالبی است که آقای دکتر معین از تألیفات خود نگارنده با از نوشته‌های دیگران در سارده نگارنده استخراج کرده‌اند. بخشی از این مطالب را در مدت «اثر شش ساله که از خود نگارنده شیبه‌اند، سواء در کلاس دوره دکتری ادبیات و خواه در هنگام تحقیق» تألیفی و یا در مجالس شخصی و معمولی، قریباً در طی صحبت در هر موضوعی که باشد، گوینده از خود سخن به زبان می‌راند و سه مناسبتی از سرگذشت و زندگی یاد می‌کند، بدون این که مقصود خاصی داشته باشد. این شرح که حدس منتهی این نامه را فراگرفته از اوراق پراکنده سخنان خود نگارنده به قلم آورده شده است. ناگزیر هر کس در طی عمر خود، چه کوتاه و چه بلند، پیش آمده‌ای دارد. زندگی آدمی عبارت است که از همین پیش آمده‌های خود و بد، به نگارنده هم مانند همه مردم زشت و زیبایی گذشت. و این شگفت‌انگیز نیست. گفتند در این است که کسی در باره یکی از معاصرین خود، صبر و حوصله مخصوصی به کاربرد و آنچه از او خوانده و شنیده، به رشته تحریر درآورد. بی‌شک، از برای انجام چنین کاری، علاقه و محبت مخصوصی لازم است. جملاتی که در این نامه در باره صفات نگارنده، نوشته شده، و در هر مورد اندیشه و گفتار و کردارم به نیکی یاد کرده‌ام، گویای همین علاقه است. چیزی که هست هرزه قلم و هرزه زبان نیستم و هیچ‌گاه از رخنه‌های بی‌سختی که کم و بیش همه مردمان دچار آند، چیزی به قلم و زبان نیاوردم و از برور دادن اندیشه و گفتار و کردار ناتوانده متعلق استیلاي خود خبیث نشده‌ام اگر نه بیم آن بود که نویسنده فاضل و کنجکاو این نامه، از ذکر آنها هم نگذرد.

پورداوود، تهران، اول اردیبهشت ۱۳۲۵

صومعی، آقای مهندس علی معین کتابی دارند به نام «دکتر محمد معین» که به مناسبت برگزاری کنگره استاد معین در دانشگاه گیلان منتشر شد. ایشان در باره ارتباط پدر و استاد پورداوود می‌نویسند: «وقتی مدیر دوسر و معاون دانشکده ادبیات تریس داد که درس پورداوود از سربوب درس حذف شود. دکتر معین تقاضای تشکیل شورای دانشکده را کرد و دوسر مورد تصدی خود را به دو قسمت تقسیم کرد و تدریس قسمتی را به پورداوود سپرد تا احترام آن ابرمرد ادب پارسی محفوظ بماند».

مطلب دیگری از مرحوم پورداوود به خاطر دارم. وقتی که پدر بیمار و در حال انقضا بودند، مرحوم پورداوود از همسر خواستند تا ایشان را به عبادت پدرم ببرند. من نیز همراه آنها رفتم. وقتی بالای سر پدر رسیدند، اشک بریزان گفتند: «آخر او خیلی جوان است، مرا ببرید، تاب ندارم، نمی‌توانم تحمل کنم». خدایش بیامرود که از معدود انسانهایی بود که فضیلت علمی را با فضیلت اخلاقی جمع داشت.

■ شنیدم هفت هزار جلد از کتاب‌های پدرتان را به امانت به دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان سپردید. این خبر برای گیلانی‌ها بسیار مسرت بخش بود، ولی چرا به امانت؟

● آنها در اختیار دانشگاه گیلان گذاشته شده، و چون این دانشگاه بازسازی آرامگاه و کتابخانه را به عهده دارد، بعد از آماده شدن این مجموعه، کتابها به آرامگاه، انتقال داده خواهد شد. نگهداری آن نیز همچنان به عهده دانشگاه گیلان خواهد بود.

■ با توجه به یادداشتی که در لابه‌لای کتابهای دکتر معین وجود دارد و هر کدام منبع مستقل و قابل استنادی در ادبیات کشور ماست، این کتابها چگونه حفاظت خواهد شد؟

● همان‌طور که گفتیم کتابها در اختیار دانشگاه گیلان است و حتماً در باره حفاظت از آنهاکری خواهند کرد؟

■ پدر اولین یادنامه را در ایران برای استاد پورداوود منتشر کردند

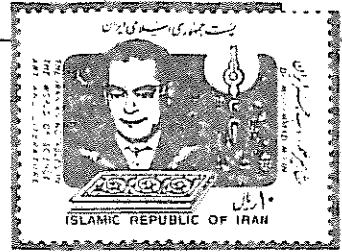
■ به نظر من به گوییش گیلکی، چه «زبان» چه «لهجه» اطلاق شود، زیاد فرق نمی‌کند. مهم این است که فرهنگیان گیلان سعی کنند زبان و فرهنگ خودشان را به موازات زبان فارسی و فرهنگ ایرانی حفظ کنند و به نسل‌های بعد منتقل کنند.

■ مردم گیلان نسبت به آرامگاه دکتر معین - که در ولایت خودش غریب مانده - حساسیت ویژه‌ای دارند. این مهم را در نشریات و سایر وسایل ارتباطی همواره در میان گذاشته‌اند، و تاکنون هم نتیجه‌ای حاصل نشده است. و بیشتر اداره کل ارشاد اسلامی و این اواخر دانشگاه گیلان قول بازسازی آنرا داده‌اند، ممکن است بفرمایید آرامگاه، هم اکنون چه وضعی دارد و خانواده دکتر معین چه مسئولیتی دارند؟

■ اقدامات بسیاری صورت گرفته است. اجازه بدیدید کمی در باره تاریخچه آرامگاه بگویم. پدرم در ایام طفولیت در کنار حشمت رود بازی می‌کردند و خاطراتی از این محل داشتند، بعدها از عمویم - آقای مهندس معین خواستند تا کنار این رودخانه مقبره خانوادگی بسازند ایشان چهارهزار و چهارصد متر زمین اتیاع کردند. بعد از درگذشت پدر، با هزینه عمو آرامگاه، مسجد و کتابخانه ساخته شد. به ویژه مسجد، بسیار زیبا ساخته شده بود. گنبد و کاشی کاربهای زیبایی داشت. بعدها به علت ریزش برف سنگین، سقف آرامگاه فرو ریخت. چون اسبندسی که آنجا را می‌ساخت شرایط جوی محلی را در نظر نگرفته بود. مصالح فروریخته شده گویا توسط شهرداری جمع شد. چند سال پیش یادداشتی از طرف شهرداری آستانه به من رسید که «می‌خواهیم برای بازسازی آرامگاه معین قسمتی (بنای دارای گنبد) را تخریب کنیم! اگر شما کمک مالی یا معنوی دهید در اختیار ما بگذارید!» به مسجد، اشاره‌ای نشده بود. بسیار تعجب کردم. تلگرافهایی به مقامات ذی‌صلاح و حتی دادگستری زدم. ولی مسجد را به سرعت خراب کردند و مصالح مسجد را از جمله درها و پنجره‌های آهنی مشبک را به عنوان هزینه تخریب - به طوری که شنیدیم - فیض کردند و جاده‌های ساختند. در حقیقت امروز دیگر آرامگاه در کنار حشمت رود نیست. و در کنار جاده‌ای قرار گرفته است.

ستاره‌ها می‌سازد  
دکتر محمد معین





تمبر یادبود استاد "دکتر محمد معین"

در سال ۱۳۶۹، شهنشاه ایران یعنی آیت‌الله خمینی در آرمگاه ساخته شده بود، حراب کردند تا مجدداً بسازند. در حالیکه هنوز بودجه و مقدمات تجدید بنا فراهم نشده بود و کار هسانطور ماند. از سال ۱۳۷۰ مجموعه آرمگاه زمین و متعلقات آن از طرف خاندان دکتر معین به دانشگاه گیلان واگذار شد. این دانشگاه، بی‌گنجه است. دو ماه پیش آنجا بودم. اسکلت آرمگاه، بالارفته و ضایعاً به خاطر کسود بودجه، کارها خوابیده است. حساب آقای دکتر وره‌ای، ریاست محترم دانشگاه گیلان، مسئله را بی‌گیری می‌کند و بسیار نیز در این زمینه کوشا هستند و رحمت زیادی را متحمل شدند. از ایشان تشکر می‌کنیم.

دو سال پیش بود که برای بزرگداشت دکتر معین دانشگاه گیلان کنگره‌ای برپا کرد. نتایج این کنگره چه بود؟ چرا مقالات و سخنرانی‌هایش تا امروز چاپ نشده و آیا این کنگره در سالهای آتی ادامه خواهد داشت؟

کنگره در اردیبهشت ماه ۱۳۷۰ از طرف دانشگاه گیلان برگزار شد کارکنان دانشگاه و گروه زبان و ادبیات فارسی خیلی خوب کنگره را برگزار کردند. به طوری که تا مدتی بعد، هنوز هم، گاهی، در مجامع علمی از این کنگره به نیکی یاد می‌کنند. مجموعه مقالات، تهیه شده، اینک در دست من است تا بعد از ویراستاری نهایی، چاپ شود و فعلاً فراری در برگزاری مجدد آن در میان است.

خانم دکتر میان زبان‌شناسان و ادبیات کشورمان در باره زبان معمولاً اختلاف نظر وجود دارد. ادباً معمولاً آنچه را که پیشینه نوشتاری داشته باشد، زبان می‌گویند. و زبان‌شناسان تعاریف مختص به خود دارند که در تعارض با نظر ادب است. چون علم زبان‌شناسی در کشورمان جا نیفتاده است، مردم اغلب نظر ادب را که بیشتر با آن‌ها مأنوسند قبول دارند. گیلکی نیز میان این دو مرز سرگردان است. برخی به آن زبان می‌گویند و برخی دیگر لهجه، نظر شما، که اتفاقاً ادب هم هستند، چیست؟

این موضوع در تخصص زبان‌شناسان است. به نظر من به گویش گیلکی چه زبان، چه لهجه، اطلاق شود، زیاد فرقی نمی‌کند. مهم این است که فرهنگیان گیلان سعی کنند زبان و فرهنگ خودشان را به موازات زبان فارسی و فرهنگ ایرانی حفظ کنند و به سبب‌های بعد منتقل کنند.

شما را خیلی خسته کردیم. آیا شما در جریان ادب و فرهنگ امروز گیلان هستید؟ آیا مطبوعات آنجا را مثلاً همین گیلوا - می‌خوانید؟

شعرهای گیلکی را به طور رایج، دوستان و همکاران گیلانم که در دانشگاه تدریس می‌کنند، گاهی می‌نومد و سبب لذت می‌برد و هر وقت به گیلان سفر کنم، حتماً سربزه آنجا را تروق می‌کنم. محله گیلوا را سال گذشته، که مقاله‌ای درباره پدرم داشت، گرفتم و بسیار خوشحال شدم زنی دیدم این محله به گیلکی هم مطالبی چاپ می‌کند. فکر می‌کنم کار مهمی است و توفیق گردانندگان محله را آرزو می‌کنم. و سر مجموعه گیلان نامه را می‌شناسم و برخی از مقالات آنرا را خوانده‌ام. کار بسیار مفیدی است.

خسرم دکتر، از این که ما را پذیرفتید بسیار سپاسگزاریم.

من نیز از شما سپاسگزارم.

گروه مصاحبه گیلوا

و با تشکر صمیمانه از دوستان نویسنده و فاضل جمه‌شید، کیانفر - فرامرز طالبی

# یک شعر هاستامیانه دیلمی در باره هواشناسی محلی

عبدالرحمن عمادی

آفتاب و در گیلان نشانه بارندگی خواهد بود؛ البته این نسخه و قاعده‌ای نیست که برای هر چهار موسم سال بکار برود. گویا در بیشتر مواقع آنهم در بهار و پاییز چنین باشد. شعر این است.

آخر آبر مازندرون شُود بون

AXAR-ABR-MÁZANDRON-SÛO-DABÛN

تُو خُوَاسَبْ خُوَاش خُوَاش هَرُژَن

TÛXÛ ASP A XÛS XÛS HARON

آخر آبر تَوَر یَزَرَه شُود بون

AXAR ABR TAVRIZ-ARA SÛO DABÛN

خُوَاسَبْ بَتَاجَن، وَرُوج وَنَمَن

XÛ ASP-A BATÁJAN VRUJO NOMO'N

آخر آبر گیلان - آجی کُوشُون

AXAR ABR GILO'N - AJI KÛ BAŞÛN

بَشُوَسَر پَنابُون، تی آسَب تَرَبُون

HOŞÛ SAR-PANÁ BÛN TI ASP TAR NABÛN

آخر شُودَرَه آبر، کُوجی، گیلان

AXAR SÛO DARAH ABR KÛJI GILON

کُومَن: سَایَه - آفتاوه، گیلان: وارَن

KÛHON: SÁYÁH-AFTAV A GILON:

VÁRON

ترجمه:

آخر آبر دارد بسوی مازندران می‌رود

تو آسبت را خوش خوش بران (هوا خوب است)

اگر آبر دارد بسوی تبریز می‌رود

آسبت را سازان و بگریزو سان (هوا است)

اگر آبر از گیلان بسوی کوهستان دیلم برود بر تو زیر

سربناه است خیس نشود (هوا بارانی است)

اگر آبر از کوهستان بسوی گیلان دارد می‌رود

در کوهستان هوا: (سایه آفتاب) و در گیلان باران است

(هوا: سایه آفتاب است).

\* چنانکه ابوریحان، بیرونی در کتاب الشعیم ...

صفحه ۱۹۷ چاپ همانی نوشته در سانکریب نیز

بسم = PASTCIM رسمی غروب است.

در دیلمی نامهای چهارسوی اصلی که خاور و باختر و شمال و جنوب باشند، بطور کلی عبارتند از:

الف: خاور:

۱- خراسن = XRÁSON = خراسان.

۲- آفتاو - ورش = AFTÁV - VRESS

یعنی: آفتاب برآید - جای برآمدن آفتاب.

۳- خورته: XUR- TAH: خورتاب - جای تابش

خورشید.

ب: باختر:

۱- آفتاوردی: آفتابزردی - هنگام زردی آفتاب.

۲- خوره زردی: گاه زردی خورشید.

۳- پس چم = PAS- ĆEM: آسوی چم.

۴- آفتاو پردچین AFTÁV - PAR-DACIN در

لغت یعنی: زمانیکه مرغ خورشید بال و پر

خود را جمع می‌کند.

۵- آفتاوانس = AFTÁV-NEŞASS آفتاب

نشست: فرو نشین آفتاب.

ج: شمال:

۱- کلسیا = KALA - SIÁ که گاهی آنرا کرسیا =

KAR-SYÁ هم تلفظ میکنند.

د: جنوب:

۱- غوله = QAVLAH

۲- روبا فتاو = RÛ-BA-AFTÁV: رو بافتاب که

آفتاب نیروز باشد.

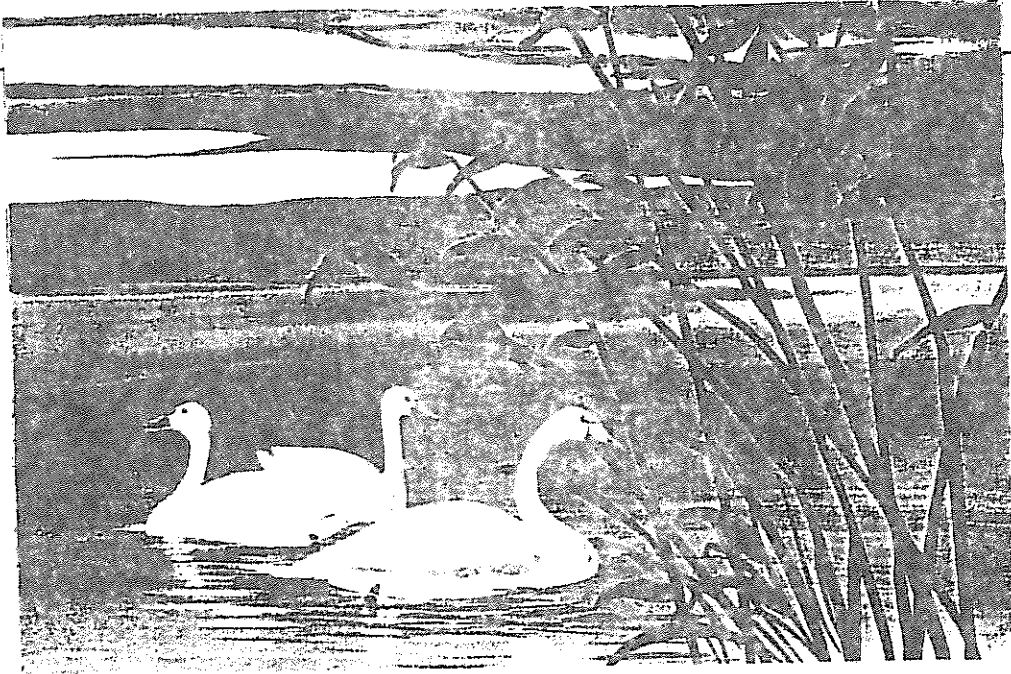
گذشته از این ناهتای کلی، بیشتر مردم عادی نامهای نواحی جغرافیائی معروف، را که در چهار سو در همسایگی آنها جا دارند همچون چهار جهت اصلی بکار می‌برند. چنانکه در چند بیت شعر دیلمی زیر چنین است:

کوهستان دیلم در جنوب دریای گیلان است. برای کوه‌نشینان دیلم، جلگه گیلان: شمال و تبریز آذربایجان باختر، و مازندران: خاور، و جلگه قزوین و تهران: جنوب است.

در دو بیت شعر دیلمی زیر کوه‌نشینان، تجربه خود راه در هواشناسی، به هنگامیکه ابرهای آسمان بیکی از چهار سوی در حرکتند باز گو کرده‌اند. در شعرهای زیر گفته میشود که اگر ابرهای آسمان در کوهستان دیلم بسوی خاور یا مازندران در حرکتند، نشانه خوبی هوا در دیلم است و اگر رو به غرب یا تبریز دارند، هوای بدی در پیش است. اگر از گیلان و شمال بسوی کوهستان جنوب می‌آیند بارندگی بهسر راه دارند و اگر از کوهستان رو بگیلان یا شمال می‌روند در دیلم سایه و

لطفاً مطالب خود را تایپ شده روی یک برگ کاغذ  
یا حداقل با خط خوش و خوانا، با رعایت فاصله  
بنویسید. مطالب ارسالی به هیچ‌وجه برگردانده  
نمی‌شود.

توجه فرمایید



# مرداب انزلی را دریابیم

محمد تقی بارورغازیانی

زمین بایر کرده‌ایم انگار که رودخانه و مردابی وجود نداشته است. و با این کار خود خطر را بجان خریده‌ایم.

اکنون با بالا آمدن آب مرداب خطر ایجاد می‌شود. آب چون اسب سرکش راه برای خود باز می‌کند و وارد خیابان‌ها و خانه‌ها می‌شود و زیان‌های زیادی را به وجود می‌آورد لازم است مسئولان و کارشناسان برای نجات مرداب اقدام جدی بعمل آورند. رودخانه‌ها و مرداب و دریای خزر همه در یک جبهت و یک هدف در پرورش ماهی نقش دارند تا خوراکی لذیذ آدمیان را فراهم سازند، با این همه سالیانست که مرداب بندر انزلی هیچ حکیمی را بر بالین خود ندیده است، با اینکه کارشناسان خارجی در اطراف مرداب تحقیق و تفحص کامل انجام داده و نظر داده‌اند که مرداب بندر انزلی از بهترین و زیباترین تالاب‌های جهان است و می‌تواند در دنیا نمونه باشد، خودمان کار مهمی نکرده‌ایم. در دنیا رسم بر این است که مقابل دریا را آزاد بگذارند و با اسلوب مهندسی اتوبان بسازند و بعد از اتوبان بلوارها ساخته می‌شود و بعد از بلوار ساختمان‌ها و تأسیسات دیگر بنا می‌گردد تا اینکه همه مردم بتوانند از فضای پاک و فرحبخش دریا بخوبی استفاده کنند، چرا ما از این اسلوب پیروی نکنیم!

بیا باید دست محبت‌تان را بر سر و روی مرداب بکشید - بیا باید با دستان مهربانتان در پشت مرداب را بر روی مرغان مهاجر باز کنید. آنوقت انسان‌های خسته نیز در پشت ایران یعنی مرداب بندر انزلی آرامش روح و جسم خواهند یافت و دروازه این پشت را بر روی خارجی‌ان و اروپائیان باز بگذارید تا آنان بدانند که در ایران و گیلان سرسبز مرداب پشت ماندنی در بندرانزلی وجود دارد. آنگاه متوجه خواهند شد که بهترین گردشگاههای جهان انگشت کوچک مرداب انزلی نخواهند بود.

باید از محیط زیست و مکان‌های زیبا بخوبی استفاده کنیم، باید به کسک علم و تکنیک و با بسیاری متخصصان دریای خزر مرداب را به شکوفایی برسانیم و با حرکت منجم و همانندنگ، محیط زیست خود را پاک نگه‌داریم آنوقت کار ایجاد خواهد شد و جوانان غیرتمند و با استعداد مجبور نخواهند شد برای پیدا کردن کار آواره سیرها و کشورهای بیگانه شوند. امیدوارم سینار دفاع از مرداب انزلی تشکیل شود. تا گفتنی‌ها بهتر مطرح گردد و برنامه‌ها بطور فراگیر انعکاس یابد.

میدکنند. اما امروزه با آلوده شدن مرداب به مواد سمی برکت از تالاب رخت برسته است. متأسفانه باید گفت، کارگران محیط زیست با بی‌تفاوتی از کنار مسایل مرداب گذشته و نسبت به سررشت آن بی‌توجه بوده‌اند و تنها گاهی در مطبوعات اشاره‌ای به آن می‌شود.

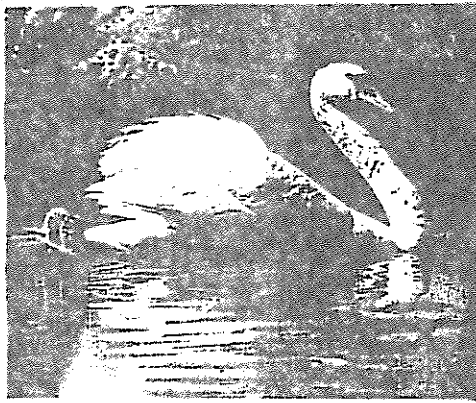
خطر نابودی مرداب روز بروز جدی‌تر می‌شود و متخصصان باید چاره‌ای برای این معضل بیابند. آنگونه که مشاهده شده و به چشم دیده‌ام، هر قسمتی از مرداب که خشک شده به تصرف افراد در آمده است و از راه‌های مختلف بدریافت مجوز قانونی اقدام کرده و تأسیسات و خانه‌هایی در آن بنا کرده‌اند البته مشکلات یکی دو تا نیست باید با بصیرت به مشکلات مرداب توجه داشت و برای مرداب شرایط مناسب بوجود آورد، همانگونه که استاندار گیلان در زمینه خطر نابودی جنگل فرمودند که: جنگل نشینان درختان را می‌برند و خانه می‌سازند، حاشیه نشینان مرداب نیز چنین می‌کنند، برای حفظ خانه و زندگی خود که با خون دل فراهم آورده‌اند و از ترس بالا آمدن آب مرداب، تلاش در خشک کردن محیط اطراف خود می‌کنند، چون برای آن‌ها خانه‌هایشان مهم‌تر از مرداب می‌باشد، ندانسته چهره مرداب را به زشتی تبدیل می‌نمایند، در حالیکه در دنیای متضاد از کوچکترین برکه‌ها حداکثر استفاده را می‌برند ولی ما با داشتن نعمت‌های خدادادی مرداب را رها کرده و در اثر ندانم‌کاری و جنگ اندازی صاحبان قدرت مرداب را تبدیل به

بعد از جنگ دوم جهانی، از سال ۱۳۲۵ شمسی فاضلابهای شهری و متعاقب آن فاضلابهای صنعتی به داخل مرداب سرزیر شده و محیط آلوده‌ای را بوجود آورده و ضربات سنگینی بر پیکر مرداب وارد ساخته‌اند، از آن هنگام تا امروز مرداب ذره ذره زیبایی‌های خود را از دست می‌دهد و روز بروز از مقدار صید آن کاسته می‌شود درگذشته تمام صیادان انزلی در مرداب یا رودخانه‌های اطراف آن صید می‌کردند و با فراوانی ماهی مواجه بودند و صیادان نیازی نمی‌دیدند که از دریا ماهی

بیش از شصت و پنج سال است که با زیبایی‌های تالاب انزلی انس و الفت دارم و بیشتر از سی و پنج سال است که با دردهای این مرداب آشنا هستم، از اینرو می‌خواهم کمی از زیباییهای این مرداب سخن بگویم و شما را با دردهای آن آشنا کنم. حدود هفتاد سال قبل کرجی‌های بزرگ در مرداب انزلی در رفت و آمد بودند و از راه مرداب به بندر پیربازار رشت رفت و آذوقه می‌رساندند که از آنجا به رشت و فزین و تهران و سایر نقاط ایران ارسال می‌گردید.

کرجی‌بانان بومی در این فعالیت اقتصادی نقش بارزی داشتند و با شهامتی وصف ناشدنی از امواج خروشان مرداب عبور می‌کردند و هر چند گاه که با خطر طوفان و امواج خروشان مواجه می‌شدند تلاش می‌کردند تا در یکی از پناهگاههای اطراف رودخانه‌ها که: سوسروگنا، پیربازار روگنا، پاشاروگنا، چپ‌خاله و میان روگنا نام داشت پهلوی بگیرند و وقتی از دور روشنائی چراغ پوششان، را می‌دیدند، مطمئن می‌شدند که از خطر غرق شدن نجات یافته‌اند. چراغ پوششان محلی بود آباد که با لرزش زمین در دل خاک فرو رفته و اینک به فراموشی سپرده شده است. هنگام عبور کرجی‌ها، از صدای موتور بارکاس‌ها، بر اثر فراوانی ماهی‌ها از زیر آب رودخانه‌ها و مرداب چند متری به بالا می‌جهیدند و چون مرغان هوا به پرواز درمی‌آمدند و در داخل قایق‌ها و کرجی‌ها و بارکاس‌ها فرود می‌آمدند، پرندگان وحشی و مهاجر در آسمان مه‌گرفته بندر انزلی منظره زیبایی را خلق می‌کردند و هیاهویی در داخل مرداب بوجود می‌آوردند که بسیار دیدنی بود، از آن همه مناظر زیبا اکنون خبری نیست، مرغان مرداب از خشم آتش تنگ‌ها کوچک کرده و مرداب را با تنهایی خود رها نموده‌اند. چرا مرداب این سررشت را پیدا کرده است!

بعد از جنگ دوم جهانی از سال ۱۳۲۵ شمسی فاضلابهای شهری و متعاقب آن فاضلابهای صنعتی به داخل مرداب سرزیر شده و محیط آلوده‌ای را بوجود آورده و ضربات سنگینی بر پیکر مرداب وارد ساخته‌اند، از آن هنگام تا امروز مرداب ذره ذره زیبایی‌های خود را از دست می‌دهد و روز بروز از مقدار صید آن کاسته می‌شود درگذشته تمام صیادان انزلی در مرداب یا رودخانه‌های اطراف آن صید می‌کردند و با فراوانی ماهی مواجه بودند و صیادان نیازی نمی‌دیدند که از دریا ماهی



# قوهای مهاجر

هر ساله همراه با گروه بزرگ پرندگان مهاجری که زمستان گذرانی خویش را در این استان می‌گذرانند تنوع بزرگی از مرغابیها و سرآمد آنها قوهای ونجیب و افسانه‌ای به آبگیر و تالابهای استان، زیبایی خاصی می‌بخشند.

این پرندگان بزرگ و زیبا و حمایت شده بعلت جمعیت نسبتاً کم خود در سطح جهان از شمال اروپا، اسکانندیناوی و سبیری به‌جرت خویش را آغاز کرده و به عنوان اولین استراحتگاههای مسیر در تالابها و آبگیرها و مزارع استان گیلان توقف مینمایند.

اسمال سرمای شائنگیر کننده شمال اروپا در فصل پائیز، منجر به مهاجرت ناگهانی آنها گردید و وفور مواد غذایی و مناسب بودن نسبی آب و هوای استان به توقف آنها تداوم بخشیده است. بسیاری از نقاط استان منجمله پناهگاه حیات وحش سلکه در جنوب تالاب انزلی، منطقه حفاظت شده سیاه کشیم و نقاط دیگر تالاب انزلی همچون آبندانهای گازگیشه، ترابخاله، میانکل سیاه درویشان، با قلاکش، سیاهخاله سر، تربگوده، حاشیه جنوبی دریای خزر در سراسر نوار ساحلی استان، مزارع و تالاب عباس آباد (اسنبل) آستارا، پناهگاه حیات وحش امیر کلابه لاهیجان، مزارع تازه آباد جاف لنگرود، دشت قومناست و استخرهای پرورش ماهی شرکت دامپروری سفید رود، گیلان را مرصه زمستان گذرانی این پرندگان زیبا کرده است.

گونه‌های قو در گیلان دو گونه قوی گنگ و فریاد کش میباشد که انواع آن در کنواسیون بین الملل رامسر به جهت تقلیل شدید جمعیت حمایت شده اعلام گردید. در پایان لازم به ذکر است که در مناطق مذکور تاکنون تعداد ۵۹۰۰ عدد قو مورد سرشماری قرار گرفته است.

(منبع: روابط عمومی اداره کل حفاظت محیط زیست گیلان)



## آیا دریای خزر به جای اول خود باز می‌گردد؟

دکتر خسرو خسروی

کنونی، و طبرستان و شیروان از آنجا بیرون می‌آید. و در جای دیگر:

«آب شاهرود با سفید رود جمع شود و در گیلان کونم در بحر جزر ریود»  
به عبارت دیگر آب رود در حوالی کونم آنددر بالا بوده است که از آن به عنوان بندر استفاده می‌کرده‌اند. این امر، بندر بودن کونم، در منابع متفاوت نیز ضبط شده است. چنین برمی‌آید که کونم روبروی امامزاده هاشم، بندرگاهی بود و از آنجا با کشتی یا «لوتکا»های بزرگ می‌توانستند در دریای خزر دریانوردی کنند.

در حدود پنجاه الی شصت سال پیش نیز در این منطقه (در سفید رود نزدیک کونم) لوتکاهای بزرگ رفت و آمد می‌کردند. از سوی دیگر قرار داشتن زیارتگاه امامزاده هاشم در نزدیک مکانی که سفیدرود وارد دشت می‌شود و زیارت دهقانان گیلان در تیرماه (احتمالاً تیرگان) نشان می‌دهد که پیش از اسلام نیز مکان مقدسی بود و منطقه اهمیت داشته است. همچنین به زیر آب رفتن دهکده‌ها یا شهرکهای سابائیل و بُندوان در نزدیک شیر و بندر باکو نشانگر بالا و پایین رفتن سطح آب دریای خزر در دوره‌های تاریخی است بویژه علامات راهپنا و خانه‌ها در دو جزیره «ریره» مقابل باکو این امر را تصدیق می‌کند.

سرانجام باید گفت که بر اثر پیشروی آب دریا مسکست دوباره جزیره آبسکون پدیدار شود و پیربازار کنار مرداب دوباره اهمیت خود را بازیابد و معابد آنجاها مانند بقعه باد (بادبغچه) در پیربازار و بی‌بی هبت در پیرامون بندر باکو زایران بیشتری پیدا کند. و در رودها و جویهای کرانه‌های جنوبی دریای خزر باستن شیل، ماهی (کولی)های فراران بتوان صید کرد و خزر برخی از اراضی «صادره شده خود را به زور باز خواهد یافت.

نخستین پرسش این است «جای خود» خزر کجاست که دریا می‌خواهد به آنجا برگردد. من شخصاً امیدوارم دریای خزر آن حد گسترش نیابد و به جای خود باز نگردد! اما خزر گاهی در دوره‌های تاریخی بدون توجه به آرزوهای ما آنچنان در کرانه‌های جنوبی پیش آمده که بهتر است به آن آگاهی یافت تا دانست تا چه اندازه از لحاظ جغرافیایی این پیشرفت مسر است و چه دشواریهایی ممکنست به بار آورد. می‌گویند چند صد سال پیش از این سفیدرود در حسن کیاده به دریا نمی‌ریخت، بلکه در سمت راست مسر امروزی خود جریان داشته است، این امر نشان می‌دهد که پیشرفت دریای خزر در گیلان و مازندران محدود خواهد بود اما در دوره‌های تاریخی سطح آب خزر پیشرفتگی مبنی داشت که اطلاعات فراوانی از آن سراغ نداریم. در دوره‌های نزدیک به تاریخ، دریای خزر در کرانه‌های جنوبی پیشروی قابل ملاحظه‌ای داشته است چنانکه ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان اینطور می‌نویسد:

«ملاط [حدود چهار کیلومتری جنوب شهر لشگرود] دهی است و رای هوسم غربی [رود سر غربی] می‌گویند در قدیم یسّه بوده است و بعضی از امواج متلاطم دریا شهرها و بطایع، مرغ و ماهی را مسکن و مأوی، و بعضی ناحیت را دریا بکوههای شومخ پیوسته بود...» (ص ۵۶ از قسم اول)

اگر پیشروی دریای خزر به مانند آن دوره صورت بگیرد چه خواهد شد؟ آیا باز دریای خزر تا قسطنطین کوهستانی در این منطقه جلو خواهد آمد؟

در قرن هشتم هجری حمدالله مستوفی این مطلب را احتمالاً از منابع حدود یک سده پیش تر ظاهراً از محمد زوزنی اخذ کرده، می‌نویسد:

«کونم (کهدم) از اقلیم چهارم است و در کنار دریا افتاده است و بندرگاه کشتی که از گوکان (گرگان، جرجان سابق و گنبد قابوس

## دستور املائی گیلکی

حذف «واو معدوله» در گیلکی

۳

بیشتر به اجمال گفته شود که در گیلکی چهار نوع (و) وجود دارد:

۱- حرف (و) با صدای اصلی خود مثل ورزا (= گاونر) - زواله (= اوج گرمای نیمروز تابستان) - مانگ تار (= مهتاب)

۲- (و) معروف با صدای «او» (ou=uu) مثل چو (= چوب) - دو (= دوغ)

۳- (و) مجهول با صدای «ا» (o=) مثل چو (= شایعه) - شو (= شب)

۴- (و) معدوله که ایستک به بحث آن می‌نشینیم. «واو معدوله» نوعی (و) است که در کلمه نوشته می‌شود ولی خوانده نمی‌شود و یکی از بارزترین نمونه‌های تشخیص آن داشتن حرف (خ) بر سر (و) است. واو معدوله هنوز در برخی نقاط کشور از جمله در کردستان و نواحی شرقی ایران و خارج از ایران در حوزه تاجیکستان و افغانستان به سورت اصلی خود وجود دارد و تلفظ می‌شود.

در فارسی برویهم حدود ۲۳ واژه شناخته شده است که در آن از (و) معدوله استفاده شده است البته اگر ترکیبات آن را در نظر بگیریم بسیار زیادتر خواهد شد. از میان این تعداد، معروفترین و رایجترین کلمات دارای (و) معدوله که در گیلکی کاربرد دارند عبارتند از: خواب - خواجه - خوار - خواربار - خواستن - خواندن و خویش.

بقیه کلمات دارای واو معدوله از دو حال خارج نیست یا اصلاً در گیلکی کاربرد ندارد (و گاهی حتی برخی از این واژه‌ها در فارسی هم شناخته شده نیست) مثل خویدمعنی ساقه سبز گندم یا جو و خوالیگر بمعنای آشپز یا بسیار کم کاربرد دارد که در آن صورت هم بجای آن واژه مستقل گیلکی یا واژه مشترک با فارسی وجود دارد که می‌توان استفاده کرد مثل استخوان که در مقابل واژه «خاش» است و خواهر که در مقابل «خاخور» است و گاه به غلط «خواهر» یا خواخور» نوشته می‌شود و خوان = سفره و ...

فراموش نشود گیلک‌ها با حذف (و) معدوله در نگارش گیلکی از حد پیشنهاد فراتر نمی‌رود و آن را فقط در متونی که از خود مجله باشد یا آثار شاعران و نویسندگانی که از این شیوه پیروی می‌کنند اعمال می‌کند. بدیهی است در مورد سروده‌ها و نوشته‌های شاعران و نویسندگانی که با این پیشنهاد موافق نیستند، اعمال نظر نخواهد شد مشروط براین که در مقدمه یا پایان اثرشان به این مسئله اشاره داشته باشند.

## هسا شعر در چیستا

ماهنامه چیستا در شماره ۲ و ۳ سان یازدهم، آبان و آذر ۱۳۷۲ (شماره ردیف ۱۰۲ و ۱۰۳) اقدام به درج مقاله‌ای از گیلان بنام «هسا شعر» به قلم رحیم چراغی نموده و صفحاتی از مجله را به معرفی شاعران «هسا شعر» و اشعارشان اختصاص داده است.

مجله وزین چیستا از نشریات معتبر فرهنگی - علمی و پژوهشی پایتخت است که با محتوای «سیاسی، اجتماعی، علمی، ادبی، هنری» به صاحب امتیازی آقای پرویز منگه‌پور و سردبیری دانشمند فرزانه آقای پرویز شهپریاری چاپ و منتشر میشود. چیستا از آغاز فعالیت مطبوعاتی بخش‌هایی از مطالب خود را به انعکاس فرهنگ‌های منطقه‌ای و بومی ایران اختصاص داده است.

مجله چیستا قبلاً هم در شماره ۱۰ سال هفتم (تیر ۱۳۶۹) صفحاتی را به ویژه شعر معاصر گیلان اختصاص داده و همراه با تحلیلی از شاعر نام‌آور معاصر شمس لنگرودی اشعاری از: اکبر اکسیر - منصور بنی معیدی - عادل بیابانگرد - غلامرضا بلنگوری - مسعود بیزار گیتی - فرهاد پاک سرشت - بهروز پور جعفر - علیرضا پنجه‌ای - محمود تقوی تکیار - رحمت حتی‌پور - حسین جودت - ضیاءالدین خالقی - رضا خوشدل - محسن خورشیدی - محمود رشوفی ماسوله - کریم رجب زاده - مهدی ریحانی - کامبیز صدیقی - علی عبدلی - مهرداد فلاح - سعید صدیق و بیژن کلکی بچاپ رسانده بود.

چیتا همچنین در شماره ۹ سال هشتم خرداد ۷۰ (ردیف ۷۹) به معرفی داستان نویسان معاصر گیلان پرداخته و آثاری از: احمد آذرهوشنگ، حسن اصغری، هادی جامعی، رحمت حتی‌پور، فرامرز طالبی، حمید قدیمی حروفه و بیژن نجدی بچاپ رسانده است.

کوشش و تلاش دست‌اندرکاران مجله چیستا در پررنگ کردن محتوای مجله و عنایت آنان در طرح مسایل و مشکلات فرهنگی و ادبیات بومی مناطق مختلف ایران از جمله گیلان قابل تقدیر است، این امر بیانگر صداقت و رویه آزادمنشانه و واقع‌گرایانه مسئولان این نشریه می‌باشد.

«ایجاز» و «تصویر» است. (۲)

در بخش سوم مقاله شرح حال کوتاهی از شاعران هسا شعر: محمد بشری - رحیم چراغی - محمد دریایی لنگرودی - نادر ذکی پور - هوشنگ عباسی - غلامحسن عظیمی - محمد فارسی - علی اکبر مرادیان گروسی و وارث فومنی ارائه می‌گردد و سپس نمونه‌ای از اشعارشان ذکر می‌شود. در ادامه معرفی شاعران هسا شعر می‌خوانیم که: «شاعران دیگری نیز در این راستا (شعر کوتاه و تصویری) کار کرده‌اند که در این مجموعه غایب‌اند مانند: تقی بارور غازیانی - م.ب.ب. جکاجی - دکتر سید مجتبی روحانی (م. منلج) - کامبیز صدیقی - غلامرضا مرادی - رمضان واقف کودهی و بهروز زندادیان ...»

۱ و ۲ و ۳: به نقل از چیستا

اینک نمونه‌ای از اشعار شاعران «هسا شعر» که در «ماهنامه چیستا» (با ترجمه فارسی) بچاپ رسیده است:

بیش از سه سال از تولد هسا شعر نمی‌گذرد، استقبال پویندگان و جویندگان ادبیات گیلکی از این شکل و فرم تازه در شعر گیلکی قابل توجه و شاید بی‌نظیر بوده باشد. ارائه اشکال جدید با مضامین نو در تمام رشته‌های هنری معمولاً صورت می‌پذیرد، هسا شعر بخشی از این حرکت است. محقق بزرگوار محمود پاینده در مورد هسا شعر می‌گویند:

«به نظر من (هسا شعر) تنها فشرده‌ترین و ازگان در کوتاهترین زمان شنیدن آن نیست، بلکه در ماندگاری آن، در گنجینه زبان و در دورترین زمان نیز هست ... (۱)»

مقاله هسا شعر در سه بخش تنظیم شده است، بخش اول مقاله به عنوان مقدمه، خواننده را با شروع فعالیت شاعران هسا شعر و ارائه آن در شماره ۱۶ کلک (تیر ۱۳۷۰) آشنا می‌سازد، نویسنده در بخش دوم مقاله در تشریح و توضیح «هسا شعر» می‌نویسد:

«هسا شعر محصول فشرده‌گی و به هم پیوستگی

هنری - پژوهشی  
فرهنگی

۱۶ و ۱۷

# آبیدوا

دومی سال، چهارمی و پنجمی شماره، ترح شماره ۱۶ و ۱۷ (شیرما - امیرما)

محمد بشری

## هسا شعر

هوشنگ عباسی

جرگه جرگه مورغابی  
ابراڻه امرا شوندرید  
بیجارگا  
تایسته.

وارش فومنی

صارا، اوکله سر  
دورشته فیله ورف جیر  
بجار کوتام جه تنهایی  
زمستانه بمانسته روزانه  
ایشماره.

غلامحسین عظیمی

می نابه موشته  
فجه  
تی پا جیری  
تو وارشی - هوا نوبو.

نادر ذکی پور

می مبین،  
به چی، بکاشتی  
که آگه، زیتا زنه  
همه عالمه، که نه  
می تنه داز.

۱  
خاک دو کود  
جنگله چوم  
چله امبسته شوروم  
دار و خال  
آسمانا پستاکود.  
بال به بال  
کس کسا ورخه ریبهیدی تا بهار.

می مزار سنگه ره

۲  
می مزار سنگه ره  
می مزار سنگه ره  
می مزار سنگه ره  
می مزار سنگه ره

کی چئن  
می دس فارس نی به.

علی اکبر موادیان

بلته گومه  
گو ماران سبزید  
کوچی درجک  
- پیله دروازه  
الله تی تی به.

رحیم چواخی

بیج بیته  
ئی پشم بچاره بو  
آرم  
تره.

محمد فارسی

باد  
سازه تقاره  
ادسه شوب  
دس کلا صدا  
برم  
ناجه بوردان دره می.

محمد دریایی لنگرودی

۱  
مو انگور رزم  
تو پیلو دار  
بداء، ت فچکم  
تا افتو، کسه.

۲  
هنده دریا خو گلا  
کو تینه  
باد، پیچ خونه  
تکائیل، زیور کونه  
چی چی دونن،

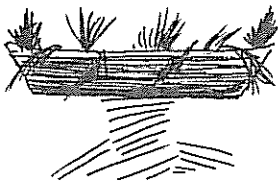
ایطور پریشونن!؟

## دو بیتی های عارفانه

گول آفتاب پرستا دوس دارم من  
گولان ورجا عارناموس دارم من  
دانی چن سال آفتاب دیمه نیشتم  
هنی آفتاب جا فانوس دارم من  
\* \* \*

نمک بی یا نمکدان بی کلک بی  
شکر بی یا کی قندان بی الک بی  
هیزارتا زخم درمان بوتی دستان  
ولی می زخمی جان ره نمک بی  
\* \* \*

می جا دنیا میان، دنیا آمون بو  
می کارم عاشقی، دیوانابون بو  
مرا آوارا کودا دیل جه هرجا  
اون جان کندنم، هه شون آمون بو  
علی مهدی یور (راز) - رشت



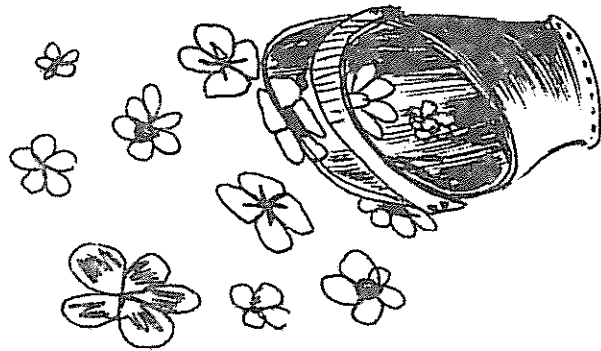
اگر که دوس و دشمن روبرو بی  
بگو واگوی دردون موبه موبی  
غم سوتن، نگوتن، ده نداشتیم  
اگر دریا به دریا کو به کو بی

تو می آهین سرد ره چکوش بی  
می تاتی شون ره تو چوشم و گوش بی  
می پا وختی دلشکس دیل تی شی گت  
ندوئسم ترم بار می دوش بی

سوجیم، بیجیم، ولی بی اخم و توشکیم  
غریبان حیاط بیده موشکیم  
امه ریشه زمینا قاط بیارده  
یه دریا آب مین هنده خوشکیم

رمضان رحمتی - قزوین

دلشکس = در رفت  
کت = افتاد  
تی شی = مال تو  
ترم = توهم  
قاط = فحط



## غزل

امشب اگر عسل نچشم اون دهان جا  
آتش فبوسته به جه ته حسرت می جان جا  
دنیا همه می ارسو مره شوره زارا به  
تا نممک، نمک نمک اون لبان جا  
وقتی کی گل خو بو یا نسیم فیده می ره  
منت هسچین چره بکشم باغبان جا  
مسیرم ولی ته خاطره جختر نیشه مرا  
ته ناما اشون همه می استخوان جا  
تا خوشروش بیه ته مانستن، واسی ترنگ  
قرضا گیره چمننا، ته مختمان جا  
یه کورسو ستاره، جه اول دکشته بو  
خوشبختی انتظارا، نارم آسان جا  
ته اون مجیک و ابروی زخمی بیوسته کس  
هرگز نترسه رستم تیرو کمان جا  
یه جان جا زمانه بشته جوانیا  
اما ای دم ته ناما نگاد می زبان جا  
پیری فکیفته هوش و حواسا جه من ولی  
ته غرضه یا به در نگده می گمان جا  
جعفر بخشی زاد محمودی - ضیابر

ارسو = اشک  
جختر نیشه = فراموش نمی شود  
ترنگ = قرقاول  
دکشته = خاموش  
مجیک = مزگان



## تاش سر

صوب سر  
زموستونه،

سرما تیغ  
آد پوستا درجینه  
چوم ارسو -

وینجه مورشون  
میجیگ سر نیشینه -  
اوروکود

تی دس تان دشکسه،  
لوتکه پالون سه -

سرپا  
خوشکا بو،

تاش سر،  
چوم انتظار

پاستری  
تامی کوله بیدینی،  
زاکون -

فوجورده حالا  
نیدینی.

محمد رضا خیرخواه - بندر کیشهر

اوروکود = دسته پارو

تاش = جای خیلی کم عمق و سراسیمی از رودخانه که  
در آن جا حرکت ماهی را بخوبی می توان دید.

فوجورده حال = افسرده حال

لوتکه پالون = لبه قایق صبادی

وینجه = سقر

## جوکول اوسانی

آسمانا فاندستن یره نشا  
زواله یره

زلزله داران سر

خو صدایا اورگاده

هف تا کوگا او طرف.

گیلهوا

نازک شاخانا

گاره تاودا

جوکول بو

جی پاتنگ سر

دیپچسته همه جا

گیل خانه چینی جیر رقاصی یره

یاوران جوکول اوسانا

خنده خندا دره دی.

پیمان نوری - خممام

جوکول اوسانی = برداشت «جوکول» (= برنج نارس -  
که، با مراسمی همراه است. جوکول سابق توپراشه  
محصول برنج بود و به مذاق بسیاری از گیلانیان خوش  
می نشست.

فاندستن = دیدن. مشاهده کردن

زواله = زلزله آفتاب، اوج گرمای بعد از ظهرهای  
تابستان

اورگاده = بلند کرد

کوگا = محله

گاره = گهواره

پاتنگ = دستگاه برنجکوبی سنتی که با ضربه پاکار  
می کرد.

## دلخونش

یکه بونه ککی دربه لیمبر ور

یکه بونه خوار بوینم تره دلبر

پلند سی بجینی گیل و نوشه

میناره انتظاری که بونه سر

کی می شود گل شیوری در کناره بروید

کی می شود خوب تماشایت کنم دلبر!

بربلندای تپه گل بنفشه بجینی

انتظاری من و تو کی به پایان می رسد؟

تپه بوردی گل و نوشه گیل نوشه

انار سرخ قوشه گل نوسه

هواره بیم بهیته ناگمونی

میه ارمون دل گوشه نوسه

تو که رفتی گل بنفشه، گل نکرد

انار خوشه سرخ، گل نکرد

ناگهان هوا را مه گرفت

آرمان در گوشه دلم گل نکرد

تپه اونجه ما کو من اینجه شمشاد

دلایل کیمبه خونند میه تپه یاد

تپه قردیز شکر من سوز لله

دل تنکا جدایی، داد و بیداد

تو آنجا ماکویی و من اینجا شمشاد

دل دل می کنم و به یادت می خوانم

تو شکر فرمزی و من نیشکر سبز

از دل تنگ و جدایی، داد و بیداد

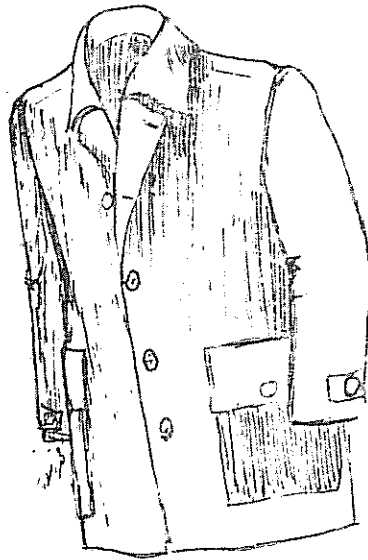
محمود جوادیان کوتنایی - ساری

گیلان گیلکان منتشر کرده است:

# نامها و نامدارهای گیلان

تألیف جهانگیر سرتیپ پور

(مجموعه‌ای از دانستنیهای مفید درباره گیلان)



## پالتو

ناتم اونم کیف داشتی یا نه. اما ایرانی نیوی. مرا خوشکازه! ماتا بوم آنه چی بگم؟ ای جور می بالا بیگفته بو، دسپاچه و با ترس آن اونا نیگا کودی می دیل بوسوخت، بوگفتم:

«من اینجا کنار شما هست. شما ترسید. حرف زد.»

هنده سربچه‌خانه، خودور ورا نیگا بوکود، بوگفت:

«شما هست خوب. اما من ترسید. ندانست چیکار کرد. راز گفت

ترسید مُردا!»

می دیل به شور دکفت. قضیه بودار بوستان دیو: ساواک آنه تعقیب

داره؟ جیب بران آنه دونبالا کودید؟ گما بوسته داره؟ راه فرودگایا نانه؟

فاندرستم آنه، مظلوم آدم بو! به غیرت بائوم. بوگفتم: «شوما از هیچی

ترسید. زود گفت چی شده؟ من اینجا هست.»

«من اینجا غریب بود. من ترسید حرف زد، راز خود گفت.»

دی می حالم، شمه حال مانستن، بگفته بوستان دیو! ترکمه بید بوم، اما

نه خارجی! انگار زیر زبانی خواستی، اما او به کی دروازه قزوین نیو!

حوصله نشان بدم، بوگفتم: «شما ترسید. حرف زد. من اینجا هست،

مواظب بودا!»

خو سرا باورد جلو، خو صدایا زیر اگفت، بوگفت:

«من ترسید گفت من را پیخ پیخ کردا!»

و خو چهار تا انگشت تیجی مرا، چند دفعه خو سرا واوه!

می کیفا آدست او دست بوکودم و، نیگاهی به می ساعت. خله وقت

داشتیم. بوگفتم:

«آقا، شما هست خارجی، من هست اینجا مهمان، شما اعتماد کرد

گفت چی شد؟ من تا موضوع را ندانست، به شما کمک نکرد.»

دو واره، آرا اورا فاندردست، خود دهنه باورد می گوش کون، بوگفت:

بزم از شکوفه نوپوشت، به دروازه قزوین، با او سنگی فرشته یان برنزه، میدان وسط، کی حوض فواره جور، انگار خوشان سروجانا سُستان دید، و دهن امرا یکدیگر آب فوکودن دید! نکبتی چه اشان سروکله فووستی. نه کسی ایسا بو آشان به تماشا، نه گول و گیاهی دور و بر. از عروس بری وسط میدان و پوشت دروازه، تنها بی بیب بیب ماشینان بمانسته بو و هن! دامادان یک روزه، او پس و پوشت به کشت و کار، عروسان هزار ساله پرپر! دسته گولا اکه به آب بد! بیشتر مره مانستن شهرستانی و، ایوقت چشم و گوش بسته و هنوزم معصوم!

سیا زمستان، پالتو یحه بوجور، دستکش و کیف چرمی به دست، خوش پک و بز، اما آس پاس، می درون مرا گول زهی، می بیرون مردوما! شون دو بوم تا هوا تاریکا بوسته، ایتا از زاکانا - کافه نادری - سر بزیم، زود بشم بخانه، تامی عمه جان مرد ناموا!

ناتم خط بی نیشتم یا نه، اما «توپخانه» کی فارسم، چراغ سوتکه یان ایتا ایتا کرا روشنا بوستان دیو. مردوما شاستی با دور تند فیلم دن! ضربدیری در حال شون و آمون، هر کی خو جیبا قایم داشتی کی نزدیک! پاسبانان تو نخ بساط داران: به مرگ بگیر و راضی بکن به تب! بساطداران خماری کار و شکوفه یان آخر شب! بخاری اگه بلندا بوستی بی، از لبوی داغ توری بو!

بیجستم اول فردوسی، روبروی کوچه طبس، بیدم ای نفر دستار دَسته، سیلا تاب بدآ، ریش امرا توشکه بزه، باورد خو گوش پوشت دَسته، می راه یا واوه، کلما تا پس و پیش بوکود، ارمنی - انگلیسی، یا هندی پاکستانی بوگفت:

«آقا من هست خارجی. موسافر. امشب پرواز کردا! من یک راز

داشت ترسید گفت، آدم فهمید، من را سر بُرید!»



«من یک بلیط داشت. بخت آزمایی. بُرد. خیلی پول هست. ترسید کس فهمید، من را سر بُرید!»

ها وقت بیدم ایتا پهلوان ری، پختِ دماغ، بشکسته گوش، گیرینجی مو، فرق واکوده، نه مرا مانستن ساج بنه! شلوار فلانلِ طوسی، پیرهن چهار خانه قهوه‌ای، مجله به دست، راه دَوار بشا، امرا فاندروست. غریبه مرا فاکشه کنار، زرخ اونا نیگا بوکود.

اوری مرا چومه بزه کی، قضیه چیه؟ بازون بامو جلو، بوگفت: «آبرار چیه؟»

مَرا دینی؟ خودای من! چی خوش شانسه آغریبه؟ ایتا رشتی، اونم لابد خورم پسر! می دیل بوجور بامو. بوگفتم:

«آ یارو، بلیط برنده داره، مثل آن کی پيله پول برده. مسافره. ایمشب پرواز داره. بلیط آنه دست رو بمانسته، نانّه چی بوکونه. جه خو سایه م ترسه!»

«راست گی؟ آنه بلیط نیگا بوکودی؟»

«نه»

«اول نیگا بوکون!»

«دروغ ناره بگه کی.»

«نیگا بوکون!»

غریبه، پسرک آ، دعوا بوکود کی بوشو! من بوگفتم:

«این آقا آشنا هست. به شما کمک کرد. بلیط شما را دید، گفت چی کرد.»

«من بلیط به او نشان نداد!»

«من دید!»

«شما هست دوست. باشه!»

آرا او را فاندروستا، بلیط بیرون باورد. اوری مرا اشاره بزه کی بیا. بوشوئیم ده قدم بوجورتر، ایتا بلیط فروش نیشته بو باک روغن شاه پسند رو، پیاده رو کنار، دسنه بلیط آنه دست، چند باکس سیگار وینستون آنه جلو، نمرات برنده ایتا تیکه مقوا رو بنویشته، آنه سر جُورجه دیوار آویزان! سه تایی، بلیط چهار گوشه یا، مثل ضریح بی گفتم، برگه‌ی آمال مانستن فاندروستیم! پنج و ده و صد و هزار و ده هزارا ردا کودیم. تی ایمام زمان ره من بمیرم! عدل بیست و پنج هزار تومن برنده! دو و سه و پنج و هفت و هفت: بلیط.

دو و سه و پنج و هفت و هفت: دیوار!

غریبه، درجا بلیط غیبا کوده و او رک مرا اشاره بزه کی بیشیم. باموئیم نبش کوچه‌ی طبس، آدست خیابان. من غریبه یا بوگفتم: «شما هر کاری لازم بود گفت برای شما انجام داد.»

طرف بوگفت: «من هست مسافر. امشب کرد پرواز. من ندانست با این بلیط چی کرد؟ من به شما پناه آورد.»

جوری که او پسره پیشاوه، بوگفتم:

«شما خیلی پول بُرد. ما ندانست برای شما چی کرد. شما باید ماند، صبح رفت سازمان.»

اوری بزه می تکا، کی نه!

واپرسم، نه کی چی؟

یاواشکی بوگفت: «ای چی فادیم آنه بشه، بلیط فاگیریم خودمان شیم سازمان!»

هوا تاریک و، مرا کم کم دیرا بوستان دبو. می فکر هزار راه بوشو. شک ناشتیم بلیط برنده‌یه. اما، نوکونه جعلی بیه؟ مثل ایسکناس. ایتا باند آنا چاپ بزه، فادا مردوم دست. صبح شیمی سازمان، جای پول فادان، آمه را گیریدی، بازداشت کونیدی، بازون شکنجه. با اعضای باند و محل چاپخانه نا بگیم. آمام کی چیزی نانیم!

غریبه بوگفت: «من ترسید اینجا ماند. شوما آگه کمک نکرد، من رفت.»

پسره بوگفت: از آکوچه بزیم بیشیم اوپوست خلوته.»

وسط کوچه دفتر مجله سپید و سیاه بو. اما تعطیل. اوسالان، دور ور ۳۴-۳۵، من ایتا رمان بنویشته بوم، سه جلدی. جه مردوم فقیر گیلان. همه کس سرگذشت اویه دبو! از می پرومار، تا خودم و می رفقان، و هرکی یا شناختیم. می قهرمان داستان نام بو «آتقی» و می همکلاسیان میان به هه ایسم معروف بیوسته بوم! هیچی... می دائی پسر آمارا - راه بلد - با موبوم تهران، دفتر «سپید سیاه» او تابلو مره خاطره بیوسته بو!

تا واقعا بهم، با موئیم «سوم اسفند». غریبه مرا نیگا کودی، جواب خواستی. منم می دیل، او پسره ورجه گرم بو. واپرسم «چی خوابی بوکونیم؟»

پسره بوگفت: «نان بامو آمه درس! ای چی نپیم آنه دست میان، بلیط فاگیریم.»

بوگفتم: یعنی چی. مگه ایذره دو ذره پولّه تازه من نه پول دارم نه حوصله دردرس.»

«پولش مهم نه»

مرا دینی؟ - «مهم نه؟»

«نه. تو فقط با ده دقه آنه سرا گرما کونی، تا من بشم آجلو واگردم. ایتا رفق دارم مکانیکه. غم پولا نارم!»

غریبه مشکوک آما دوتانا نیگا بوکوده بوگفت: «شوما با هم گفت چی؟ من زبان شوما نفهمید. من هست مشکوک!»

هوا ی به او سردی، مرا گرما بوسته بو. دسکشا در باورده. کیفا آدست او دست بوکوده، بوگفتم:

«این آقا خواست کار شما درست کرد. به شما پول داد، شما رفت.»

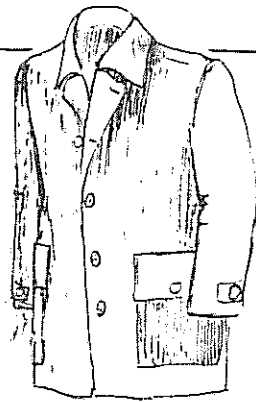
پسره دسپاچه بوگفت: «ایچه آنه سرا گرما کون، تا من واگردم.»

«زود آیی؟»

«بشم بیدیم چی به»

«چقد خوابی باوری؟»

«هر چی. یکی دو هزار تومون.»



سینه میان!

«شما صبر کرد، اون آقا حالا آمد، برای شما پول آورد.»

«اون نیامد»

«آمد»

«من پول خیلی نخواست. شوما هرچی داشت، داد، بلیط گرفت.»

«من پول کم داشت، نه.»

«چقدر داشت؟ من پول ایرانی شناخت!»

می دست بوشومی جیب میان، از صد به زیر اسکناس هرچی داشتیم

بیرون باوردم، آنا نشان بدم و جابجا بکوم.

«این کیف هست سنگین. شوما خسته نشد؟»

«نه»

«شوما این تو پول داشت، به من نداد.»

کیفا واکووم، چونکه چیزی قایم کودن ره ناشتیم! بی حوصله و برزخ

واپرسه وقت چیه؟ می پالتو آستین پره فادام بوجور، نگاهی به کوچه سر

و می ساعت بوکودم، بوگفتم: «هشت»

می مچ دستا بیگفت، نگاهی به می ساعت تاودا، بوگفت:

«جیک جیک. جیک جیک!»

جیک جیک نه، ساعت!»

«من این جیک جیک خواست. کیف، پالتو خواست سوغات برد!»

بلیط به شوما داد. پول هر چی داشت گرفت.»



غروب اینا سرد زمستان روز بو یو «گیلهوا» زاک زوکان فوچوردگی، عالما اوسادی. اما هه میان، بخیمالی بهار بامو، ای دامن کشته عطر مره! چی مردومی خود! اینا خانم، اینا آقا، ای دانه جوان پسر، ای سبد گول! چره؟ گوفتیدی: گیلهوا امی دیل ماچه، هن! ده هیچی.

«آه... بیست و پنج هزار تومن، به یکی دو تومن؟»

«بیشناوستی کی. مسافره. شون دره خارج، پولا چی خواهه بوکونه؟»

آنا بوگفته و بوشو. من و غریبه شروع بوکودیم قدم زدن. پیاده رو

خلوت، خیابان سایه روشن. پسر، جه اینا گورخوله کوچه بدووسته بو،

بوشوبو، کی واگرده. آدست، ساختمان قدیمی - کی تازگی بیدبوم

کوبستان دید، ناتم هتل یا بیمارستان تاوید، او دست، دیوار سفارت

روس، گویا! و کی خیال کودی من و، او ساختمان قدیمی و، دیوار

سفارت روس، در چند صدمتری «کوچه برلین»، سی و چند سال بعد، با

هم فوگوردم!

صدای اینا بلیط فروش، مرا به خودم باورده. ناتم او وقت شب، او را

چی کودی؟: «بلیط آقا، بلیط»

می دیل خواستی ایوارده م، شمایل او بلیطاً بیدبیم! غریبه مرا

نیگا کودی. تیر چراغ زیر ایسایم. آیه سایه، آیه پاجیر گفته بو.

بوگفتم: «من خواست بلیط شما را باز هم دید.»

«چند بار دید؟ مردم فهمید. من ناراحت شد.»

داد بزم، بلیطی دوخادم، با مو جلو. دسته بلیط آنه دست، جعبه سیگار

هما پوشت، نمرات برنده به گیره، مداد آمارا بینوشته: پنج و ده و صد و

هزار و ده هزارا ردا دام. دو و سه و پنج و هفت و هفت، عدل بیست و

پنج هزار تومن. برنده! سری و شماره و روز و ماه و سال، درست!

بلیطی واپرسه: «برنده داری؟»

بوگفتم: «نه»

دوارست، بوشو.

غریبه بوگفت: «شما کرد معطل. رفیق شوما نیامد. من کار داشت.»

پسره بوشو زایا نیگا بوکودم و بوگفتم:

«اون رفیق من نیست. اون هست یک همشهری، اما حالا برگشت، به

شما پول داد. بلیط گرفت.»

«من پول خیلی نخواست. لازم نداشت. شما هست خوب. شما پول

کم بمن داد، من بلیط به شوما داد.»

«نه. این درست نیست. من کلاه برداری دوست نداشت!»

غریبه ماتابو، سرا نیگا بوکود، بوگفت: «کلاه برداری برای چی؟»

فاصله دیوتا تیر چراغا، با آیه سایه بان، شوئیم و واگرد ستیم. شب

به زیر بامو، هوا سرد، خیابان خلوت، دارو درخت و آب خوب یخ بزه.

لل نپرستی! فقط آیه سایه بو و آیه پاصدا. الان کی به اوشب فکر کنم،

دینم هر بلایی می سر باموبو، باموبو! خب بیوسته چاقو تا دسته، نوشومی

چند بار واگر دستم، پسره بوشو راه یا نیگا بوکودم. انگار خیال ناشتی بایه! د زین دبو می سرکله. - «تا اکه راه راست؟ هفت آسمان میان، کوتی ایتا ستاره! آدمم آنقدر پخمه؟ بیست و پنج هزار تومون پول! چی نی به تره؟ تی پرهشت ماه کرایه خانه بدهکاره. تی خاخور کفش ناره دوکونه. مار رودروایی دار و درو همسایان بی عار، برار بی کار و خودت آویزان. نه ایتا کنار دریایی، نه ایتا مسافرت با هواپیمایی ... مرده شور بیره ... خوایم نه او پول. شکم خیرا مستراح داره: به افتخار حرمانزادگی نائل نی، بهتر! از گویه بتانی جیویزی؟ او ری آیه تی دنبال. دانه رشت شینی. تی آبرو بره: خو را جا بنایی، او یارو چشمه خاک دوکودی، چس منقال پول و، ایتا شندر پالتو و ای دانه بچمسته ساعت تره، بیست و پنج هزار تومون پول بی زبانا - از شاه خاخورجا - فاکشه یی بوجور!

مانسته بوم چی بوکونم! تازه هاتو شم زیر سئوال بوم: بلیطم فانگیرم بشم، باز پسره کی نایه: وقتی بایه، ممکنه هه فکرانا بوکونه، کی من کونم. اما خب، وقتی من کاری نوکودم، باکی نیه.

یارو تَف صداه، دیچسته می کله میان. ایچیچه هم فووست می کیفی دسته رو:

«شوما ساکت شد. حرف نزد.»

نیگا بوکودم، ان قیافه واگر دسته، ان چشم دوکاسه خون، خو ناخنا تندتند جوستان دبو! با موم بگم «اینها نیست قابل شما» کی بیدم خو صدایا بلنداکود:

«شوما هست بد. خیلی بد. خیلی خیلی بد. شوما هست طمع کار. شوما حاضر نشد این پالتو، این کیف، این جیک جیک سوغات به من داد، در عوض، بیست و پنج هزار تومن، صبح رفت سازمان گرفت!»

نام اون دزد بو، یا من کار آگاه! شرلوک هلمز و جینگوز رجایی رُمانا، ییشترا بخوانده بوم، اما آرتیست بازی بلد نیوم! - اونم مثل ان

کی کم کم شک اوساده بود، کی من کی یم، یا چی را فالایسام؟ دانستی می قشون منجیل گیر بوکوده داره و، رضاشاه هم سرپا تریاک کشی یا بناکنار! باموم انه ره توضیح بدم کی اتونیه، اما بیدم کی خودستا موشتا کوده، بی گیفت می گاز و تیلی دماغ جلو، بوگفت:

«شوما هست بد. خیلی بد. من شد ناراحت برای شما. من آدم ندید مثل شما!»

بازون، از من فاصله بی گیفت، عقب عقب بوشو.

حاضر توبوم به آیمت اون رو اثر بد پنم، و از اون جدا بیم. می پالتو و ساعت مجی در باوردم، بوشوم جلو. می سرفیدا. خوایم نه ساعت و کیف و پول و دستکش و پالتو! آدمم آنقدر طمعکار؟ لابد تو آنقدر به او نیسه ترجیح دهی کی حاضر به معامله نی. جز انه؟ داد بزم: «بیا گمانم خیال بوکود، به آکلک خوایم انا بگیرم بدارم! خو فاصله می امرا بیشترا کود. داد بزم: «آقا! من حاضر شد اینها به شما داد. من طمعکار نبود، من فقط بخاطر شما صبر کرد. اما اون پسر نیامد. من تفصیر نداشت؟»

می چشم جلو، آبا بوسته، بوشو زمین فرو. شایدم دود ببو بشو آسمان. صد متری جلو بوشوم. نه کوچی، نه پستویی. خیابان سوم اسفند، عین ماهی دودی شوروم بزه، و مثل تونل کندوان دود بیگفته! خود ایا آن چی ببو؟ با او پالتو، چقدر شبیه «آکاکی آکاکویج» بیوسته بوم. انگار مرا «گوگول» بتویشته بو! می فرق با اون چی بو؟ اون زمستان شبان، «شل» اوسادی، من «پالتو» خواستیم فادم! مدتی بشام کی چی بوکونم؟ کاش او پسره بامویی، من انه بوگفته بیم کی بلیطا فانگیتتم!

رشت - بیستم شهریور ۱۳۲۲

«آکاکی آکاکویج» قیرمان داستان «شل» بو کی «گوگول» بوینده نابغه روس بیبوسته. «آکاکی» سرده پی، انه روح سرد یخبندان شبان پطرزبورگ میان، شل چه عابران شانه اوسادی.

## موزا به موزا

### بمرد تی باری ورزا، بمرد می کاری ورزا

بشم می حیسابا خریداران مرا صافا کونم. واگرده و شه تا اوشانی یا کی نیسه جنس فادابو، خو باقی پول و موزدا فاگیره. مشت صالح کی خانه آیه، دینه، ایتا ورزا اونی خانه صحرا من دوسته نها، خوزا کانا گه: «آورزا کی شینه؟» گید: «فلانی شینه» - «اکه باورد؟» «هسا، پورزما ت نیه»، - «چره؟»، «بوگفت خایه بشه خریداران مرا خو حیسابا صافا کونه»، مشت صالح شه ایتا کارد اوسانه ورزا چهار دست و پا یا دوده واونا سرا بیته. ائی گوشتا شغه شغه کونه، رَمش پایه چوبان سر والا هانه. خو خانه دروازه پیله چوب

گیدی کی «شاهخال» من صالح نامی بو، کی ایتا کاری ورزا داشتی. ای روز اونا، ایتا چوپانا کی انی مره ریفق و سیا مزگی کوهشین بو ایسپوره، تانی ورزا اویا کی آب و علف پوره بچره پروار بیه. ای ماه گو ذره. چوپان سیا مزگی کوه جا بیجیر آیه و مشت صالح یا واخب کونه کی: مشت صالح جان! تی ورزا سیا مزگی کوه جا بیجیر بگفته بمرد! مشت صالح دیلخورا به اما هیچی نیگه، چی تانستی کودن؟

ای روز چوپان کی ایتا سیاه ورزا داشتی، اونا نمک و پنیر بارکونه و بازون را دکفه شاهخال را تا اوشانا مردومه بو فروشه. هتو نیسه و نقد فروشه تا مشت صالح خانه ورجه فارسه. اون کی خو بارا توماما کودوبو، خورزایا مشت صالح خانه صحرا من دوده و مشت صالح پسرانا گه: «می ورزا آیا بمانه تا من

سرم ورزا سرا نیه.

مشت صالح دس برار خو طلبانا فاگیره و آیه دینه ای داد انی ورزایا هیزار خالاکودید، مورغانه و بجا کی مردوم جا فاگفته بو بیجیر نیه وزنه هی خوسرو جان سر و زهار و ایزگره کشه: «ای خودامی باری ورزا، ای خودامی باری ورزا». جه او را مشت صالح کی کوتامه سر نیشته بو و هیندوانه بشکنه بوو بوجول بیگفته بو، خو سروگلّه من زنه و جواب دیه: «آی خودامی کاری ورزا، ای خودامی کاری ورزا» مشت صالح بازین کوتام جاییجیر آیه و خودش برار اگه: موزا به موزا، بمردتی باری ورزا، بمردمی کاری ورزا.

کوچی گوله آیا بکفه، اویا بکفه، فردا کش کش آفتاب دکفه. ع - ح - ارسو

۱- موزا به موزا - بی حساب، مساری

# نقل گمه نقلستان...



## چوپان بدشانس

گدالی گه: ده ویریز، چقد خوشی تو، می پتر بوسوخت جه ابدبختی کی مره فراهم بوکودی. شانس گه: ده ویریشتم، تو بوشو کی من بیدارم. بعد گدالی گرگ و زن حاکم و سب داز پیغاما رسانه، شانس گه: گرگا بوگو تو با ایتا آدم کم عقل مغزا بوخوری تا تی سر درد خُب بیه، اوزناکا بوگو تو حتمن با مُردره بیبی تاتی حکومت رونق پیدا بوکونه و اُنا سب دارا بوگوتی ریشه جیر هفت تا خوم طلا نَهه. او طلايانا با اوسانی تا تی یوه سالم و خوشمزه بیه.

گدالی راه دکفه، کی واگرده بایه بخانه. وختی فارسه سب دار جیر شانس جوابا اونه رسانه. سب دار گه! پس بیا می ریشه جیرا بکن اطلایا اوسان. گدالی گه: نه می شانس تازه ویریشته، من طلايانا چی خایم بوکونم!؟

سب دار گباگوش نوکونه. راه دکفه تاکی فارسه اوزن حاکم ورجا، شانس جوابا رسانه. اوزن گدالیا پیشنهاد گنه که بیا می اُرا ازدواج بوکون و حکومت اُشهر با بدس بگیر، گدالی گه: ترا چی خایم بوکونم، حکومت بیره چی بدرد خوره!؟



هنده راه دکفه تاکی گرگ ورجا فارسه، شانس جوابا گه، بعد سب دار ورن حاکم نقلانی گرگ ره تعریف گنه، گرگ گه: خاب اُش گدالی من کویا تانم آدمی تی مانستن کم عقل پیدا بوکونم و اون مغزا بوخورم و می سرددا چاکونم! یوهو جه خوجا سر واز گنه گدالی کله یا واچره، اِن مغزا خوره.

ظاهر گوراب - محمود حجازی

او قدیمان ایتا آبادی میان، ایتا چوپان ایسابو، بنام گداعلی که هرچی جُفت زئی، اُن ره تکک آمویی. وضع خیلی ناجوری داشتی، اُن زن بمرده بو، زاک زوکان نی همه لوخت و سوخت بید. تا ان کی ایتا روز تصمیم گیره بشه خوشانس دُنبال. ای جوفت بابزار و ایتا عصا اوسانه راه دکفه، پُشت به آبادی رو به بیابان شانس دُنبال. شیه شیه تاکی ایتا گرگ مره برخوردار گنه. گرگ انا دُخانه گدالی ... گدالی کویا شون دری؟ گدالی جواب دِهه کی شون درم می شانس دُنبال. گرگ گه: اگه تی شانسا بیدئی، می سلاما برسان و بوگو چره می سر همیشه درد گنه؟ گدالی هم قول دِهه کی گرگ پیغاما برسانه، بعد گرگ امره خودا حافظی گنه راه دکفه.

بین راه برخوردار گنه ایتا جرگه شکارچی امره کی اشان میان ایتا زن با شکوه و جلال خیلی زیاد ایسابو و ایتا سفید اسب سواره مشغول شکار کودن بو، گدالیا که دینیدی انا بریده، او خانم ویرجا. خانم گدالیا واورسه کویا شون دری؟ گدالی گه شون درم می شانس دُنبال. او خانم گه: اگه تی شانسا بیافتی می سلاما برسان و بوگو کی من حاکم فلان شهرم ولی می حکومت رونق ناره چی با بوکونم تا می حکومت رونق پیدا بکنه؟ گدالی قول دِهه کی اون پیغاما برسانه، بعد خودا حافظی گنه و راه دکفه. شیه شیه تا فارسه ایتا سب دار جا، ایچه خو سرا راستا گنه دینه اُسب دارا عجب سرخ سبی و اجه! دس درازا گنه ایتا سب چینه کی بوخوره. هتو کی ایتا گاز زنه دینه همش پت بزوک و کلمجینه. خودیل جا گه: حیف نیه سب به آفتنگی اتویی کلمجین بیه؟ یوهو جه قدرت خدایب دار به گب آبه، گه: گدالی کویا شون دری؟ گدالی گه، شون درم می شانس دُنبال. سب دار گه: اگه تی شانسا بیدئی می سلاما برسان و بوگو چره می یوه همش کلمجینه؟ گدالی اُنم قول دِهه، خودا حافظی گنه راه دکفه.

شیه شیه تاکی خوشانسا پیدا گنه، دینه کی خو شانس ای جور خفته کی اِن خاب خوره تمام اوحوالیا پراکوده داره، عصا اُرا ایتا زنه خوشانس سرا، گه ویری! اُن شانس یگو جه خاب ویریزه گه: چیه، هه؟ چی خُبره؟

## فوغون از خرج خونه

شکایتها دانم مو از زمونه  
 فوغون از خرج خونه  
 بؤده بیچاره مه ای خرج خونه  
 فوغون از خرج خونه

اسام از صوب تا سرشویه لنگی  
 نه سیگارم نه بنگی  
 بازم پاره می تونبونه کوئونه  
 فوغون از خرج خونه

بوشوم یک شو بهم مو یک کیلو گوشت  
 بدم زا کون او گوشت  
 بدم ای داد و شتر استخونه  
 فوغون از خرج خونه

فوسونجون ده امی قسمت نبونه  
 آغوز خیلی گرونه  
 آخر هر یک کیلو هفصد تو مونه  
 فوغون از خرج خونه

بذیرائی بؤدم از چننه مهمون  
 چی چی پوگوم برار جون  
 بوشو ولاگرو می فرش خونه  
 فوغون از خرج خونه

چه خاکی آخه مو می سر دوکونم  
 دادولا بوم نودونم  
 درآمد ده، مخارج صد تو مونه  
 فوغون از خرج خونه

بزن تام «زاهدی» کم تر بزن داد  
 نوکون هی داد و فریاد  
 که آفتو ابر جی دائم نومونه  
 فوغون از خرج خونه

محمد علی زاهدی - لاهیجان

فوغون = فغان  
 تونبونه کوئونه = تیان کینه  
 دادول = خُل، دیوانه  
 بزن تام = ساکت شو

## تونگوله

«تونگوله» در زبان گیلکی به معنی تلنگر است. گاهی آن را به نرمی بعنوان شوخی و گاهی به تندی بعنوان تنبیه بر ترمه گوش بازیگوشان می نوازند!

حول و حوش ما هزاران اتفاق می افتد که ما از آن بی خبریم. رسانه های گروهی و از جمله مطبوعات منبع این خبرها هستند. گילהوا هم از قضای روزگار جز و مطبوعات بحساب می آید اما چه مطبوعاتی که یک خبرنگار هم ندارد! ناگزیر است «تونگوله» چی خود را وادارد تا از میان تیرهای ریز و درشت همتایان خود کش برود و بعضی را که قابلیت «تونگوله زنی» دارند برگزیند و بعد ... تونگوله کای تونگولای:

«قیمت ماهی سفید در گیلان کاهش یافت». رسالت  
 «پیششای ولی باور نوکون.

«سیلز دگان نیاز به کمک دارند» ابرار  
 «امی ابرار چوم دوسته غیب بوگوفته.

«شهردار رشت خواستار پرداخت عوارض موقوفه از سوی ادارات دولتی شد». کیهان  
 «لابود بیده مردوم جانانده تورشت وانجه!»  
 «۱۰۰ قلم اشیاء عتیقه در گیلان کشف شد». ابرار  
 «بوئو ۸۹۹ قلم، چون اینتا دوروشت قلمسار، رشت موزه جا بودوزانه بید.

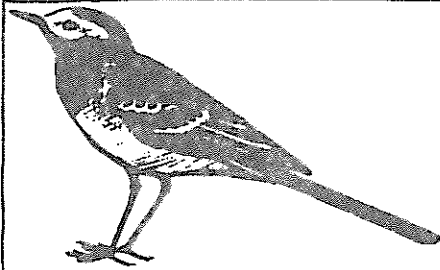
«ایجاد کمربند سبز در گیلان» اطلاعات  
 «شلوار کونمان ناره کمرفیش گیا زنه!»  
 «۲ هزار مادیگیر در آستانه اشرفیه زیر پرورش بیمه اجتماعی قرار می گیرند». اطلاعات  
 «آ...». دو مازار ماهیگیر اونم خالی آستانه میان؟ بیچاره مایی!

«ارسال دومین کاروان کمکهای امداد استان گیلان به جمهوری آذربایجان» جمهوری اسلامی  
 «پس بوگو بیاز بویو ۱۲۰ تومون!»  
 «مهاجرت پرندگان به یک روستا در آستارا» اطلاعات  
 «لابود او طرف دانه ناشتید او چینید با مویید ا طرف.

«برای هر ۷۰ هزار نفر گیلانی یک کتابخانه عمومی وجود دارد». سلام  
 «هنده بیگید امی فرهنگ بوجوره!»

«استانهای شمالی کشور مستحق آبادانی و رفاه بیشتری است». سلام  
 «برار براری هسه گمید ده! بیده بیم خیلی پیشیم، در جایزه بیم فارسید. هسا اوشان پیش دکفتید اما بوویویم مستحق!»  
 «هزینه های پستی در گیلان افزایش یافت» جمهوری اسلامی

«بیچاره گیلانی! همه چی یا اول اون رو تست کوئیدی، جواب کی بدا جای دیگر عمل کوئیدی، جواب کی ندا درز گیریدی. ا میانه کمی چوب



## پرندگان

### در باور مردم

محمود پاینده لنگرودی

هولایتی های عزیز

روایت های (افسانه های پرندگان) در جای جای مبلان دگر گونه است. اگر در این زعبیه جبری به یاد دارید به آدرس نخله نویسد و بر این مجموعه بفرزاید.

### دمبلاسکنی

دُم جنسانک = سنانک = (دُمبلاسکن، دمبلاسکی dum.baláskan) = حالامیدی Halá-midam (در سیاهکل) پرندۀ ای است به اندازه گنجشک، با دم درازتر، خاکستری رنگ و خط و خال های سیاه. در چمنزاران، در کنار رودخانه های کوهستانی، و در کنار حوض حیاط خانه ها دیده می شود و در هر جست و خیز، دم می جنباند و سرز صدا می کند.

می گویند: دمبلاسکن یا (حالامیدم) به زمین بدبکار است! وقتی بر زمین می نشیند ... زمین می گوید که:

«بدبکاریت را بده!»

و دمبلاسکن، دم می جنباند و به زمین می گوید:

«حالامیدم، حالامیدم...»

آنگاه برمی خیزد و با سروصدا کردن به زمین ناسزا می گوید:

«فلانم» را بخورا ... «فلانم» را بخورا...»

\* گوشت دم جنسانک را برای ده مان بسیاری (زردی) = یرقان تجویز می کردند.

\* سنانک (دم جنسانک) را شکار نمی کنند و گوشتش را نمی خورند.

خوره؟ گیلانی! کمر بند ایمنی یادا شو؟  
 «با اختصاص ۶۷ میلیارد ریال اعتبار ۱۹۹۱ طرح در استان گیلان اجرا می شود» ابرار  
 «اون ده طرح نیه، فیت فیته گه!»

تونگولای

(به لهجه لشت نشا)

### خشم کیکاووس بر رستم

### در زمان جنگ سهراب

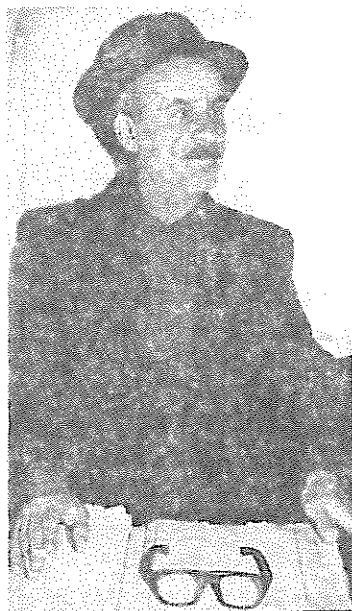
### و خشم رستم بر کیکاووس

امیر گودرز پسر، گیوا سَرادنا روستوم  
دونبال، رو ستوم جه امان به زابل ایزه کوتایی  
کونا، چن روزی هیتو منا. یک هفته بعد  
روستوم ایسا. میدان جنگ دورون، چادر  
جمشیدی مثن، تمام گوردان و پهلوانان و اینه  
پثر، زال و امیر گودرز، کیکاووس ورجه ایسا  
بُند.

روستوم و گیوا ایده شاه ورجه، سلام گَده،  
زیمین ادب موجی زَنده. کیکاووس اصلن  
حرفی ترنا. ساکت هوتو ایسا، نه خوره بُرا، نه  
خوره آرا. ایشونه سلام عَلک نیگیرا. طوس،  
وزیر جنگ دستور دنا روستوم و گیوا گردنا  
واونید، چون روستوم دیراکوده با وجه دستور  
سربچی بوکوده با. در ای مابین روستوم چنان  
دسه پوست امرا، طوس سینه مثن زناکی درجا  
ای پيله گی و وزیر جنگ چوب خوشک  
موسون لَبَه با کفا تخت جیر.

رو ستوم ده طوس کار ندارا. به کیکاووس  
روکونا، گا: تی کرد و کارون، ایته ایته بدتره،  
حیفه کی ای تاج تی سر بَتنی. اژدها بوخوری  
بهره! تره فراموشابو هف خان مثن گیرفتار  
دَکی. با جادو، اژدها، اهریمن، آدم و ... امره  
بجنگستم تره نجات بدام، تخت شاهی سر  
بی نیشایم. هماوران گرفتارا بوئی، تره جی  
گیرفتاری بیرون باردم. تنگه‌ی چین، اویه  
زندانی بی، هنده تره آزاداکودم وایوار ده تره  
تخت سلطنت سر بی نیشایم. ای همه خدمت  
تره بوکودم، به ای زودی فراموشاکودی، آلون  
می جوابا ایتو دنی. یعنی واقیان سزای خوبی،  
بدی یه. ایسه آلون گردن زن بوئوی؟ دستور  
دنی طوسا کسی می گردنا بَزَندا. اگه مردی  
سهراب گردنا بزن، اونسی کسی اسی دوشمنه،  
موکی دوستم، تی خوبی خایمه.  
ای حرفونا روستوم بوگوت و قهر بوگوده  
و پوشو ...

با تشکر از محمددعایی



## نقالی در گیلان

## شاهنامه خوانی به زبان گیلکی

نقالی و شاهنامه خوانی یکی از هنرهای سنتی و قدیمی این مرز و بوم است که حوز هم در بین مردم  
علاقتمندان و دوستان زیاد دارد، مشتاقان زیادی به عشق شنیدن نقالی و شاهنامه خوانی دور مرشد حلقه  
می زنند و لذت می برند.  
علی بهکیش یکی از نقالان این سرزمین است که پیش از نه دهه است که با شاهنامه انس و الفت دارد و  
ماهیایی ازیسال را به این کار اشتغال دارد و با این هنر علاقمندان را سرگرم می نماید. مرشد بهکیش متولد  
۱۳۱۰ ش. جوهر لشت نشا، و گفتگوی زیر حاصل دیداری با اوست.

رمضان شبها یکماه و زمستانها سه ماه در فیه جانه‌ها و هر بار  
به مدت دو ساعت نقالی می‌کنم، مردم خردوست و خوب  
لشت نشا، مشوق و یار من بوده‌اند.

س: آیا خارج از زادگاه خود برنامه‌ای اجراء کرده و  
نقالی نموده‌اید؟

ج: من در سرناسر ایران سرکرده و در بسیاری از شهرها  
برنامه نقالی اجراء کرده‌ام. پیش از انقلاب در جشن و سر  
اسفهان که بنام فرهنگ مردم از نه اسان نه مرشد دعوت شده  
بودند، شرکت داشتم و بزبان گیلکی نقالی کردم که از تلویزیون  
هم پخش شد و مدت هشت سال در فرهنگ و سررشت نقالی  
کردم، در خانه‌های فرهنگ روستایی و دبیرستان‌ها از رشت به  
آستارا رفتم، از آستارا به چابکسر و یابگاه نظامی هم‌ره ویل  
منجلی نقالی کردم، از طرف فرهنگ و هنر، در سال بست و بیج  
جلسه و هر بار یک ساعت نقالی می‌کردم.

س: چه نزدیکی بین نقالی و موسیقی وجود دارد، آیا  
با دستگاههای موسیقی آشنایی دارید؟

ج: بدون آشنایی به موسیقی سی توان درست و حذب  
نقالی کرد، موسیقی و نقالی لازم و مفردم یکدیگرند، در رجه  
گوشه یابی دستگاههای موسیقی در تعزیه با آقای فریدون  
پوررضا و نورالدین دعائی همکاری داشتم.

س: آیا در سالهای اخیر نواری از نقالی شما ضبط  
شد یا اجزایی و برنامه‌ای داشته‌اید؟

ج: تا مسافانه باید گفت، در سالیهای اخیر نه این هرکم  
توجه‌ای شده است تنها در سال ۱۳۶۹ زنده یاد علی ریباکناری  
به اتفاق آقای میرشکرای که از مردمشناسان سام کشورند از  
طرف میراث فرهنگی با من مصاحبه‌ای انجام دادند نقالی و  
نوار هم بوکردم.

مرشد علی بهکیش « جمله کسانی هستند که شاهنامه  
فردوسی حماسه سزای بزرگت ایران را بر زبان گیلکی نقالی  
کوداند، در دیل بحسی او شاهنامه که بوسیله مرشد بهکیش بر زبان  
گیلکی نثانی شده، برای حس خام این دیدار آورده می‌شود.

س: انای بهکیش چطور شد به شاهنامه و نقالی  
علاقه مند شدید؟

ج: از دوران محصلی که کلاس پنجم بودم با شاهنامه و  
شاهنامه خوانی آشنا شدم، مشوق اصلی من در این راه، مرحوم  
پور زرتشت یکی از معلمین ادبیات من بود، اوّلین شاهنامه  
خوانی آهنگین من، جنگ رستم و اسدیار و خودستایی آنها  
بود، بعد از اینکه دوران ابتدایی را گذراندم با دلگرمی بیشتر این  
راه را دنبال کردم.

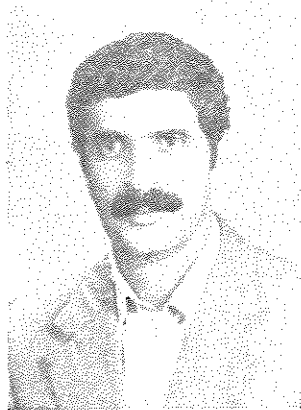
س: آیا نقالی را زیر دست کسی یا کسانی آموختید؟

ج: درلشت نشا نقالی بنام یوسف محشمی بود که شبهای  
ماه رمضان به مدت یک ماه در قهوه‌خانه‌ها نقالی می‌کرد، هر  
شب زودتر از دیگر شنونده‌ها مشتری آن استاد بودم و دوران هم  
برایش جمع می‌کردم خیلی چیزها از شاهنامه را زیر دست او یاد  
گرفتم و از محضر او بهره جستم. بعد از آن برای بیشتر و  
فراگیری بیشتر سفری به تهران کردم، در سرچشمه، سه راه  
سیروس با مرشدی بنام غلامعلی حقیقت آشنا شدم، بیست روز  
زیر مشرش ماندم، با مرشدهای دیگر نیز بنام‌های: مرشد حسین،  
مرشد عیسی صیادپور مرشد زمانی، مرشد جعفر دسدار کردم،  
طومار را زیر دست نامبردگان یاد گرفتم، طومار از شاهنامه مجتزا  
است، بهیارتی طومار از نقال است. سفرهای دیگری نیز به  
اسفهان و خرم‌آباد لرستان داشتم و با مرشدهای آن حلقه  
بنام‌های: احمد سیمایی و سیدرضا آشنا شدم، و اما استاد بودند،  
سید رضا نام را نقالی می‌کرد، سخنان ایشان را در سه جای  
دادم وقتی به زادگاهم لشت نشا برگشتم، نسامی سخانی را که  
در خاطر داشتم، یادداشت کردم، کم‌کم درس نقالی شاهنامه را  
فراگرفتم، شاهنامه را بارها از برکردم شاهنامه خود دنیای بزرگی  
است، همه جور موجود را در آن می‌تواند ببیند، بعد از پنج  
سال مطالعه شاهنامه، پای در دنیای شاهنامه خوانی گذاشتم.

س: چه مدت است نقالی می‌کنید و چه اوقاتی از  
سال را به اینکار اشتغال دارید؟

ج: متجاوز از سی و پنج سال است که نقالی می‌کنم، ایام ماه

# شاعران ولایت



بهرام گلعلی پور

بهرام گلعلی پور بی بالائی در سال ۱۳۲۹ شمسی در روستای بی بالان از توابع شهرستان رودسر متولد شد، دوران کودکی و نوجوانی او در همان روستا سپری شد دیلم متوسطه را از دبیرستان ششم بهمن رودسر اخذ نمود.

پس از پایان دوره خدمت سربازی در سال ۱۳۵۲ به استخدام آموزش و پرورش درآمد، سپس برای اخذ لیسانس ادامه تحصیل داد، هم اکنون دبیر ادبیات مدارس رودسر می باشد، متأهل و دارای ۵ فرزند است.

وی از دوران کودکی به شعر علاقه وافر داشت، در قالب کلاسیک و نو شعری سراید اما قالب کلاسیک را بیشتر می پسندد، در بین قالب های شعری به غزل بیشتر کشش دارد و از بین غزل سرایان برای شهریار احترام خاصی قائل است.

در مورد شعر نو معتقد است: «شعر باید با آهنگ و موسیقی همراه باشد و پس از نیما باید حرمت شعر نو را نگهداشت...» به زبان های فارسی و گیلکی شعر می سراید. در مورد زبان گیلکی می گوید: «هر شاعری وظیفه دارد، زبان سستی خود را حفظ کند و با خلق آثاری برای آیندگان به ارمغان بگذارد.»

سروده هایش در مطبوعات گیلان و روزنامه اطلاعات بچاپ رسیده است و بخشی از کارهایش از دیر برنامه های ادبی رادیو بخش شده است. گلعلی پوراستعداد خود را در داستان نویسی هم آزموده است. رمانی بنام «پرواز درده» آماده چاپ دارد. کار چاپ شده او، مجموعه شعری بنام «تکدرخت» بود که در قالب کلاسیک و نو سروده شده است و در سال ۱۳۵۴ شمسی با سرمایه مؤلف بچاپ رسیده است اینک نمونه هایی از کارهایش را می خوانیم:



هَلّی دار  
تی تی بوکود فصله باهار  
دوکود اون  
گول گوله پیرهن خورتنه  
شیشه عطره باهارا باز اکود  
فوکود اون  
خو بَدَنه

هَلّی دار  
سبزه حصیره سر، بی نیست  
خو خوجبر زولف بداتاب و پرشت  
خوره چاگود  
قشنگه داماده عروس ...»

## غزل

نهم بالان قشنگ اسب گُرنده  
و گیرم دازو تُوره تُم هسی بَنده  
ببینم بازور و بازو موشرم دار  
کُرنده بارکونم هسی راس گنده  
نیه چختل خیار می خورد و خوراک  
خورم او خوریزه که مثل قنده  
عرق شوئم شرم دار زلم تُور  
نه که پوز دادرم می طبع بولنده  
حیاط کرک ره، پایه کندی تاب  
شکاربان گُدر کسوه و گمنده  
ستاره شب زنه سوسو و گرنه  
تسی گب در روز روش یک رونده  
اگر می گب بسینشته تسی دل مین  
گبی از دیل بیه اون دیل پسنده

## اطلاعیه

کمیته امور روستائی و عشایری ستاد بزرگداشت پانزدهمین سالگرد انقلاب شکوهمند اسلامی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی یک مسابقه مقاله نویسی پیرامون محورهای زیر برگزار می نماید:

- ۱- تأثیر روستا در انقلاب
- ۲- تأثیر انقلاب در روستا
- ۳- آینده روستا

۴- بررسی فرهنگ کار در روستا و تبیین نقش آن در تولید انبوه

مقالات می بایست حداکثر تا تاریخ ۷۲/۱۱/۲۲ به آدرس تهران خیابان سپهرودی شمالی - خیابان شهید قندی شرقی - پلاک ۱۵ - ستاد دهه فجر انقلاب اسلامی کمیته امور روستائی و عشایری ارسال شود. اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان

## چگونگی تهیه شماره های گذشته

### گیلهوا

با انتشار هر شماره تازه، گیلوهوا عده جدیدی خواننده پیدا می کند که به داشتن شماره های قبلی اظهار تمایل می کنند.

کافیست معادل مبلغ ۶۰۰ ریال تمبر باطل نشده در ازای هر شماره، به نشانی گیلوهوا پست شود. شماره های مورد نظر بلافاصله برایشان ارسال خواهد شد.

# لزوم توجه به معماری گذشته و بومی

## معیارها را برهیم نریزیم



سفال مغلوب ایرانیست

با تأمل تخریب کنیم

می‌دانیم که همه مردم یک شهر معمار نیستند اما بسیاری از شهروندان به این آگاهی رسیده‌اند که نمایش فکری و آمال اجتماعی مردم یک شهر در سازندگیها جلوه‌گر می‌شود. بنای یک مسجد در یک شهر بیانی سبلیک دارد و هر سبلی می‌باید با سنت‌های مردم آن هم‌آهنگ و مبین دست آوردهای فرهنگی و هنری و مذهبی و اخلاقی و عادات مردم آن شهر باشد. مسجد خانه عشق و مهادگاه عاشقان است و باید زیباترین و جذاب‌ترین خانه شهر باشد اما سازندگان آن در شهرهای شمالی فراموش کرده‌اند که یکی از معیارهای زیبایی و جاذبه توریستی گیلان پوشش بام اینها با سفال است. خصوصاً سفالهایی که نمونه‌هایی از آن روی بام عمارت کلاه فرنگی باغ محتشم رشت با سفالهای رنگی مفروش شده که لعاب سبز فیروزه‌ای دارد و در گیلان قدیم از آن نوع سفال استفاده می‌شد.

... با بهره‌گیری از بضاعتها و تواناییهای مالی شهروندان و با صرف هزینه زیاد مصلای رشت ساخته می‌شود که باید با دورانیشی و صلاحدید و مشورت شهروندان صاحب ذوق، بنای مسجد را بپایان برد تا خدای نکرده دستخوش کج سلیقه‌گی فردی قرار نگیرد. مصلای رشت با منازها و طاقها و رواقها و کاشی‌کاریهای زیبای سبک قدیمی، با پوشش نازیبای ایرانیست باهم آهنگ و غریبه است. ایرانیست نه تنها از جذابیت این مسجد کاسته بلکه نوعی دهن‌کجی به معماری سنتی گیلان و معماری اسلامی است. ایرانیست به هويت بومی این مسجد لطمه زده است و فراموش نکنیم که بنیاد معماری و هنر هويت است و اصول هم آهنگ سازی و تعادل در معماری و هنر بسیار مهم است.

معماری سنتی مذهبی شمال ایران در نوع خود یکی از زیباترین معماری جهان است و اگر با سلیقه ریزه‌کاریهای خود در ساختمان مصلای رشت بکار گرفته می‌شد معماری شکفت‌انگیز شمال ایران بیشتر خود را نمایان می‌ساخت. اینطور پیداست که گنبد مسجد مدور است در حالی که در معماری سنتی مذهبی گیلان گنبد باید همانند مقبره شیخ زاهد گیلانی کنگرهای و هرمی باشد که در عین زیبایی فریاد است در زیر باران. سبلی آسیای گیلان مقاومت کرده و هنوز با برجاست. بنای شیخ زاهد نمونه کامل معماری زیبای سنتی و مذهبی گیلان است و آنچنان کشش عارفانه دارد که انگار شیخ زاهد گیلانی با حرفه درویشی خود در آستانه درب ورود آن ایستاده و رهگذران را دعوت به ورود می‌کند.

مجله علمی معماری و شهرسازی که هر ۲ ماه یکبار منتشر میشود چند سال پیش در دومین شماره خود (دی و بهمن سال ۱۳۶۷) در صفحه ۹ ستون آخر مطلبی تحت عنوان «مسجد امام خمینی رشت - تلفیقی از معماری بومی و تکنولوژی جدید» چاپ کرده است که بعد از شرح مفصلي در مورد این مسجد در آخر می‌نویسد: «برای پوشش بام مسجد امام خمینی کارگاه تولید سفال راه‌اندازی گردید که انتظار می‌رود این تولید مهم در آینده گسترش بیشتری نماید تا با استفاده مجدد از آن، معماری این منطقه هويت گمشده خود را هر چه بیشتر بازیابد، مثال اینست کارگاه تولید سفال که مجله علمی معماری و شهرسازی از آن نام برده در کجاست؟ و چرا سازندگان مسجد بجای سفال از ایرانیست استفاده کرده‌اند؟ در هر حال خوست معیارهای خوب این منطقه را برهم نریزیم تا بعدها دعوا بر سر معیار راه نیاندازیم. ذریح الله شبان»

... نخستین بار که عکس مسجد لاکانی را پشت شماره ۳ مجله شما دیدم تمام گذشته‌های دوران کودکی در نظرم مجسم شد. هر چند آنچه من یاد دارم و تا پارسال هم که مسجد دایر بود، مسجدی نبود که در عکس دیده می‌شد. اما این عکس آنچنان پرکشش و روحانی است که اگر برها بود حتی نظر هر عابر بی‌اعتنا به مسجد و گلخانه را هم بسوی خود جلب می‌کرد. غرض آنجه که میخواهم بگویم پاسخ به مقاله مندرج در شماره ۱۱ گیله‌واست تحت نام تخریب و بازسازی یک مسجد قدیمی که در صفحه ۱۶ آن جریده محترم چاپ شده بود.

این مسجد به شیوه‌ای مدرن و بزرگ در حال ساختمان است. ظاهراً با وجود بالا رفتن تیر آهنهای بلند پیداست ذوق هنری هم در آن بکاررفته است چون دارای شکستهای متعدد و شیبه‌های کوتاه و بلند است. اما آنچه دل این شهروند پیر ساکن اطراف مسجد را بدر آورده است دیدن ورق‌های ایرانیست دور و بر آن است که گویا قرار است فرش بام ساختمان مسجد کنند که در اینصورت باید گفت زهی ناسف بر ما که با دست خود آثار تاریخی خود را از میان می‌بریم و آنقدر کج سلیقه هستیم که در ایجاد یا تجدید ساختمان بناهای عمومی و مذهبی و ملی شهر و دیار خود هم عیباً مثل خانه‌های شخصی خود از مصالح ساختمانی غیر بومی و سبک معماری فرنگی اقتباس می‌کنیم.

من نمیدانم مگر تفاوت قیمت سفال با ایرانیست چقدر است؟ هر قدر باشد برای حفظ هويت شناسنامه شهر ما و دیار ما آیا ارزش آن را ندارد که ساختمان‌های عمومی و مذهبی مثل مساجد، بقاع تبرک، تکیه‌ها و امثال آن را بر اساس موازین معماری بومی و سنتی برپا داریم. خوب است منولیان حفظ و حراست میراث فرهنگی گیلان، مسئولان شهرداری رشت و اولیای مساجد لحظه‌ای درنگ نکنند و عجله را که کار شیطان است بکنار نهند ...

### کوچک دارا مقدم

#### خواننده عزیز

اگر گیله‌وا را می‌بسنند بد و با آن همراهِ هستی، به هر طریق ممکن که می‌توانید آن را حمایت کنید.

### مدیریت محترم نشریه گیله‌وا

... همانطور که استحضار دارید مسئله روان‌شناسی در مدخل و فضاهای داخلی بیمارستانها از نکات عمده و مهم درمانی می‌باشد که این امر با بهره‌گیری از ایده‌های هنرمندان و آرشیکتها میتواند به سمت عملکردهای مثبت یا منفی سوق داده شود. معماری و جزئیات مربوط به آن در هر نوع عملکرد و مرکز مورد طراحی و اجرایی تفاوت دارد. خصوصاً در مورد مراکز از قبیل بیمارستان بورسینای رشت که یکی از قدیمی‌ترین و شاید اولین بیمارستان شهر رشت و سبلی این نوع خدمات شهری می‌باشد.

ترده‌های مسورد استفاده در بازسازی دیوار محوطه بیمارستان متأسفانه بیشتر حالت نظامی دارد و خشونت را لغاء مینماید در حالیکه میتوان با فرم‌های حرکت دار و رنگهای مناسب در اینگونه موارد جنبه‌های روان‌شناسی مثبت و آرامش‌بخش را تقویت نمود.

در مورد سردرب بیمارستان و محل آن، در سابق که تردد کمتری در این چهارراه وجود داشته است مناسب بوده است ولی در حال حاضر از نظر حرکت و ترافیکی اولاً در جای نامناسبی در حال بازسازی است و ثانیاً میتوانستیم، سردرب قدیمی را مؤثرت نموده و بصورت سبلیک و فقط بصورت توده افراد پیاده مورد استفاده قرار می‌دادیم و سردرب جدیدی در خیابان ناصحی با ایجاد یک تورفتگی مناسب طرح و احداث می‌کردیم. حفظ و بازسازی سردرب قدیمی بصورت اولیه، موقعیت شهر ما را در رابطه با بیمارستانها و با به اصطلاح «مریضخانه‌های ملی قدیمی و اولیه» تثبیت می‌نمود. و خاطرات کسانی را که در این امر انسانی و مهم نقش ارزنده‌ای داشته‌اند احیا می‌کرد.

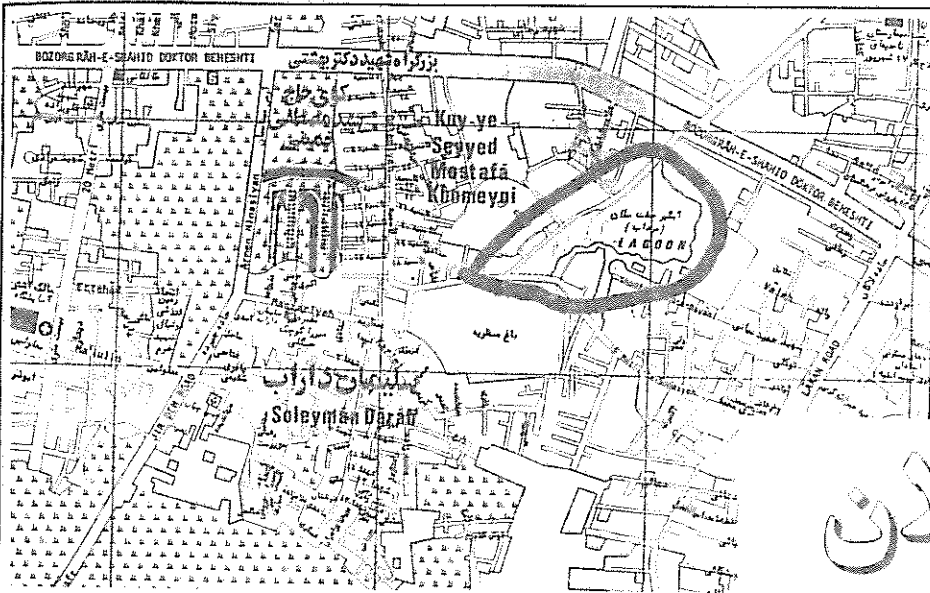
چقدر خوب است که با حفظ گوشه‌هایی از گذشته خوبان برای آیندگان هم آینده‌دگری خویش را به اقبات رسانیم و نیز بدانیم که کجا بودیم و با چه امکاناتی چه می‌ساختیم و اکنون با امکانات فعلی چه می‌سازیم؟

در این مورد نیز آیندگان نظر خواهند داد ولی در هر صورت بریدن از گذشته بطور کامل و بدون یک روش تدوین شده گام برداشتن بی‌هویتی ما را که با آن دست بگریبان هستیم آشکارتر می‌سازد.

مهندسین بهزاد حق شناس  
رشت - ۳۰/۱۰/۷۲



# جفت سلان



جفت سلان که صحیح تر آن جفت سل می باشد، به فارسی دو استخر متصل بهم را می گویند. جفت سلان با موقعیت جغرافیایی که داشت، شمالاً در چند متری باغ محشم و جنوباً به باغ علی ریش "مظہری فعلی" و شرقاً طرف جاده لاکان و غرباً به زمین های مروعی کشیده می شد.

امروزه با اینکه اسس از نقشه ترسیمی جامع شهر حذف نگردیده و ای کوچکترین نشانی از بقایای آن در مکان یاد شده بچشم نمی خورد، به گفته شاهدان عینی جفت سلان با قدمت یکصد ساله خود یعنی در زمان حکمرانی سپهبد اعظم بدستور او با هست زارعین منطقه بعنوان انبار آب احداث شد که ابتدا وسعت آن نزدیک به بیست هکتار بود. اراضی زیرگشت فرجه های سلیمانداراب، کسج و صف سرا سراب می کرد که با مرگ سپهبد مالکیت رسماً بین وارثین تقسیم بندی و انتقال یافت و به همین سبب حجت سلان ساحش رو به کاستی نیاد تا جایی که در نقشه سال جنیل مساحت آن به هشت هکتار تقلیل یافت.

خشکسالی و ساخت بربح همچون عمارتهای بزرگ دامگیر زارعین سرد و مزارع زیرگشت را همواره تهدید می نمود. زارعین منطقه برای پیشگیری آن هر ساله از میان خود تعدادی را به حجت ذخیره سازی آب بیشتر مأمور رسیدگی امور استخر می کردند تا با حجت دادن گونه ای از آب سیدرود توسط "توب" های چوبی متکامل کسود آب را بر طرف نمایند. جاری شدن آب از ضلع شرقی جفت سلان صورت می گرفت و در گذرگاههای خود دو رودخانه عباس باب و گوهر رود را از وسط قطع می کرد. هنوز هم پایه های سنگی تخریب شده "توب" های چوبی در داخل رودخانه های یاد شده موجود می باشد.

بیشتر مواقع برای راه اندازی و تعمیر "توب" های چوبی در آغاز فصل بهار برخی عاملین این کار چه در سیدرود چه در رودخانه های یاد شده جان خود را از دست داده غرق می شدند. دیواره های حجت سلان (مرز) که ناگلی بالا آمده بود با ایجاد شکاف در جاهای خاص بعنوان شعبه آب بوسیله چوب و حصیر و بونه گیاه کنترل می شد. افرادی بعنوان "سل کارکن" پیش از شروع کار زارعت و آبیگری آن مشغول مرمت و بازسازی مرزها می شدند. هر چند احداث سد سیدرود و کانالیزه شدن آب و سمت سوی آن طرف مزارع در سالیهای جنیل و پنجاه از ارزش آن برای استفاده از زراعت تا حدودی کاست ولی ویژگی بسیار زیادش به جهانی دیگر باعث گردید تا اوایل دهه پنجاه ارزش وجودی خود را در منطقه تثبیت نماید.

جفت سلان مساحت قرارگرفتن در سطحی بالاتر از شهر تداعی گر مناظر زیبا و چشم انداز دلنشینی بود. وسعت زیاد جفت سلان و وجود نيزار در ضلع شرقی آن در فصل زمستان باعث فرود آمدن برندگان مهاجری چون مرغابی، ترنگ، خودکا

و در تمام سال لک لک می گردید. فراهم بودن موقعیت مناسب خصوصاً نيزار برای پرندگان وحشی می توانست براجتی محلی برای تخم گذاری آنان گردد. به لحاظ دیگر عدم خشک شدن آب آن در تابستان که در فستهایی نزدیک به چهار متر عمق پیدا می کرد، موجبات زیستن را از برای آبزیان مانند ماهی سفید، سیمچه، کبوتر، اردک ماهی و... چندین برابر می کرد. البته در حاشیه های آن در فصل گرمای تابستان که پُر از شوندا (افطی) بود لاکدشت و قورباغه و مار هم آفتی بود.

کسری کسی است که اصل رشت و حومه باشد اما جفت سلان را ندیده باشد. خصوصاً ایام عید و رور سیردهدر با انداختن قایق چوبی در آب و زدن چادر در اطراف زمین های بایر آن از پیش برای در کردن سیرده در دهه های جنیل و پنجاه یادآور بهترین خاطرها است. مهاجرت بی رویه روستائیان به شهر در دهه اخیر و رشد جمعیت باعث گردید که تمام جایگاه آن مستحش آسیب پذیری های زندگی بقاظر شهری گردد. آن هم طعمه گریها و آلاچیها و آلودگی های سدور از شیوه های ساخت منازل مسکونی و خانه های سازمانی که فاقد هرگونه امکانات زینتی و معیشتی می باشد. برآستی جای پرسش است عامل این کار چه دستهایی بوده و در زمان مسئولیت کدام شهردار اتفاق افتاده؟ آیا جفت سلان با یک مرمت و بازسازی ساده نمی توانست بهترین و بزرگترین محل تفریح گاه برای شهروندان رشتی شود و اگر جفت سلان هنوز هم باقی می بود باز چهیره شیر رشت بدین صورت پرداخت می گشت؟ مضافاً اینکه انویان خیابان لاکانی با بل احداثی که بطرفش کشیده شده است چه سهمی از شیر عزیزمان را در ذهن ها تداعی می کرد!!

باید یادآور شد استخر معروف لاهیجان هم به وضعیتی همانند جفت سلان دچار بود برای چند سالی از آب تپتی مانده برای قطعه بندی به جهت احداث خانه های سازمانی در نظر گرفته شده بود، از آنجایی که شهردار آگاه آن تعقی خاطر نسبت به شهرش داشت با تلاش زیاد مایع از چنین کاری شده و هر فرصتی دیگر نسبت به احیاء آن و اطرافش پرداخت و با زدن بل در وسط دریاچه، ایجاد بلوار و پارک کودک و آشپز مصنوعی باری دیگر زیبایی خاصی به شیر بخشید. راستی آیا ضرورت ندارد که مسئولین محترم شهرمان حال که دامنه شیر رو به گسترش می نهد پیشینی لازم را برای آینده این شیر از نظر رست محیطی و زیباسازی اینگونه نالایبها، مردابها، آبگیرها و باغ ها را که در حاشیه رشت همچون آبگیر عینک، آبگیر لاکان، آفتابد شریف (مزارع) و بیخجال در جمار سرا و غیره وجود دارند را شناسایی کرده در حفظ و حراست آن بکوشند و به انحصاری مختلف از کسانی که نسبت به آنها دست طمع دارند بدور نگه دارند و برای نسل های آینده این شهر به یادگار بگذارند.

**صیحگاهان**  
چرخش دستانی با تشنگ سرپو  
بر انبوه نيزار، ساجمه می پراکند  
توله  
به حیوت مانده از گمگشت شکار  
از میان "راه قه" سربی مور  
بار می رود  
\* \* \*  
مورغایان زحشی و پرشکن  
وامانده  
سپه کن در طول آبنمای سل  
تن می زند  
\* \* \*  
و من از نگاه پریش  
"جفت سلان"  
ره بسوی خود می برم  
رشی از بخش پایانی شعر بلند، جفت سلان.

**استخر معروف لاهیجان هم به وضعیتی همانند جفت سلان دچار بود برای چند سالی از آب تپتی مانده برای قطعه بندی به جهت احداث خانه های سازمانی در نظر گرفته شده بود، شهردار آگاه آن با تلاش زیاد مانع از چنین کاری شد، نسبت به احیاء آن و اطرافش پرداخت و با زدن بل در وسط دریاچه، ایجاد بلوار و پارک کودک و آشپز مصنوعی باری دیگر زیبایی خاصی به شیر بخشید.**

# مراسم آفتاب خواهی و باران خواهی

## در تنگابن

### جهانگیر دانای علمی

پوسیده گردیده.

این مراسم با به صدا درآوردن دیگها و غیره اجراء می‌گردید. موقعی که آنها در حال خواندن می‌بودند چند نفر از اهالی در مسیر راه می‌ایستادند و وانمود می‌کردند که چیزی نمی‌دانند. آنها از پیرزنها سؤال می‌کردند که به کجا دارید می‌روید و پیرزنها در جواب آنها می‌گفتند که ما داریم می‌رویم آفتاب بیاوریم و سؤال کنندگان ناگاه جلوی پیرزنها را می‌گرفتند و می‌گفتند جلوتر نروید ما از خدا خواهیم خواست که آفتاب را بتاباند و باران را قطع کند. البته اعتقاد دیگری هم غیر از مراسم خورده‌تابی معمول بوده که برای قطع باران و آوردن آفتاب اسم چهل کسجل را می‌نوشتند و روی شاخه‌ای از درخت می‌گذاشتند و با تنگه ساچه‌ای خود تظاهر می‌کردند که می‌خواهند تیری به سوی کچلان پرتاب کنند تا با قربانی کردن آنها هوا آفتابی شود که یکنفر میانجی می‌شده و ضمانت می‌کرد که افراد تیریناندازند که هوا صاف خواهد شد و افرادی که تظاهر به تیراندازی می‌کردند از انداختن تیر خودداری می‌کردند.

### ۲- باران خواهی

زمانی که ساقه‌های برنج به آب جان افزا احتیاج دارند و اگر آب نباشد محصول نابود می‌شود آفتاب می‌تابد و کشاورز در انتظار باران می‌نشیند اما باران نمی‌بارد. او و خانواده‌اش زانوی غم بغل گرفته و ملتسمانه بر آسمان آبی می‌نگرند تا شاید بارانی بیارد اما باران نمی‌بارد. مردم بنا به اعتقاد خویش چهارراهی را گل کاری می‌کنند و بعد سوره یاسین از قرآن را با آب می‌شویند و بعد آنرا در چهارراه قرار می‌دهند تا باران بیارد و یا سوره یاسین را در کنار رودخانه قرار داده و رویش را سنگی قرار می‌دهند. در بعضی جاها پسر بزرگ خانواده کشاورز، قیلق (قیلاق) قرآن را که پارچه‌ایست می‌شویند تا باران بیارد. با بزرگان ده سجاده را در آب می‌شستند. در کلامسر رسم چنین بوده که اژل یک قسمت از در اسامزاده را جدا می‌کردند و در نزدیکترین جوی آب قرار می‌دادند و سید محل هم با نوشتن دعا و گذاشتن آن در کنار جوی آب انتظار آمدن باران را می‌کشید. البته در بعضی جاها مهر نماز را در آب می‌گذارند تا باران بیارد.

حال تمام این مراسم انجام می‌گیرد و باز باران نمی‌بارد در این مرحله است که باید مراسم شیلان کشی را انجام داد. البته این نکته قابل ذکر است که مراسم شیلان کشی هم برای نباریدن باران انجام می‌گرفته. در این مراسم هر کس به اندازه وسع خرد چیزی به مسجد می‌آورد و اهالی محل از بین خود افرادی را که در آشپزی مهارت دارند انتخاب می‌کنند و آنها هم برنامه آشپزی را می‌ریزند و در روز مورد نظر تمام اهالی در مسجد جمع می‌شوند و روحانی محل بالای منبر رفته و از خدا می‌خواهد که باران بیارد که این مراسم به شیلان کشی Silan kasi معروف است.

بکشین شیلان رفع یبو بلا

bakašin Silan Raf bebo bala

۱. کتل Kätel = نخته‌ای صاف به اندازه پاکه لاستیک یا نسه‌ای به صورت نیم دایره را به دو طرف انتهای نخته میخ می‌کنند و انگشتان پا در آن جای می‌گیرند.

### ۱- آفتاب خواهی

نمی‌توانیم پلو را دم بیاوریم.  
و اما بچه‌ها به هر خانه‌ای که می‌رسند شعر خورده تابی را می‌خوانند و صاحبخانه به بچه‌ها به فراخور خود چیزهایی می‌دهد تا شاید آفتاب بتابد البته مردم اعتقاد داشتند که حتماً باید به بچه‌ها چیزی داد زیرا شگون دارد. یکی از بچه‌ها مسئول جمع آوری پول یا وسایل دیگر می‌شود که آنها پس از خاتمه مراسم پول یا وسایل دیگر را با هم تقسیم می‌کنند.

و اما در باره منشأ این مراسم هنوز داستانهای به یاد پیران این منطقه مانده که آنها هم از پدران خود شنیده‌اند. از جمله در مورد این مراسم می‌گویند.

در زمانهای خیلی قدیم در این حیطه مردمی زندگی می‌کردند که زندگی آنها بیشتر از راه کشاورزی می‌گذشت تا گنجان باران سیل آسایی باریدن گرفت که مدت‌ها به طول کشید مردم از آمدن باران به تنگ آمده بودند زیرا که زندگی و کار آنها به طور کلی مختل شده بود. مردم به جای دعا و نیایش شروع کردند به کفرگویی و فحش دادن که خداوند برای تنبیه این قوم آنها را به صورت حیوان درآورد که عجز به لابه و توبه و ندامت این مردم باعث گردید که خداوند آنها را ببخشد. این مراسم در قدیم در مناطق کوهپایه با تغییر شکل و صورت انجام می‌گرفته که می‌توان آنرا نسادی از حیوان شدن دانست. در گذشته مراسم خورده تابی در کوهپایه‌ها بوسیله پیرزنها اجرا می‌شده و پیرزنها برای آوردن آفتاب نقش اساسی را در این مراسم آئینی بازی می‌کردند. آنها دیگی یا قابلمه‌ای بوسر می‌گذاشتند و لباسی از پوست گوسفند یا گاو می‌پوشیدند و ریشه پیسای را به دور کسر خود می‌بستند. در حالی که رشته‌ای از آن ریشه در حکم دم محسوب می‌شده و کفشهای خود را برخلات معمول (این پا اون پا) می‌پوشیدند و آنگاه شروع به خواندن می‌کردند.

الهی خورده تابی، خورده تابی

elahi Xord6tabey - xord6tabey

Farda aftar betabey فردا آفتاب بتابی

در بعضی جاها به جای آفتاب (افتو هم می‌گویند aftu)

tumjar tum bapis6 تومه جارنوم پیسه

kulay Sum bapis6 کولی سم پیسه

am6 gandum bapis6 امه گندم پیسه

pirzan Dum bapis6 پیرزن دم پیسه

نوم بجار پوسیده شده - سم گوساله پوسیده شده

گندم‌ها پوسیده شده و در اثر باریدن دم پیرزن هم

شالیکار از زمانی که نوم Tum (جوانه سالی) ماده انتقال به شالیزار است امید به آفتاب عالمتاب بسته که از چادر نیلگون بدرآید و با درخشش و شعاع نورانی خود هوایی را به وجود آورد تا او بتواند بدون دغدغه تومهای سبز شده را بکارد. اما ناگهان برخلاف انتظار بارانی می‌بارد. و امان از تمام کشاورزان می‌گیرد و کشاورزان سستی خورده تابی (Xord6tabey) به اجراء مراسم متوسل می‌شوند. این مراسم، یکی از قدیمی ترین مراسمی بوده که اکنون در حال نابودی است. در این مراسم کودکان نقش اساسی را بازی می‌کنند ابتدا یکی از بچه‌ها ساچه (جارو Sag6) را به چوبی بسته و در جلوی صف قرار می‌گیرد و عده‌ای دیگر از بچه‌ها در حالی که هر یک سقداری گلش Kul6s (ساقه‌های خشک شده برنج) در دست می‌گیرند و مرتب تکان می‌دهند. و عده‌ای دیگر وسایلی از جنس حلب یا مس مانند دیگ و قابلمه و غیره در دست می‌گیرند و با تکرار چوبی روی آنها می‌زنند و همگی با هم شعر خواستن آفتاب را ترنم می‌کنند.

شعر خورده تابی

الهی خورده تابی، خورده تابی

elahi Xord6tabey - xord6tabey

فردا آفتاب بتاب، خورده تابی

Farda aftar betabey Xord6tabey

الهی خورشیدبرزمین بتابد و آفتاب جایگزین باران شود

tumjar tum bapis6 تومه جار نوم پیسه

Varay Dum bapis6 وری دم پیسه

Kulay Sum bapis6 کولی سم پیسه

Mivarza Sum bapis6 می‌ورزاسم پیسه

ti asb Dum bapis6 تی اسب دم پیسه

آفتدر باران باریده که نوم بجار پوسیده دم گوسفند پوسیده - سم گاو نرمن و دم اسب تو و سم گوساله پوسیده.

Pa katel pa bapis6 پاکتل پاپیسه

gil çamus pa bapis6 گیل چموش پاپیسه

کتل چوبی (۱) من پوسیده و کفش گیله مرد پوسیده

الهی خورده تابی فردا آفتاب بتابی

kargar buma xan6 کارگر بوماخانه

pela patan nesan6 پلاپتن نشانه

کارگر به خانه آمده آفتدر باران زیاد می‌بارد که حتی

## آغوز بازی

(بازی با گردو)

قسمت چهارم (بخش پایانی)

رحیم چراغی

### ۴- تیره زنه‌ی Tir6 zaney

آغاز یا پی‌گیری این بازی، برخلاف بازی‌های پیشین، با گردوهای کاشته نیست و بازی، صرفاً با «تیره» کردن مرتب و با ترتیب بازیگران به سمت «تیره‌های» هم‌دیگر شروع و ادامه می‌یابد. بازیکنی که موفق به زدن «تیره» حریف شود یک یا چند گردو (که تعداد آن بطور قراردادی در آغاز بازی مشخص می‌گردد) از حریف می‌ستاند. همچنین از امتیاز «تیره» کردن به سوی «تیره» حریفی دیگر نیز برخوردار می‌گردد. هر چند زمین بازی «تیره زنه» طولی‌تر باشد برای اجراء این بازی مناسب‌تر است.

### ۵- سه تون گولای s6tun gul6y

ابعاد زمین، در اجراء بازی‌های «سه تون گولای» کوچک است: به طول تقریبی چهار متر و عرض دو متر (۳). غالباً بازی‌های «سه تون گولای»، بدلیل حالت نشسته و گاهی درازکش بازیگر در انجام بازی، در اماکن سرپوشیده مانند اطاق و ... برگزار می‌گردد. «سه تون گولای» در قالب‌های بازی‌های برشمرده پیشین (موارد یک تا چهار) و معمولاً با سه نوع «تونگوله Tungul6» (= تنگور) انجام می‌شود: اول، قرار گرفتن انگشت شصت در انگشت سیاه و ضربه زدن با انگشت شصت به گردو. دوم، قرار گرفتن انگشت سیاه در انگشت شصت و ضربه زدن با انگشت انگشت شصت و ضربه زدن با انگشت وسطی به گردو.

### پیوست

#### ۱- ماست واسینی M6st v6sini

(ماست وِسینی (M6st vesini))

گاهی، شیوای برای خراب کردن روحیه و کنترل حواس بازیگری که به گردوهای کاشته با «تیره» حریف نشانه رفته وجود دارد که بدان شیوه در اصطلاح «آغوز بازی»: «ماست واسینی» می‌گویند. یکی از بازیگران در «ماست واسینی»، دست مشت کرده خود را با انگشت سیاه - به حالت آزاد - به دوسر حریف می‌چرخاند و با این عمل، موفق به برهم زدن تعادل روحی و فکری حریف می‌گردد.

#### ۲- بسته bast6

گُرگوری خواندن تنی یا تعدادی از بازیگران برای بازیگری که قصد «تیره» کردن به سوی هدف را دارد به منظور خراب کردن روحیه و کنترل حواس بازیگر:

«بستم برادی

تا شوب تو گرادی»

(= شرط می‌بندم رد بکنی

همینطور تا صبح قیل بدهی) یا:

«بستم برادی

تا حاجی بوزه گرادی»

(= شرط می‌بندم رد بکنی

تا «آج بوزایه»، «قیل بدهی»

۳- په Pe

بازیکنی برای تحصیل موقعیتی بهتر در بازی، ضمن استفاده از غفلت حریف یا حریفان، «تیره» اش را گامی به «مالیکا» یا «تیره» حریف نزدیک‌تر می‌کند. چنانچه بازیگری متوجه «په» ی او گردد اعتراض نموده و می‌گوید:

«تی حارابه فاکش!»

(= حرامی خود را عقب بکش!)

بازیگر خاطی در چنین شرایطی، مجبور به عقب‌نشینی به مواضع گذشته خود می‌شود و از آنجا به گردوهای کاشته یا «تیره» حریف «تیره» می‌کند.

اندازه «په»، در تقلب کردن یک گام است.

#### ۳- داغوله d6aql6

به تداوم بهانه جوئی، دبه در آوردن و تقلب بازیگری در جریان بازی: «داغوله»، و به بازیگران: «داغوله باز d6aql6 b6z» اطلاق می‌گردد. گاهی سایرین، با جمله زیر به «داغوله باز» اعتراض می‌کنند: «داغوله باز، خوماله خوره».

(= جرزن، داروندارش را می‌خورد.)

#### ۵- سه لنگه سه پا داره salang6 s6 p6 d6re

معمولاً «تیره» کردن، در هر شرایط و به هر دلیلی که تکرار شود، به تکرار سؤم می‌کشد بدینصورت که اگر بازیگر در «تیره» دوم خطا نماید با گفتن مثل «سه لنگه سه پا داره» حق تکرار سؤم را برای خود قائل می‌شود و گاهی این حق تکرار سؤم، با اعتراض دیگران مواجه می‌شود. اما در صورتی که «تیره» دوم بازیگر خطا نکند و موفق عمل نماید دیگر بازیگران با گفتن مثل «سه لنگه سه پا داره» باطل شدن امتیاز او و تکرار سؤم را از او می‌خواهند که معمولاً بازیگر فوق - هرچند با اعتراض - ناگزیر از پذیرش آن است.

این بخش (تکرار «تیره» کردن)، از استثناءها و تصادفات باری‌هاست!

#### ۶- آغوز بازی در فرهنگ مائه

آغوز بازی به فرهنگ عائمه گیلان نیز راه یافته است... مثلاً در ضرب‌المثل گیلکی آمده است:

«چوم به آغوز دوگورده خوتیرا آویرا گودد!»

(= چشم به گردو دوخت و «تیره» اش را گم کرد!)

پشکه - مهر ۱۳۷۱

### پاورقی

۱- درگاک: قرار گرفتن کف دو دست در راستای انگشتان کوچک در کنار هم با سرانگشتانی تقریباً خمیده.

۲- په: اندازه «په»، از نوک انگشتان با تا شیب باشد.

۳- البته انجام این بازی در زمین‌هایی با ابعاد کوچکتر نیز ممکن است.

۴- آج بوزایه āj b6z6y6 روستائی است از نواح بخش کوچصفهان (شهرستان رشت).

## خواهش دوستانه

از شاعران و نویسندگانی که برای ما مطلب می‌فرستند مصراانه تقاضا می‌شود آثار خود را حتی المقدور ماشین کنند یا با خط کاملاً خوانا و رعایت حفظ فاصله و حاشیه روی یک برگ کاغذ بنویسند و از قلم خوردگی و شکسته‌نویسی پرهیز نمایند. این کار ما را در بررسی سریع مطالب و گزینش آن‌ها، حروفچینی درست و تصحیح نمونه‌های چاپی بسیار کمک می‌کند.

در متون گیلکی، ضمن رعایت نکات بالا، درشت نویسی، آوا نوشت لاتین یا اعراب گذاری و توضیح واژه‌های گویشی الزامی است. در غیر این صورت بدیهی است - با پوشش فراوان - به مطالب رسیده ترتیب اثر داده نخواهد شد.

## گیله‌وا، ویژه مردم شناسی بزودی منتشر می‌شود

## دعوت به همکاری

برای کاربری بیشتر، از خوانندگان خود اعم از دانش‌آموزان، دانشجویان، دبیران، معلمان روستایی، کارگران و کارمندان مقیم شهرهای کوچک و دور دست کوهستانی که به گیله‌وا عنایتی بیش از یک خواننده معمولی مجله دارند می‌خواهیم ضمن تماس با مامیزان توانمندی و نوع همکاری خود را در زمینه‌های مختلف از جمله پخش و توزیع مجله و نمایندگی آن و قبول مأموریت‌های پژوهشی در فرهنگ عامه، گزارش از بازارهای هفتگی و غیره به اطلاع ما برسانند. لطفاً جنبه‌های گوناگون همکاری را براساس ذوق و علاقه و تخصص و کارایی خود عنوان کنید تا براساس آن‌ها محور همکاری با یکایک عزیزان مشخص شود.

با سلام به ...

# فرهنگ عامه

## مردم شمال ایران

### دو بیتی های محلی

برو یارای (۱) خبرکون (۲) آمدم من  
لبای شیر و شکرکون آمدم من  
شنیدم غوصه ی بسیار (۳) خوردی  
غمای از دیل بدرکون (۴) آمدم من  
۱- یاری - یارم را ۲- خبرکون - با خبر کن ۳- بسیار - بسیار ۴- بدرکون - بیرون کن

\* \* \*

چی سازم (۱) گر علاج دیل ندارم  
جویی (۲) طالع به پیش خود ندارم  
جویی طالع زخروار هُسر به  
هُسر دارم ولی طالع ندارم  
۱- چی سازم = چه سازم؟ ۲- جویی = به اندازه یک جو

\* \* \*

سِیا آسری بگسپت آموته (۱) کوزا  
مپشه جُو شُمون بَبوردی ماه نوزا  
اگر چرخ فلک کامی بگرده  
می خوام آبی ببندم کهنه جُو را  
۱- آموته - ناحیه ای کوهستانی در گیلان شرق

\* \* \*

قبای آلیجه (۱) را می یاز قبا کرد  
اول مَره گرفت (۲) دویم (۳) زها کرد  
ایلائی دارم (۴) بَمیره زهنما گس  
۱- آلیجه = پارچه ی راه راه بومی ۲- گرفت = گرفت ۳- دویم = دوم = دومین مرنه ۴- ایلائی دارم = از خدا میخوام

\* \* \*

۱- باران ۲- شلوار ۳- قلیان

«فرهنگ مردم» که از صافی تاریخی ذوق عموم می گذرد و بسترش را از لوش و لجن لایروبی می کند همواره اصل، شفاف و رشک انگیز است. پشتکار شما لابد از شیفتگی آب می خورد که بذر «گیلهوا» به این زودی گل می دهد و به بار می نشیند. بنابراین عذر من گیلک هم خواسته است اگر از «خوزستان» برایت «شعر» «آهنگ»، «ترانه» «چستان»، یا «ضرب المثل» و ... به گویش «گیلان شرق» می فرستم. حتی اگر «نوستالژی» و دوری از یار و دیار به این معذورت دامن زده باشد.

«گیلهوا» هر ماه شهبای تهایی مرا در جنوب پرمی کند. چرا وقتی در «تربینال» و «فرودهگاه» و «غربت» آویزانی، شیدایی هایت را با «گیلهوا» قست نکنی؟  
شورمند و موفق باشی - ماهشهر - آذر ۷۲  
جواد - شجاعی فرد

### دو ضرب المثل

اگر تی لو داشت خو لو خبیره، هر گیز فونه کونه  
موشته هتقدرة

معنی: اگر بوته ی تو از بوته من باخبر بود هرگز محصولش را به اندازه ی یک مشت بیار نمی آورد (در مورد افرادی که نسبت به درد دیگران بی خیالند گفته می شود)

\* \* \*

گولاکت نذارم بازار شویی رها؟

معنی: نداشتن چوبدست که باعث نرفتن بازار نمی شود (در مورد افرادی که بهانه گیرند و شانه از زیر بار مسئولیت خالی می کنند گفته می شود).

\* \* \*

### چیستان ها

۱- تفنگک تفنگک لوله ی شاه، به گیل دره کنده نشا.

معنی: لوله ی تفنگک شاه در گل فروخته و کنده نمی شود.

۲- سره یگ و کونه دو، می رود به بون تو

معنی: یک سردارد و دو تاته. به زیر تو می رود.

۳- کوچه گولا که بی دسته، پیش پادشا نیسته.

معنی: کوزه ی کوچک بی دسته نزدیک پادشا نشسته.

\* \* \*

جوابها:

۱- باران ۲- شلوار ۳- قلیان

### جمع آوری شده از منطقه سیاهکل و دیلمان

## بانک لغات گیلکی

در رشت: والستن و والائن)

شادن = پاشیدن، انداختن، تکان دادن

فیشاندن = دور انداختن

هاشادن = تکان دادن

فورشادن = فروپاشیدن

فاران = پس راندن، دور کردن، عقب راندن (در

رشت: فوراندن)

• یک توضیح: در شماره ۱۲ مجله گیلهوا در

صفحه ۳۳، بخش بانک لغات گیلکی دوست عزیزی

از روستای خمسخ واژه «گورو» را جوجه تیغی ترجمه

کرده بودند. در شفت به جوجه تیغی «خورکا» و به

گورکن «گورو» می گویند.

### کریم قلی زاده - شفت

فورچا خستن = از هم پاشیده شدن

فوتورکستن = برخورد متحرکی با سرعت زیاد به

متحرکی با سرعت کم

گنه خستن = برخورد کردن متحرکی به جسمی ساکن

(در رشت: گستن)

جیویزه خستن = از زیر چیزی یا دست کسی رها

شدن (در رشت: جویشتن)

وایینه خستن = بریده شدن

سوجه خستن = سوختن (متعدی: سوجه خانان - در

رشت: سوجا زین)

واگیره خستن = روشن شدن (متعدی: واگیره خانان -

در رشت: واگیرا زین)

والاخستن = آویخته شدن (متعدی: والاخسانان -

# مراسم عروسی در دیلمان

احمدعلی کریمی

## زماران

در گذشته بین عقد و عروسی چند سال فاصله می‌افتاد و عروس و داماد در این فاصله حتی دیدار یکدیگر را نداشتند اما هر سه الی چهار ماه یکبار داماد به دیدار خانواده عروس می‌رفت که به این دیدار، «زماران» می‌گفتند. در این شب، داماد دزدیده‌نگاهی به همسر رسمی و عقدی خود می‌انداخت. البته به همراه داماد، یک یا دو تن از بستگان نزدیک داماد به خانه پدری عروس می‌رفتند. در صورتی که عروس و داماد از یک محل می‌بودند داماد و همراهان پس از صرف شام به خانه خویش بازمی‌گشتند و در غیر اینصورت، همگی شب را در آنجا بیتوته می‌کردند و صبح روز بعد، بعد از صرف صبحانه راه می‌افتادند.

## جشن و سرور میان راه

پس از مشورت و برنامه‌ریزی دو خانواده و پخش کارت عروسی، عروسی سر می‌گرفت. خانواده داماد باید مظهر یا نوازنده محلی را نیز دعوت می‌کرد. گاه نوازنده‌های محلی که به صورت گروه چند نفره شامل تقاره‌زن - دنیک (تنبک) زن - دایره زن - ساززن - ویلون زن و خواننده بودند خود به مراسم می‌آمدند. نقش اصلی و به اصطلاح «دار و مدار» عروسی به «ساز و تقاره» ختم می‌شد. ریتم و آهنگها به نحوی بود که هر صاحب ذوقی می‌توانست تشخیص دهد که این قسمت به کجا مربوط است. مثلاً حرکت از جلوی خانه عروس به سمت خانه داماد، ابتدا شاد و آهنگین بود و بعد یک مرحله، غریبی و تنهایی را می‌نواختند بخاطر اینکه عروس از زندگی پدر و مادر خویش جدا می‌شود و خانواده‌اش بی‌او می‌مانند. بعد دوباره به حالت اولیه خود برمی‌گشت و رنگ شاد می‌گرفت چون زندگی جدیدی سر می‌گرفت.

## بردن عروس به خانه داماد

از خانه عروس تا خانه داماد، عروس را به چند روش می‌بردند. در طول راه عروس را سوار قاطر می‌کردند، بر روی بالان قالیچه می‌انداختند و به اصطلاح «زینت» می‌کردند. یکی از بستگان داماد، افسار قاطر را نگه می‌داشت و یکی از نزدیکترین افراد

## دوستان مازندرانی‌ها

گیله‌ها و صفحات آن متعلق به شماسست. با ارسال مطالب کوتاه و متنوع مربوط به زادگاه خود در زمینه‌های فولکلور، ضرب‌مثل‌ها و چیستان‌های محلی، شعر و قصه‌های بومی، اخبار فرهنگی و هنری گیله‌ها را یاری دهید و صفحات آن را پربارتر و خواندنی‌تر کنید.

## فهرست مطالب گیله‌ها

(سال اول)

حسین نافی - مراسم حائری صیبر محله

گیله‌ها

## فهرست مطالب سال اول گیله‌ها

بطور جداگانه در ۳۲ صفحه

با نمایه‌های موضوعی و الفبایی نام مؤلفان

منتشر شد

فهرست مطالب سال اول گیله‌ها با نمایه‌های موضوعی و الفبایی در ۴ بخش و ۳۲ صفحه منتشر شد. در این فهرست عنوان تمامی اشعار و اخبار و مطالب متنوع و گوناگون سال اول گیله‌ها همراه نام نویسندگان آنها آمده است. فهرست مطالب سال اول گیله‌ها به طور رایگان برای مشترکین سال اول و دوم گیله‌ها ارسال شده است. علاقمندان غیرمشترک می‌توانند در صورت تمایل با ارسال ۳۰۰ ریال نمبر یک نسخه آن را از طریق پست دریافت نمایند.

دوره کامل و صحافی شده مجله

## گیله‌ها (سال اول)

با جلد لوکس و زرکوب

در دفتر مجله موجود است



علاقمندان شهرستانی که مایل به دریافت آن از طریق پست می‌باشند می‌توانند مبلغ ۸۵۰۰ ریال به حساب جاری ۸۸۸ بانک صادرات شعبه ۲۹۰۸ بادی الله رشت بنام مجله گیله‌ها واریز کرده، فیش بانکی را همراه تقاضا و نشانی دقیق به آدرس مجله ارسال نمایند. دوره صحافی شده گیله‌ها در اسرع وقت با پست سفارشی برایشان ارسال خواهد شد.

# یک فرهنگ بزرگ

محمود پزینده لنگرودی

از میان کتابها

نکته‌ها!

«واژه نامه گویش گیلکی» گردآوری و نگارش نویسنده، محقق و مترجم، دوست عزیز همولایتی ما آقای احمد مرعشی در سال ۱۳۶۳ از سوی انتشارات طاعتی رشت، به شیفتگان فرهنگ و ادب گیلان عرضه شده است.

دورخیزکار آقای مرعشی، محدوده رشت، مرکز استان گیلان و روستاها و آبادی‌های چسبیده به آن است و ما (بیه‌پشیمان) را جرأت و جسارت دخالت در کار (بیه‌پشیمان) نیست زیرا این فاصله، از آن زمان که سپیدرود - این رود پرحرکت و برکت، جاری است - حکایت دارد.

و نقد و بررسی (واژه نامه گویش گیلکی) بهتر است به صاحب نظران آن دیار - که تعدادشان بسیار است؛ سپرده شود. اما شکر ایزد که میان من و آقای مرعشی صلح و صفاست و در هر دیدار، غنچه‌های مهر و دوستی برلبانمان شکوفا. و این (رجزخوانی)‌ها برای آن است که آقای مرعشی، در دو مورد، نظرشان را به این سوی سپیدرود، یعنی بیه‌پشیمان تعمیم داده‌اند. آقای مرعشی نوشته‌اند:

(روستائی گیلک، غذا را عادتاً با دست می‌خورد. یعنی هر لقمه کته را در مشت گردانده، کوفته کرده و درسته در دهان می‌گذارد. ضمناً برای آنکه کته گرم به دست نجسید یک کاسه آب دم دست می‌گذارد و دست را هر دو سه لقمه، یکبار در آب خیس می‌کند. ناگفته نماند که رسم پلاموشته کردن، می‌رود که منسوخ شود و قاشق جای دست را بگیرد).

من، بچه لنگرودم، اگر از آغاز پلوخوری، همت ساله بودم؛ اکنون ۵۵ سال است که کته پلو می‌خورم و در ۱۰ سالگی بر سفره پنجاه سالگان آن زمان نیز نشسته‌ام و سفره بیشتر گیل مردان (کته پلوخور و کته پلوپز کله ماهی خور) را دیده‌ام. اما اینگونه کته پلوخوری را - درین ۱۰۰ سال - نه دیده‌ام و نه شنیده‌ام!!

ببخود نیست که پاره‌ای (آدم)‌ها، از دشت و دمن و کوه و دریا و زمین و زمان و از برنج، ماهی، زیتون و هزار و یکت نعمت ولایت ما لذت می‌برند؛ و بعد ... پشت سرمان (جسوک) می‌سازند!! خوب! این‌ها نوشته‌های خودمان را می‌خوانند و به ریش‌مان می‌خندند!

در ولایت ما، یعنی خیلی دورتر از مرکز استان، گالشی‌ها، دامداران کوه نشین، پلو و شیر گرم را در لاوک چوبی می‌ریختند و هر کس از جیبش، قاشق چوبی خوش تراش از چوب (کیش = شمشاد) یا (خوج = کلابی محلی) بیرون می‌آورد و با قاشق چوبی، دسته جمعی، شیربلا می‌خوردند.

در جلگه‌ها، در روستاهای دور و نزدیک، دم کوه یا ساحل دریا، همولایتی‌های کشاورز گدا - گرسنه سیاه بهار و گندابهار ارباب زده - سلم فروش کهنه قبا پوش هم که برنج صدری - سالاری و درباری خود را برای سکم بسازنجیب شبری‌های خوش گذران می‌فرختند و خود زگرده برنج - چمپا برنج - لله بی‌دم و عسریه) می‌بختند و می‌خوردند هم؛ این جور نسبی خوردند که در روزه نسامه گویش گیلکی، آورده‌اند. من ندیده‌ام و از ... راه - حتی از بسیاری از رشتی‌ها هم پرسیده‌ام؛ ندیده‌اند و به گفته من، زندانه خندیده‌اند.

نه تنها (روستائی گیلک غذا را عادتاً با دست می‌خورد) بلکه این حقیر، بچه لنگرود - ۶۲ ساله - که از ۲۲ سالگی - تا کتون چهل سال است اجباراً تهرانی شده است؛ هنوز هم اگر غذای دلخواه ولایتی داشته باشد؛ با دست غذا می‌خورد و در رساله‌های اسلامی نیز آمده است که با دست غذا خوردن ثواب هم دارد؛ حالا اگر ثواب نداشته باشد؛ واقعا لذت هم دارد. اما در همه جای شرق گیلان، قاشق چوبی خوش تراش برای «خورشت» بود و کته پلو خوران یکبار، دست را با آب می‌شستند - صابون کم بود - بعد از بسم الله ... کته پلو می‌خوردند و بعد از الهی شکر ... با دیگر دست می‌شستند.

آنگونه که آقای مرعشی نوشته‌اند ... پس اگر به فرض ۱۲ کته پلو خور، بر سفره‌ای بنشینند باید ۱۲ کاسه آب برای خیس کردن دست، و ۱۲ بشقاب، (در شرق گیلان به بشقاب می‌گویند: کاسه) به اضافه دیگ پلو و گنج و کتره - ملاقه و آوخوری = لیوان و ... کنارشان بگذارند که سفره خان‌های لشته نشا و کوهدم و چارده هم به این گسترده‌گی نبود!

امیدوارم که آقای مرعشی در چاپ‌های بعدی واژه‌نامه گویش گیلکی، (پلاموشته) را نصفت کند و سهم شرق گیلان را قلم بگیرد؛ به این شرط دعا کنیم که سفره همه ایرانی‌ها، به ویژه گیلانی‌ها گسترده و پر از خوردنیهای رنگارنگ باشد و هر کس هر جوره که دلش خواست!! کته پلو و انواع پلو بخورد و بداند که در آن روزگاران، انواع کاردوقاشق چنگال و حوله و صابون و هزار و یکت چیز دیگر نبود؛ و ما مردم شرق گیلان، کوهی، کلانی، جلگه‌ای و دریایی، یکبار پیش از خوردن کته پلو، و یکبار پس از سیرشدن دست می‌شستیم و خیلی هم از مردم این روزگاران، شادمان‌تر و با ایمان‌تر و مهربان‌تر بودیم.

\* \* \*

و اما ... تذکر دوم!

آقای مرعشی، در باره آستانه اشرفیه و زنده‌یاد محمد معین نوشته‌اند که:

[آستانه اشرفیه از اماکن مقدسه مورد احترام گیلانیان است. - دکتر محمد معین دانشمند و ادیب و محقق گرانمایه گیلانی هم در مرقد مطهر آستانه اشرفیه مدفون است. متأسفانه اشخاص نابخرد آرامگاه آن مرحوم را در بعد از انقلاب به دلیل نامعلوم تخریب کرده‌اند ...]

در فرهنگ معین، آمده است:

(مرقد: خوابگاه ... قبر ... آرامگاه ... در اندرون آستانه جوار مرقد اسامراده با صندوق نهاده ... عالم آرا) برداشت خواننده از نوشته آقای مرعشی این است که:

(دکتر محمد معین ... گیلانی هم در مرقد مطهر آستانه اشرفیه) زیر گنبد یا جوار مزار سیدجلال‌الدین اشرف، مدفون است. اگر چنین باشد پس در بعد از انقلاب، به دلیل نامعلوم، اشخاص نابخرد، بخشی از مزار سید جلال‌الدین اشرف را (تخریب کرده‌اند).

آقای مرعشی، خود نیز می‌دانند که محمد معین (در مرقد مطهر آستانه اشرفیه مدفون) نیست بلکه آرامگاه معین با آستانه سید جلال‌الدین اشرف، بیش از یک کیلومتر فاصله دارد و یک رودخانه (حشمت رود؟) از میان این دو آرامگاه می‌گذرد و آرامگاه معین در حاشیه غربی آن رودخانه قرار دارد و در روز افتتاحیه، در هوای گرم و تابستانی - دقیقاً نیدانم کدام ماه، در کدام سال ... یک سالن مستطیل شکل برای کتابخانه و سخنرانی و دو گنبد، یکی برای دکتر معین دیگری برای ... برپا ایستاده بود. ابتدا گنبد دکتر معین را (اشخاص نابخرد در بعد از انقلاب به دلیل نامعلوم تخریب کرده‌اند) و یکی دو سال بعد گنبد دیگری؟ را، خواندیم و شنیدیم و دیدیم که دست بازیگر روزگار، بسیار مزار را ویران کرده است و بسیاری دیگر را نیز ویران می‌کند.

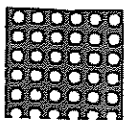
بسیاری از ناموران بی‌نام شدند و بسیاری از کاموران نیز ناکام.

صندوقه گور بسیار کسان سنگ نبشته ندارد و بر سنگ گور بسیاری، بسیار نوشته‌اند. اینها، هیچکدام معیار ماندگاری نام‌ها نیست و (ندانم کجا دیده‌ام در کتاب) که خونین دلی گفت:

بعد از وفات مرقد ما در زمین مجوی

در سینه‌های مردم دانا، مزار ماست  
معین در دل همه خوبان روزگار جا دارد، بادش  
جاودانه باد.

با ارادت و احترام به آقای مرعشی و دیگر پژوهشگران ولایت.



اشرف مازندرانی

حسین صمدی

اشرف مازندرانی (as.raf-e.mā.zan.da.rā.ni)، محدث سمید فرزند ملامحمد صالح مازندرانی فرزند احمد ساروی، متخصص به اشرف، مازندران - مونگیر هند ۱۱۱۶ ق، شاعر، فقیه، خوشنویس و نقاش ایرانی. پدرش از علمای برجسته اصفهان (- ۱۰۸۰ ق) و مادرش، آمنه بیگم، دختر مجلسی I (۱۰۷۰ ق) بود. دو تن از برادرانش ملامحمد حسین معروف به حسین مازندرانی و ملاعلی نقی معروف به سابق مازندرانی نیز سخنور و شاعر بوده‌اند. اشرف در کودکی به اصفهان رفت و در این شهر بالید. مقدمات علوم را نزد پدر و میرزا قاضی، شیخ الاسلام اصفهان و آقا حسین خونساری فراگرفت. شعر و ادب را از صاحب تبریزی (- ۱۰۸۱ ق) آموخت، در خوشنویسی شاگرد عبدالرشید دلمی، خواهرزاده میرعماد سینی حسنی قزوینی (- ۱۰۸۱ ق) بود. وی در نقاشی نیز مهارت داشت. در ۱۰۷۰ به بهانه اندوه مرگ محمد رفیع، کودک خردسالش، و مجلسی I، مریم و محمد امین، حمسر و فرزند دوساله‌اش، را در اصفهان نهاد و به مازندران و خراسان و از آنجا به هندوستان رفت. در دهلی به دربار اورنگ زیب، امپراتور مغولی هند (۱۰۶۸-۱۱۱۸ ق) راه یافت و ادب آموز دختر مہتر اوزب النساء بیگم متخلص به مخفی (۱۰۴۸-۱۱۱۳ ق) گردید.

در ۱۰۸۳ برای آوردن زن و فرزند به ایران بازگشت و از راه مشهد و مازندران به اصفهان رفت. یکچند در مسجد لبنان آن شهر بساط تدریس گسترده، سپس با خانواده‌اش به هندوستان رفت و در عظیم آباد پته به خدمت بیادشاه (۱۰۵۳-۱۱۲۴ ق)، نوه اورنگ زیب، درآمد و در دیار وی پایگامی بلند یافت، اما آرزوی بازگشت به میهن او را می‌آزرد. سرانجام به بهانه گزاردن حج عظیم آباد را ترک گفت اما در راه بازگشت به ایران در بنگاله در صونگیرپته درگذشت. پس از مرگ او خانواده‌اش در آن دیار نشیمن گزیدند. پسر دیگرش میرزا محمد علی شاعر بود و دانا تخلص می‌کرد. برخی منابع سال مرگ اشرف را ۱۱۲۰ و برخی ۱۱۲۶ آورده‌اند.

اشرف در قصیده، غزل، مثنوی و دیگر انواع شعر مهارت داشت. نسخه‌ای از دیوان او که حدود ۷۰۰۰ بیت دارد به خط نستعلیق خوش شاعر باتاریخ کتابت ۱۰۸۳ در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۳۴۸ ادبیات (۴۵۸۹) نگهداری می‌شود. از مثنویهایش قضا و قدر و ساقی نامه آوازه دارند.

گزیده منابع

آتشکده آذر، ۱۸۶۹-۱۸۷۵ اجوال و آثار خوشنویسان، ۱۳۴۴/۲ ۱۳۹۸/۳ ۱۷۴۵-۱۷۴۳/۳ عیان الشیعه، ۱۳۴۴/۱ تذکره یمنه، ۱۹۶۹، تذکره حسین، ۱۷۰-۱۶۹ تذکره شایخ الافکار، ۱۵۵-۱۵۴ تذکره نصرآبادی، ۱۸۲-۱۸۱ تذکره هفت آسمان،

مطالعات مربوط به شمال ایران

در مطبوعات کشور

آبزیان

(سال چهارم، شماره ۷، مهر ۱۳۷۲)

- دهان گگرد بی آزار خزر- سارماهی: سید محمود قاسمپوری، ص ۱۸-۲۱
- اجلاس زیباکنار و تشکیل کمیته صادرات خاویار، ص ۳۷
- اهمیت ایجاد جایگاه در صید ماهیان استخوانی دریای خزر: علی پاشا زانوسی، ص ۴۴-۴۵
- (سال چهارم، شماره ۸، آبان ۱۳۷۲)
- سوزن ماهی دریای خزر: رحمان پاتمار، ص ۲۰-۲۳
- نقش رودخانه‌های شمال در تداوم و افزایش ذخایر دریای خزر: علی نصری چاری، ص ۴۲-۴۳
- واژه‌های محلی صیادی حوزه بندرانزلی و غازیان: محمد حسین بخشی پور، ص ۵۶-۵۷

ادیستان

(سال چهارم، شماره ۱۰، مهر ۱۳۷۲)

- شاعر ترانه باران - نقد و بررسی شعرهای گلچین گیلانی: کامیار عابدی، ص ۴۰-۴۲
- ۶ شعر: فیاءالدین خاتمی، ص ۵۱
- بزرگتر (شماره ۱۱، آبان ۱۳۷۲)
- کنت مکانیزه برنج، آغاز نحولی بنیادی در افزایش تولید و زندگی شالیکاران کشور - گزارش ویژه، ص ۲۲-۲۷
- در - لایکه وارد کننده برنج هشتم - قرار است برنج مرغوب گیلان به خارج صادر شود...!، ص ۸۸
- (شماره ۱۵، آبان ۱۳۷۲)
- تشکیل کار برنج کاران با یک دروگر ابتکاری، ص ۲۸-۲۹
- بزرگترین پروژه از نظر بودجه دلاری سازمان مثل در ایران به منظور توسعه کشاورزی و دامپروری مازندران، گرگان و گنبد، ص ۴۸-۴۹

پژوهشنامه

(سال دوم، شماره ۲، تیر ۱۳۷۲)

- سه سال پس از زلزله خرداد ۶۹، ص ۱
- پژوهش و سازندگی (سال ششم، شماره ۲۰، پاییز ۱۳۷۲)
- بررسی رویش کاج تدا در گیلان: یوسف گرجی مجری، ص ۲۴-۳۷

ترویجیت

(سال نهم، شماره ۲، آبان ۱۳۷۲)

- گزارش اردوی شعر و کتابخوانی رامسر: محمدرضا سنگری، ص ۴۴-۴۵

چپستا

(شماره ۱۰۲ و ۱۰۳ - آبان و آذر ۱۳۷۲)

- نظری اجمالی به منظومهٔ مسریوشی، بنمایوشیج: میر اعلانی سامان، ص ۱۶۷-۱۶۶

۱۵۹-۱۵۸، دانشندان و رجال مازندران، ۱۲۵-۱۲۴، الذریعه، ۱۷۸/۱۲، ۱۱۳/۱۷، ۱۱۴۵/۱۹، ۱۲۲۸/۱۹ شهر آشوب در شعر فارسی، ۱۷۵-۱۶۹، فهرست کتب خطی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۳/۷ کاروان هند، بیست و چهار، ۱۶۴-۱۶۲، ۱۵۱۳، ۱۵۴۵، ۱۶۷۱، ۱۷۷۵، ۱۸۴۳، ۱۱۱۷، ۱۱۳۲۴، سواد الشراعیخ، ۳۸۴-۳۸۳.

- هم‌شاعر: رحیم چراغی، ص ۲۵۰-۲۵۸
- بسیاران یک زندگی: سعید ییاز گیتی، ص ۲۷۹-۲۸۱
- دامدار (شماره ۲۵- نیمه دوم مهر ۱۳۷۲)
- طرح خروج دام از جنگل: مهدی سعودی، ص ۷۲-۷۳
- سنبله (شماره ۵۳ - مهر ۱۳۷۲)
- نوسانات سطح آب دریای خزر - نقد تاریخی و مشکل تحلیل علمی آن: دکتر ابوالقاسم متین، ص ۶۰-۶۳ (شماره ۵۴ - آبان ۱۳۷۲)
- محصول برنج در سال جاری: مهدی آستانه‌ای، ص ۴۴-۴۵

سوره

(دوره پنجم، شماره ۷، مهر ۱۳۷۲)

- نیسا و عصر فروبتگی: یوسفعلی میرشکاک، ص ۱۰-۱۹

شعر

(شماره ۴۰۳ - خرداد و تیر ۱۳۷۲)

- با نیسا تا امروز - شعر: محمد اسلامی ندوشن، ص ۲۸
- صنعت چاپ (شماره ۱۲۹ - مهر ۱۳۷۲)
- سازمان کتابهای درسی چگونه شکل گرفت: مرور خاطرات ۱۰۰ دهه پیش با دکتر بیژاد، ص ۴۹-۵۳
- صنعت نساجی (دوره جدید، شماره ۱۲ - آبان ۱۳۷۲)
- لاهیجان شهر ابریش: هوشنگ بورشیرینی، ص ۵۷
- فروهر (سال بیست و هشتم، شماره ۸۰۷ - مهر و آبان ۱۳۷۲)
- دیوان مازندران واقعاً چه کسانی بودند؟: محمدرضا فیلم

(شماره ۱۵۱ - آذر ۱۳۷۲)

- موسیقی از ارکان زندگی مردم ترکمن صحراست: گنگو با محمد حسین حقیقی، کارگردان فیلم راز خنجر، ص ۷۸-۸۰
- گردش

(شماره ۹ و ۱۰ - بهار و تابستان ۱۳۷۲)

- بروج قابوس، شکوه هنر: دکتر غلامعلی حاتم، ص ۱۳-۱۵
- گردش در ایران: فومن - لشگرود - ماسوله، ص ۲۰-۲۵
- معرفی برخی از نقاشی‌های بقاع منیرک - گیلان و دیلمان: دکتر جبار عنابری، ص ۲۶-۳۰
- دو برگ و یک غنچه - مراسم جای در شمال: فریدون نژاد - رئیس زاده، ص ۶۰-۶۴

گردون

(شماره ۳۱ و ۳۲ - آبان ۱۳۷۱)

- از کشت تا درو - نمایش تک پرده: محمود طیار، ص ۷۰-۷۵

تجدید

محل فروش در تهران

کتابفروشیهای دوبروی

دانشگاه تهران

طرح و پیشنهاد رسیده ذیل که از سوی یکی از نویسندگان با ذوق و دل آگاه  
شهرستان تالش عنوان شده است، در واقع حرف دل گیلوها نیز هست و بدون  
تردید خواست باطنی همه عاشقان فرهنگ این سرزمین. گیلوها با ژناب نشرات  
صاحب‌نظران بر این امر را - به شرط اختصار و کاربری - در همین صفحه  
منعکس می‌کند.

کامیار عابدی

## فرهنگ شاعران، دانشمندان و عارفان گیلان

ایران میهن گرمی و جاودانه ماست؛ کشوری  
که پن سال که سده‌های درازی را در دل تاریخ، از  
نخستین روزهای حیات اجتماعی بشر پشت سر نهاده،  
و نقش‌ها و فرمانروایی‌های سلسله و پادشاهان و امیران  
کوچک و بزرگ فراوانی را نظاره کرده است. پس از  
ورود دین خاتم، ایرانیان که تا دیروز در دامان تعالیم  
پیام آور بزرگ و اهورایی خویش، زرتشت زندگی  
می‌کردند، دل در گرو پیامبر بزرگ اسلام نهادند و  
آیات شکوهمند قرآن سترگ راسمق زندگی و  
کردار و پندار خویش قرار دادند. اینان اسلام را  
شرعی سبیل و ستم یافتند که در قلمرو خویش  
مردمان را به برادری و برابری می‌خواند. با چنین بینی  
بود که می‌گفتند:

«جفانه شیوه دین پروری بود حاشا

همه کرامت و لطف است شرح بزدانی»

پارسیان از نژاد تازیان نبودند، لاجرم زبان‌شان هم  
از زبان آنان جدا بود. اما چون مردمی آزاده‌خوی و  
روشن اندیش بودند و به «ماقال» می‌نگریستند، اسلام را  
علی‌رغم همه ستم‌های امویان و عباسیان، به جان  
خریدند، و در طول قرون بعدی، در ترویج و گسترش  
آن از هیچ کوششی فروگذار نکردند. اسلام آوردن  
ایرانیان، و تسلیم گشتن آنان در برابر فرمان خدای  
یکتا، مستلزم از دست دادن هویت ملی و زبانی‌شان  
نبود. ایرانیان اسلام آوردند، اما «ایرانی» باقی ماندند و  
به پارسی شاهکارها و آثار جاویدان ادبی، عرفانی و  
فلسفی بسیاری را آفریدند؛ گذشته از این که به زبان  
خود تازیان هم تسلط یافتند و در حوزه‌های گونه‌گون  
علوم عقلی و نقلی کتاب‌ها و رساله‌های معتبر و  
ارجمندی را پدید آوردند.

گیلان کوچک اما سرسبز و گران قدر ما نیز جزئی  
است از این میهن شگفت و مهربان که در سده‌های دور  
و نزدیک توانسته، تا انسان‌هایی نامور در گستره ادب  
و هنر و عرفان و دانش‌های مختلف درخود پرورش  
دهد و به دامان پرمهر مام وطن عرضه دارد: کوشیار  
گیلی، سید شرف شاه گیلانی، شمس‌الدین محمد  
أسیری لاهیجی، فیاض لاهیجی، حزرین لاهیجی،  
ابراهیم فخرایی، محمد ابراهیم پور داوود، محمد  
معین گلچین گیلانی، هوشنگ ابتهاج و صدها چهره  
بزرگ و کوچک دیگر.

شناخت و شناساندن این نامداران عرصه علم و  
ادب و عرفان، بی‌هیچ تردید جزئی از شناسایی ایران  
بزرگ در حوزه فرهنگ اسلامی است، و بر عهده  
دانشمندان و مؤرخان و ادیبان دقیق و امین این دیار  
می‌باشد.

شاید از خود پرسیم که کاوش و جست و جو در  
صحایف و اوراق کهن کتب تراجم احوال، تذکره‌ها و  
غیره چه سودی از برای وضع و حال امروزمین ما دارد،  
و از آن چه عایدی نصیب ما خواهد شد؟ در پاسخ این  
پرسش می‌توان به تفصیل سخن گفت، اما شاید چکیده  
آن را بتوان در موارد زیر خلاصه کرد:

الف - شناخت و آگاهی نسبت به گذشته  
گذشتگان، فی‌نفسه دارای ارزش است و به دانسته‌ها و  
معلومات ما غنا و توان و اعتبار می‌بخشد.

ب - تجلیل و ستایش از دانشمندان و استادان، در  
واقع احترام نهادن به دانش و هنر است، و چنین  
احترامی وظیفه هر اهل فرهنگ و فرهنگ دوست و  
فرهنگ پروری می‌باشد. در این حالت آن چه سگه  
رایج جامعه‌مان خواهد شد، مبنای قرار گرفتن «تنگر و  
علم توأم باعمل» است.

ج - وضعیت خاص جامعه ما ایجاب می‌کند که  
برای ساختن آینده‌ای بهتر و فردایی پربارتر، نسبت به  
ارزش‌های دینی و ملی خویش تذکر تاریخی داشته  
باشیم.

ما ایرانیان - و اصولاً شرفیان - در برابر هجوم  
لابنقطع و بی‌باکانه فرهنگ و تمدن غرب چاره‌ای جز  
این نداریم که از یک سو به فرهنگ خودی و میراث  
معنوی خویش بپردازیم، و از دیگر سو برای رسانیدن  
خویش به مرزها و معیارهای پیشرفت، کوشش‌های  
مسئولانه‌ای را با دقت و ظرافت، و با پی‌گیری ممتد، به  
ظهور برسانیم. تذکر تاریخی، روی آوردن است به  
فرهنگ ملی و مژده ریگ کهن، تا وسیله‌ای باشد  
جهت پیش بردن جوانان و نوجوانان، و نیروهای فعال  
و بویای این مرز و بوم.

\*

آن چه باید در شناخت شاعران، دانشمندان و  
عارفان گیل و دیلم و تالش [نواحی ثلاثه گیلان] انجام  
گیرد، اندک نیست، اما البته بایستی اندک-اندک انجام  
گیرد. پژوهش و تحقیق در آثار و احوال گذشتگان،

کاری است که در صورت و شکل جدیدش، از غربیان  
آموخته‌ایم، پس نیکوتر آن خواهد بود که دقت نظر و  
زرف‌اندیشی در این گونه امور را نیز از آنان بیاموزیم.  
علاوه بر این، باید کاری را به قاعده و به سامان انجام  
داد و با توجه به پژوهش‌های برجسته دانشمندان ایرانی  
و خارجی، روش‌نماده و علمی عمل کرد. تمام منابع،  
مآخذ و مراجع پارسی و تازی و حتی فرنگی را با  
هشیاری باید گاوید و از انباشتن مطالب تکراری و  
بیهوده در کنار هم کاملاً دوری کرد.

تالیف و نگارش چنین اثری اگر با همه امکانات و  
کوشش‌ها به پایان رسد، بی‌شک شایستگی نام و عنوان  
«فرهنگ شاعران، دانشمندان و عارفان گیل و دیلم و  
تالش» را خواهد یافت. در غیر این صورت، اطلاق  
چنین عنوانی در خور نخواهد بود. آیا نوشتن این  
فرهنگ از عهده یک نفر برمی‌آید؟ بی‌هیچ تردید خیر!  
اما در صورتی که آگاه باشیم: ما روحیه تعاون و  
همکاری در مسائل علمی و پژوهشی نداشته‌ایم و یا  
بسیار اندک داشته‌ایم، باید چه راهی را برگزید؟ آیا  
بهتر این است که یک تن این کار را برعهده بگیرد اما  
از یاری‌ها و کمک‌های دیگر پژوهشگران و آگاهان و  
علاقه‌مندان کمک بگیرد؟ و یا این که یک سازمان و  
اداره دولتی (مانند آموزش عالی، آموزش و پرورش،  
ارشاد اسلامی و...) با فراخواندن عده قابل توجهی از  
استادان، محققان و آگاهان، و تخصیص بودجه‌ای  
مناسب آنان را به تألیف مدخل‌های تعیین شده،  
مشغول دارد و گروه زبده چند نفری نیز به ویرایش و  
تصحیح آن مداخل که برخی از آن‌ها شاید به اندازه  
مثاله‌ای باشد، بپردازند؟

در هر حال تألیف چنین فرهنگی از جمله  
ضرورت‌های فرهنگی استان ما است و این جانب  
امیدوار است که در آینده‌ای دور با نزدیک شهادت  
عرضه و انتشار چنین اثری باشد؛ هر چند نمی‌تواند  
تردید خود را ابراز ندارد که با توجه به آن چه در  
سطور بالا گفته شد: آیا پژوهشگران راستین و سخت  
کوش این دیار، که عشق معنوی و روحانی به دیارشان  
را جای گزین سود جویی و منفعت‌های شخصی  
نموده‌اند، بالاخره دل به دریا خواهند زد و از پس  
تلاش‌هایی حداقل چند ساله «گوهر مقصود» را برای  
مشهربان خویش هدیه خواهند آورد؟



# کشتی گیله مردی

۲- پهلوان صفر آزموده (کمالی)



پهلوان صفر (با بازویند سیاه و پیراهن) با پهلوانان مازندرانی

از راست به چپ پهلوان حیدر مازندرانی، پهلوان ساحت مازندرانی، پهلوان نقدعلی از رامسر

وساطت حاجی کاخان و اصرار وی پدرش، پدر حاضر شد فردا در مسابقه کشتی پسرش شرکت نماید.

روز مسابقه بار دیگر پهلوان صفر بر حریفش پیروز شد و پدر یک اسکناس یکصد ریالی بعنوان دوران به پسرش داد و بوسه بر پیشانی پسر پهلوان زد و گفت: «پسرم، صفر، آینده خوبی در پیش داری، سعی کن بر تنس خود فائق آیی، این آخرین کشتی تو است که من می بینم زیرا اگر عمر هم وفا نماید، احساسات مانع خواهد شد، تا دوباره کشتی های ترا از نزدیک شاهد باشم.» (پهلوان میرزا محمود آزموده پدر پهلوان صفر که خود کشتی گیر بود هم اکنون در قید حیات و ۱۱۵ ساله می باشد).

سال ۱۳۳۴ اوج پهلوانی صفر بود و با پهلوانانی چون: ابراهیم بلته دار، حاج حسین دوروخانی، کاس آقا قلعه کلاهی، برادران حسنجان و حسینجان، کاس آقا و یوسف دوروخانی از فومن، عباس چوبری از چوبر، مرحوم باقر و پرچان و قربانعلی ضیا، از ریشکاسوفه، ابراهیم وارسته از کته سرلات خصام، پهلوان داوود از خاجان و علی لایحجانی کشتی گرفت و مقام اول کشتی گیله مردی را بدست آورد و از طرف منامات وقت شغل پهلوانی و جام مسابقات کشتی گیله مردی را تصاحب نمود و «بزم» گاو گرفت.

وی سالها دارای مقام اول پهلوانی بود تا اینکه در سال ۱۳۴۷ به جشنواره طوس دعوت شد و پس از سه روز کشتی گرفتن با شکست حریفان، مقام اول کشتی جشنواره طوس را به دست آورد و معادل دو میلیون ریال جایزه گرفت. در سال ۴۹ نیز در جشنواره ورزشی طوس شرکت نمود و مقام اول را بدست آورد. در جشنواره طوس با پهلوانان بزرگی همچون علیزاده، پهلوان ساحت، پهلوان ابراهیم (کارمند آموزش و پرورش تنکابن) کر بلائی احمد و حاج حسین دوروخانی از فومن و حاجعلی از بیربازار و علی لایحجانی و عطا رحیمی از نصیر محله شفت و علی سالی و اولاماسالی از ماسال کشتی گرفت.

در سالهای ۴۱ لغایت ۵۶ هر جمعه به دعوت جمشید جوشیر در مسابقات کشتی گیله مردی در مثل فو شرکت می کرد که در سال ۵۶ از پهلوان حیات خانیان پور از مازندران زمین خورد و در این میان مقام دوم را به دست آورد. بهترین پهلوانان به نظر وی عبارتند از: احمد دهقان از راسته کشار پیخان، پهلوان عطا رحیمی از نصیر محله شفت، پهلوان اسکندری حساچان، ابرجماچای شفت، پهلوان فو از دهنه سنگر، پهلوان ساحت، پهلوان حسین، پهلوان ازاد از مازندران، پهلوان آقایی از آستانه، پهلوان علی آقا از پلکو و پهلوان عسکر بارکوسرای از لایحجان.

در سال ۵۳ از پهلوان عسکر بارکو سرای در کیش کله لاکان زمین خورد و بر اثر ناراحتی به زیارت حضرت امام رضا (ع) رفت پس از چند روز از مشهد برگشت و در مسابقه ای که در باغ برنجیان رشت برگزار شد بار دیگر به کشتی با حریف خود عسکر بارکوسرای پرداخت و با زدن یک مشت پهلوان عسکر بارکو سرای را زمین زد. در شکست سال ۵۶ از پهلوان حیات خانیان پور بار دیگر به مشهد سفر کرد و شلوار پهلوانی و تعدادی عکس خود را به همراه یک جلد قرآن به موزه آستان قدس سپرد. فونمی که بیشتر در کشتی ها از آن استفاده میکرد فن «الق پرده» و گرفتن گیجگاه و مشت زدن بود. وی یکی از پهلوانان شاخص کشتی گیله مردی بود و چندین سال نیز در سمت داور مسابقات انجام وظیفه نمود. شیون فونمی شاعر شیرین سخن گیلانی در خصوص پهلوانی وی سرودهای به زبان گیلکی دارد که چنین است:

هچین هچینه مگر، مشت زنه پسر بوستن  
دوتا شلتنگ آمره پهلوان صفر بوستن؟  
هنوز تی لاسپاره تازه بدوخته، تی خیاط  
زمین نخورده، تانی پهلوان مگر بوستن؟  
تویی که باخ بوکونی دیل تی شین زنه هشتاد  
کوسینه آمره خسانی خلقه ره پسر بوستن  
\* لاسپاره \* شلوار منجم کشتی گیله مردی

با خود دارد، با یکدیگر به راسته خواهر اسام رفتند. دومیسارچه ضخیم خریدند ۱۵ ریال و آنرا به سید محمود خیاط که در راسته خواهر امام خیاطی داشت دادند و حواش کردند. شلوار پهلوانی برای پهلوان صفر دوخته شود. ساعتی بعد شلوار زیبایی آماده شد ۵ ریال هم بابت مزد دوختن شلوار به سید محمود پرداخت پیراهنی نیز به بنای ۲۰ ریال و گندهای نیز به قیمت ۱۰ ریال خرید و بشبه پول را نیز تحویل حاجی کاخان داد. حدود ساعت ۳ بعد از ظهر صدای نواختن دهل و شرنای از دور به گوش می رسید که آنها وارد میدان شدند. پهلوان صفر شاد از شلوار تنگی پهلوانی آیین نیایش را در همراه سایر پهلوانان بجای آورد و با پهلوان قتی از دو آب اروستای حوالی فرودگاه فعلی رشت) کشتی گرفت و سر او فائق شد و دوران خوبی جمع آوری کرد. پهلوانی دوران را به حاجی کاخان داد تا در کیسه مادرش ذخیره گردد. حوالی غروب از رشت به سوی میمانندان حرکت کردند. مادرش وقتی از خراب دیدار شد و در گردن احساس سبکی کرد و پسرا نیز غایب دید بسیار خوشگین بود، وقتی پهلوان صفر باتفاق حاجی کاخان به کلبه شان در میمانندان رسیدند، مادر چون ماده شیر میگریزد و با چرب به پسرش حمله کرد، تازه حاجی کاخان منوجه و لخرجی پهلوان صفر شده بود پس برای جلوگیری از کتک خوردن پهلوان صفر، به مادرش گفت: «نگران کیسه پول نباش، آنچه در آن موجود بود، همچنان سرجای خود است.» مادر نسی به راحتی کشید. زیرا این پول را برای سفر به مشهد مقدس نیاز داشت، از طرفی پدرش پس از اینکه جریان روز را از همسرش شنید بنای پرخاش را گذاشت که: «پسر من از پهلوانی خود چه چیزی دیده ام که تومی خواهی پهلوان شوی»، و هزاران آیه و دلیل، ولی باز با

به سال ۱۳۱۲ ه.ش در میمانندان یکی از روستاهای تابعه شهر رشت به دنیا آمد. از کودکی به شنا علاقه خاصی داشت و در فصل گرم سال در رودخانه های اطراف میمانندان به شنا می پرداخت، پس از آن در اطراف رودخانه با بچه های همسال خود کشتی می گرفت و اکثراً بر آنها پیروز می شد. به مرور آوازه کشتی وی از مرز روستا بیرون رفت و حاجی کاخان تیغ باز آج بیسه ای که یکی از علاقمندان به کشتی گیله مردی و یکی از میدان داران این کشتی بود برای وی آینده درخشانی پیش بینی کرد و به صفر ۱۲ ساله پیشنهاد کرد در کشتی نوچه ها شرکت جوید.

ابتداء از اینکار هراس داشت ولی بعد دلش قوی شد و با پشتیبانی حاجی کاخان در کشتی های گیله مردی شرکت حست، برای اولین کشتی رسمی خود فاقه شلوار و کفش و پیراهن بود و قتی حاجی کاخان با مائین فولکس واگن در روستای میمانندان به سراغش رفت تا او را با خود برای کشتی گرفتن به محل فعلی شهرداری رشت بیاورد، پهلوان سرجوان بنا به خاصیت جوانی علاقمند بود شلوار پهلوانی نویی بر تن نماید و در کشتی گیله مردی شرکت جوید، در یک لحظه فکری به سرعت برق از مغزش گذشت.

مادرش خسته از کار مزرعه در گوشه ای از ایوان خانه در خواب بود و او میدانست که همیشه مادرش کیسه ای حاوی پول در گردن دارد. به هر زحمتی بود، کیسه از گردن مادر ماز نمود و به شمارش پول پرداخت، دو سبت و پنجاه ریال موجودی کیسه بود با خوشحالی پول را در جیب شلوارش گذاشت و به سرعت سوار مائین حاجی کاخان شد، در راه به حاجی گفت: «می خواهد در کشتی امروز شلوار نو بپوشد و پول خرید آنرا نیز

# آهنگهای محلی شمال ایران

برگرفته از کتاب "ترانه‌های روستایی ایران" گردآورنده و تنظیم‌کننده رویک گریگوریان از نشریات انجمن پرورش افکار جوانان آرامنه که به برادران ایرانی هدیه شده است.

## سیمای جان SİMAY CÂN

Moderato grazioso.  $\text{♩} = 80$ .

*Tutti*

Soprani. *Ti hâl mi hâ lây Si mây cân ây*  
*ti sar mi bâ lây*

Alti. *Si mây cân ây*

Tenori. *Si mây cân ây*

Bassi. *Si mây cân ây*

*delicato*

*hây ti va si man la can bu nom lange rud bu nom Dey la mân bu nom*

*hây ti va si man la can bu nom lange rud bu nom Dey la mân bu nom*

*hây ti va si man la can bu nom lange rud bu nom Dey la mân bu nom*

*hây ti va si man la can bu nom lange rud bu nom Dey la mân bu nom*

ha to ta bamom be is peyli ta ba mo yi mi pa zi

ha to ta bamom be is peyli ta ba mo yi mi pa zi

ha to ta bamom be is peyli ta ba mo yi mi pa zi

ha to ta bamom be is peyli can ta ba mo yi mi pa zi

### SIMAY CÂN

Ti hâl mi hâlây Simây cân ây  
 Ti sar mi bâlây Simây cân ây  
 Hây ti vasi man Lâcân buwom.  
 Langerud buwom  
 Deylamân buwom.  
 Hato ta bamom be ispeyli  
 tu bamoyi mipali.

Benâzem ay dil ti amona  
 Natânem ay dan de ti wona  
 Hay tu va be mani mi pali  
 Be ispeyli  
 xeyli bâz xeyli  
 Pâ muçal bibimây sabze sar  
 Yâ banafwe çewme var.

Cum aztu rovwan bubo yâroi  
 Dil azto golwan bubo yâroi  
 Hây ti vasi man Lâcân buwom  
 Langerud buwom  
 deylaman buwom  
 Hato ta bamom be ispeyli  
 Tu bamoyi mipali.

Mano tu yâroi be yek ku bim  
 Ce mehre atew i ta su bim  
 Hây hamxâne bim  
 Damsâz bimi, hamrâz bimi,  
 Sarvenâz bimi  
 Wâne ru niwanim bulbulây  
 Dehimi susu gulây.

(Gilaki)

### سیمای جان

تی حال می حالای سیمای جانای  
 تی سر می بسالای سیمای جانای  
 هنای تی واسیمن لاجان بوشوم  
 لنگرود بوشوم  
 دیلمان بوشوم  
 هاتو تا بامم باسپیلی  
 تو باموی می پالی

بنام ای دیل تی آمونا  
 نتسانمای دن ده تی شونا  
 های تووا بمانی می پالی  
 باسپیلی  
 خیلی یاز خیلی  
 پامچال بی سیمای سبزه سر  
 یا بنفشه چشمه ور

چوم از تو روشن بو ب. یار ای  
 دیل از تو گلشن می دیلدار ای  
 هنای تی واسیمن لاجان بوشوم  
 لنگرود بوشوم  
 دیلمان بوشوم  
 هاتو تا بامم باسپیلی  
 تو باموی می پالی

من و تو یار ای بیک کوه بیم  
 چهر آتش اینتا سو بیم  
 های همخانه بیم  
 دمساز بیمی همراز بیمی  
 سرو ناز بیمی  
 شه رو نیشانییم بلبلای  
 دهیمی سوسو گولای

(گیلکی)

## مدیر محترم مجله وزین گیله وا

شاعر و نویسنده پژوهشگر آقای فریدون نوزاد در شماره ۱۴ (مهر و شهریور ۷۲) گرامی مجله گیله وا شرح کوتاه اما گویایی در معرفی کاشف السلطنه پدر چای ایران نوشته اند و از آن بزرگمرد و همت مردانه اش در اعتلای اقتصاد ایران به گرمی و نیکی یاد کرده اند که باشندگان امروز و فردای این خطه، حتگزار قلم ستایش برانگیز ایشان هستند و خواهند بود.

از آنجا که بقیه دارم تحقیقات و اندوخته های فراوان این فرزانه بزرگوار در زمینه های مختلف سرانجام در کتابی مستمع فراهم خواهد آمد با اجازه ایشان لازم دیدم نوشته زیر را که حاوی نکات شنیدنی دیگری از زندگی پربار و خدمت گرانقدر کاشف السلطنه به ایران و ایرانی است و از کتاب ماه و خورشید و فلک استاد باستانی پاریزی (بخش کاشف السلطنه از صفحه ۳۲۷ تا ۳۳۲) گرفته ام بر اطلاعات ایشان مزید کنم.

استاد باستانی می نویسد: محمد میرزا کاشف السلطنه معروف به چایکار فرزند محمد حسن میرزا قاجار (پسر قهرمان میرزا پسر هشتم عباس میرزا) سال ۱۲۷۹ هـ - ۱۸۶۲ میلادی متولد شد. در اوان جوانی به استانبول رفت و به تجارت فرش پرداخت سپس به خدمت وزارت خارجه درآمد منشی سفارت ایران در پاریس شد و در رکاب ناصرالدین شاه به اروپا رفت. او در ایران مترجم فوریه طبیب ناصرالدین شاه بود و ظاهراً زندگی مرتبندی نداشت زیرا در ششم ربیع الاول ۱۳۰۹ هجری نامه ای به شاه از پویشانی خود نوشته و توسط اعتماد السلطنه بنظر شاه رسانده است (خاطرات اعتماد السلطنه).

این شاهزاده قاجار در ۱۳۱۴ هـ = ۱۸۹۶ م با سمت سرکنسولی ایران عازم هندوستان گردید در ایام سیرو سیاحت خود چای را کشف کرد و در مرابجعت مقداری نبال و قلمه چای به زحمت بسیار به ایران آورد و چون احساس کرد که پرورش آن در سواحل دریای خزر امکان پذیر است در این شهر لاهیجان مزرعه کوچکی به عنوان آزمایش ایجاد کرد در این کار مرحوم امین الدوله (۱) با واگذار کردن مقداری زمین به او کمک کرد تا باغ اصغرخان (۲) پدر خانم اشجعی را به او سپردند و بدین ترتیب نبال چای بیاری مردم و واقعاً بصورت مردمی کاشته شد.

مرحوم مظفرالدین شاه در خاطرات اروپایی خود وقتی که از رشت می گذشت می نویسد: (چهارشنبه پنجم رجب ۱۳۲۰ هجری صبح از خواب برخاستم دعایمان را خواندم و چایی خوردم و آمدیم بیرون اتاقک اعظم و جسمی از اعیان رشت به حضور آمدند کاشف السلطنه هم آمد عرض کرد دو کورور درخت چایی داریم و ان شاء الله بیار آینده چایی آنرا خواهیم خورد سردار معظم (۳) [ظاهراً باید سپیدار اعظم تنکابنی حاکم وقت گیلان باشد] هم عرض کرد هفتصد هفتصد درخت چایی در تنکابن داده ام کاشته اند به این بیکره اگر برود ان شاء الله تا چند سالی دیگر ثلث چایی ایران را خواهد داد.

کاشف السلطنه باردیگر به هندوستان و چین عزیمت کرد تا اطلاعات تازه ای در باره کشت چای حاصل کند و در فروردین ۱۳۰۸ شمسی = ۱۳۴۸ هجری هنگام بازگشت در راه بوشهر به کازرون در کتل ملوار (۴) در سانحه اتومبیل به خارج پرتاب شد و در گذشت جسد وی را به لاهیجان انتقال دادند و مجاور باغ کشاورزی برفراز تپه ای زیبا مقبره ای درخور او ساختند که به

## کاشف السلطنه چایکار

هشت یکم قدمگاه اما: یاد است و بهمان مقدار و مرتبه در نزد خلق خدا محترم.

استاد باستانی می نویسد که قسمت از اطلاعات فوق از آقای پورسرتیب (۱) استفاده شد (به یقین سزاد زنده یاد جهانگیر سرتیب بزرگ است) و بخشی دیگر از رجال ایران بامداد (ج ۳ ص ۲۷۲) همچنین به روایت از ... سار سرتیب صفاری می افزاید که پدر نیسار نیز از باری کاشف السلطنه بوده است. آقای نوزاد بنقل از رساله خطی و ناتمام کاشف السلطنه که معتبرترین سند بنظر می رسد می گوید: کاشف السلطنه سه هزار بوته چای کاشته شده در گلدان و هزار اسله درخت (قهوه، دارچین، فلفل، میخک - هل - انبه - گنگنه - کافور - لاک (۲) ریشه زردچوبه - زنجبیل و چندین صندوق بذر چای ربا وجود مشکلات و مشقات و مخاطرات سفر در آنروزگار به ایران آورده است که شگفت انگیز است.

دوست سخندان دیگر، آقای مهدی آستانه ای (کوچانی) با تجربه و اطلاعات بسیار در جایکاری و چایسازای در مقاله (حکایتی و روایتی از آستانه و بادام زمینی) گیلان نامه جلد سوم (به کوشش م.پ. چکناجی) صفحه ۳۰۲ از زبان مؤثرین آستانه نقل می کند که کاشف السلطنه علاوه بر تخم چای تخم بادام زمینی را هم از هندوستان به این سامان آورده است.

نیز استاد باستانی از بیبوی خیزریان نام می برد که کاشت و برداشت آن به نتیجه رسیده است. از شادروان کاشف السلطنه یکم فرزند به نام قهرمان چایکار باقی بود که اخیراً درگذشت و این پسر دو دختر داشت که یکی زن جمشید تولی برادر فریدون، تولی شاعر دلسوخته شیراز و دیگری زن پناهی است و بیشتر بازماندگان این خانواده با عنوان چایکار - مصدفی و ذخی نام دارند.

و این مختصر را با اظهار نظر عالمانه استاد باستانی پاریزی پایان می برم: خدمتی که این عضو وزارت خارجه در چند سال محدود کارگزاری خود در هندوستان به ایران و اقتصاد ایران کرده است به اندازه تمام خدمتی است که تمام اعضاء وزارت خارجه ایران در تمام مملکت های عالم و در تمام مدت صدسالگی که ایران وزارت خارجه داشت نموده است زیرا او یک تحول اقتصادی در شمال ایران پدید آورد که هزار سال در قوه بود ولی بفعول نمی آمد.

ای کاش زندگانی پربار این مرد بزرگ سرمشق دیگر فرزندان این خاک می شد و آرزوی سروری و سرفرازی ایران در همه دلهای می جوشید؛ راستی ای کاش.

## احمد علی دوست

(۱) آقای نوزاد در این زمینه نوشته اند کاشف السلطنه برای جلوگیری از ناسد شدن بذر چای و خشک شدن بوته ها در گلدان منوسل به محمدولی خان سپیدار اعظم تنکابنی حاکم وقت گیلان گردید و به کمک و همراهی و نشان حکومتی بزرگمرد موفق شد قطعه زمینی در قسمت شرقی بیرون شهر لاهیجان اجاره و شروع به کشت و کار بکند.

(۲) نام پدر خانم اشجعی حبیبی خان صفاری فرزند حاجی ابیرخان مطب به امین الدوله ثانی است و باغ موصوف اخیراً بفروش رسیده و قریباً هل بزرگ و مجبل در مقر آن بنا خواهد شد.

(۳) نام محل حادثه در مقاله آقای نوزاد کتل ملوار ذکر شده که درستی آن جای تردید است.

## باور سوّم

### توملیج TOMOLEI (تومل + ایج) = توملیج

در شماره ۱۵ گیله وا صفحه ۳۱ تحت عنوان «نکته ها» از میان کتاب ماه از هنرمند ارجمند آقای محمود پاینده لنگرودی نکات ارزنده ای آمده است از جمله در مورد توملیج [تاریخ گیلان و دیلمستان - سید ظهیرالدین مرعشی به کوشش استاد محترم دکتر منوچهر ستوده]

در مورد [توملیج یا تول میج] تاکنون دو باور یا دورای ارائه شده است:

۱- باور اول (رای و باور آقای دکتر ستوده) که: نوم + لیج = توملیج درست است [تاریخ گیلان و دیلمستان - صفحه ۸۸ و ۹۴ پانویست]

۲- باور دوم (رای و باور آقای پاینده لنگرودی - گیله وا شماره ۱۵) که: تول + میج = تول میج یا توملیج درست است [در گیلکی تول یعنی گل و میج یعنی گرد و گردنده / پس تول میج یا توملیج یعنی کسی که در گل و لای می گردد]

۳- اما: باور سوّم (رای و باور نگارنده):

تومل + ایج = تومل ایج = توملیج (یعنی کسی که منتسب و متعلق به مکانی بنام تومل است) [توملیج = توملی - مانند تهرانی - شیرازی ... گیلانی ... رشتی ... رودسری و ...] تومل Tomol = نام مکان و محل ایج [ایج (کاشیده) = منتسب به مکان و محل [معادل یای فارسی - یای مکانی این توملیج [تومل ایج] یعنی کسی که متعلق و منتسب به مکانی بنام تومل بوده است. و این درست است] البته نام آن مکان می تواند تومل یا تومل هم بوده باشد - اما به ذهن نزدیکتر است] که خواننده شود تومل Tomol - که به همین نام هم فعلاً مکانی در اشکور بالا وجود دارد با تلفظ تومل [Tomol].

توملیج [تومل ایج] مانند: میندج = میانده + ایج = میلوج [منتسب به میانده - یعنی میانده - میانده چابکسر] بامسج = بامسی + ایج = بامسج (منتسب به بامسی) [بامسی BAMSİ نام مکانی در رامسر به طرف ییلاق جواهرده] نکته: در شرق مازندران و میانه مازندران نور و حوالی ایج [ا تلفظ میشود مانند: یوشیج = یوش + ایج میشود یوشیج (هم در نوشتار و هم در تلفظ) [کسی که منتسب و متعلق به یوش است - یوشی] نیما یوشیج = نیما متعلق و منتسب و زاده شده در یوش و ...

اما در منتهی الیه شرق گیلان و غرب مازندران [بخصوص چابکسر و میانده و قسمتی از اشکورات و رامسر و تنکابن و ...]

ایج زقا تلفظ میشود. مانند: میندج = میانده + ایج نگارنده باور دارد که توملیج [تومل + ایج = توملیج] باید درست باشد که با توجه به مکان زادن و رُشد و تربیت سید ظهیرالدین مرعشی و سادات مرعشی و حکومت علویان [که با شرق گیلان و بخصوص مازندران بیشتر هماهنگی دارد] توملیج (تومل یا تومل یا تومیل) به ذهن درست تر است و آن شخص ممکن است متعلق یا منتسب به مکانی بنام تومل (به ظن قویتر) یا تومل یا تومیل بوده باشد.

و توملیجک می تواند هم تصغیر و هم تحقیر باشد که البته بیشتر به نظر میرسد سید ظهیرالدین مرعشی قصد تحقیر توملیج را داشته است: [توملیجک بد فعل ...]

تهران - دکتر سید مجتبی روحانی (م - میندج)

# نقد و نظر خوانندگان

## درباره غنطور

... در ص ۴۳ ماهنامه گیله‌وا شماره ۱۵، عکس و مقاله‌ای تحت عنوان «غنطور» بقلم آقای بازلعی پور غفوری بجای رسیده که چون دارای اشتباهاتی است لذا بشرح زیر آنرا تصحیح مینمایم:

قرارداد احداث موج‌شکن‌ها و ادا در بندر، بندر انزلی در سال ۱۳۱۳ هجری قمری مطابق با ۱۸۹۵ میلادی و ۱۲۷۴ خورشیدی منعقد گردید، پس از بررسیهای زمین‌شناسی و تعیین محل استخراج سنگ از سال ۱۹۰۵ میلادی برابر با ۱۲۸۱ خورشیدی کارساختنی شروع شد، سنگ‌های لازم از کوه‌های پونل نالشی استخراج و بوسیله واگن‌ها، از طریق خط راه‌آهن بطول ۱۴ کیلومتر از پونل به سیاوزان - کپورچال به محلی بنام «آچاره» آورده میشد و با کرجی‌های بزرگ بنام «نویله» که بوسیله قایق موتوری یدک کشیده میشد پهای کار در بندر انزلی تخلیه میگردد. آنچه مسلم است احداث ساختمان باصطلاح «غنطور» یا «گاتور» و ایجاد راه‌آهن بعد از سال ۱۹۸۵ میلادی برابر ۱۲۷۴ خورشیدی و قبل از سال ۱۹۰۵ میلادی برابر ۱۲۸۱ خورشیدی احداث شده است. نه در تاریخ ۱۲۰۰ تا ۱۲۵۰ هجری قمری که اولاً فاصله‌ای ۵۰ ساله را نشان میدهد و ثانیاً ۱۲۰۰ هجری قمری برابر ۱۷۸۵ میلادی زمان شروع سلطنت آغا محمدخان قاجار بوده در حالیکه قرارداد احداث موج‌شکن‌ها در آخرین روزهای سلطنت ناصرالدین شاه منعقد گردیده است.

با تقدیم احترامات عزیز طولی



## اسناد پراکنده جنگل

سلام. در شماره ۱۵ آن مجله مطالبی زیر عنوان (اسناد پراکنده) به قلم محقق گرامی جناب آقای محمود دهقان چاپ شده بود که بخش دوم آن به اینجانب ارتباط داشت. در مطلب مزبور نکاتی به چشم آمده که لازم است جهت رفع ابهام توضیح مختصری در باره آن داده شود.

همانطور که عزیز فاضلم آقای دهقان نوشته است، در نخستین شماره (کادخ - ویژه نالشی) که متأسفانه سومین شماره صفحه‌بندی شده‌اش به سبب برخی کم‌لطفی‌ها هنوز زمینگیر مانده است، رونوشتی از دو نامه منسوب به میرزا کوچکخان چاپ شده بود که عیبی فاحش داشت. و آن فقط اینکه نسخ محترم به جای امضاء خود، امضاء میرزای کبیر را در پای آن نامه جعل کرده است. لذا تا جائیکه به این مورد مربوط می‌شود، آقای دهقان و دیگر اسناد حق دارند که از این خام کوچک ادب و فرهنگ گیلان انتقاد کنند. اما در دیگر موارد، خصوصاً آنجا که آقای دهقان به مدد فصاحت بیان و ملاحظت قلم تازینه نیشخندی فرود آورده است، اصلاً با ایشان موافق نیستم. لذا باید خیلی مختصر عرض کنم که:

۱- هنوز آقای دهقان و دیگران و بنده توفیق آن را نیافته‌ایم که با تمام زوایای تاریخ نهضت جنگل آشنا شویم و هنوز همه

آنچه که در این زمینه به صورت کتبی و شفاهی موجود است چاپ و منتشر نشده است. بنابراین ممکن است (انصرالله)‌های زیادی باشند که خودیادگاری از نهضت جنگل و یا پاسدار خاطراتی از آن بوده و یا هستند که ما آنها را شناخته‌ایم.

۲- مرحوم رحیمی رئیس ایل شاندرمن بوده و به تحقیق، خود و خانواده‌اش دستی در نهضت جنگل داشته‌اند. به شهادت فرزندانش یکبار خانه او واقع در (بیت) به علت حضور چند مجاهد در آنجا مورد هجوم قوای سردار مقتدر قرار گرفته و آثار گلوله‌های آنها هنوز در درود یوار آن خانه برجاست.

۳- و بالاخره مهم‌تر از همه، امیدوارم پرسشهایی که آقای دهقان در مورد ارتباط (نالشان) با (نهضت جنگل) مطرح کرده است از سرنشی و با دست کم انگاشتن آن ارتباطی نباشد زیرا اگر چه تاکنون کسی همت نکرده اثری بایسته در آن باره منتشر کند ولی جای کتمان ندارد که نیمه سنگینی از آن نهضت در دیار نالشان قرار داشت و بی‌تردید گوراب زرمیج و فرمن و آلیان و زبده و گسکر و شفت و ماسوله و ... که از پایگاه‌های اصلی نهضت جنگل بودند جزو زادبوم نالشان به شمار می‌آید و در آنجاها بود که حسن‌خان‌ها و بالاجها از یکطرف و سردار مقتدرها و سالار شجاع‌ها از طرف دیگر حماسه (نام) و (ننگ) را رقم زدند. باشد که غم نان و دست اجل بگذارد تا روزی مثوی این واقعات را تدوین شده تقدیم حضور آقای دهقان نمایم.

علی عبدلی



## درباره سپیدرود

اما آنچه که بنده را به نوشتن این مختصر وادار کرد، نامه‌ای است از آقای سید محمد هاشمی، منبج تبریز، در باره نام سپیدرود که در شماره پانزدهم چاپ شده‌است و آقای هاشمی در آن نامه اشتباهی کرده و بر اشتباه خود پای فشرده، مدیریت مجله نیز هیچگونه اشارنی، بکوتاهی هم شده در باب نادستی آن اشتباه‌بران نیز زوده است. آقای هاشمی نوشته است:

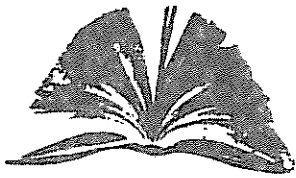
«فزل اوزن نام هیشگی رودی است که از کوه‌های بیش بارماخ کردستان سرچشمه گرفته از مسیر صدجشمه و سرزمین آذربایجان گذشته به گیلان می‌رسد ... در واقع سپیدرود از تنگه منجیل شروع می‌شود... همانگونه که نویسنده نامه نیز اشاره کرده است، کهن‌ترین نامی که برای سپیدرود می‌تناسیم «آماردوس» = آمارد، ماردوس، مارد است که در نوشته‌های یونانیان پیش از میلاد بازمانده و گویا از نام قومی برگرفته شده است. نام این رود در اوستا نیامده است. بنده در نوشته‌های ایرانی تا پایان روزگار ساسانیان نیز آن را یاشم، اما در کتاب «بندش» که دایرةالمعارف گونه‌های است دینی به زبان فارسی میانه (پهلوی) و تألیف شده در سده سوم هجری آمده است: «سپیدرود (= spedrod) به آذربایجان است». این خرداد به جغرافی دان ایرانی تبار عربی نویسنده سده سوم نام آن را «اسپیدرود» و ابراهیم فارسی اصطخری ایرانی عربی نویس دیگر نیمه نخست سده چهارم آن را اسپد رود این حوصل جغرافی دان عرب نیمه دوم سده چهارم آن را سفید رود، مسعودی

جغرافی دان و تاریخ نویسنه نیمه نخست سده چهارم در کتاب التنبیه والاشراف آن را سپیدرود، مفسدی جغرافی دان سده چهارم آن را اسپیدرود، مؤلف ناشناخته کتاب فارسی حدودالعالم بازمانده از سده چهارم آن را سپیدرود نامیده‌اند. گویا نام این رود «در ماخذ [عهد] اسلامی، نیرالایض» نیز که گردانیده سپیدرود است آمده است. این صبط را از دمشقی اسلامی ترکی (Islam ansiklopedisi) این صبط را از دمشقی نقل می‌کند، این دمشقی باید ابوعبدالله محمدبن ابی‌طالب الانصاری (۲- ۷۲۷ هـ) نخبةالذکر فی عجاب الیر و البحر است. باشد.

در ترجمه فارسی کتاب مروج الذهب مسعودی نام این رود «اسپیدرود» ضبط شده است که برآستی نمی‌دانم در نوشته وی چنین بوده یا تصحیف است.

اطلاق نام سپید - اسپید - سفید - اسپیدرود بر آن در سده‌های بعد نیز تداوم یافت، در ترجمه مسالک و مسالک اصطخری انجام یافته سده‌های ۵ و ۶ اسپیدرود، در الکامل ابن اثیر (سده هفتم) اسپیدرود، اسپیدرود ۱۱ و در مرآةالزمان سبط بن الجوزی (سده هفتم)، اسپیدرود ۱۷ و در نزهةالقلوب حمدالله مستوفی (سده هشتم) سفیدرود ۱۸ ... آمده‌است. خواجه رشیدالدین فضل‌الله مؤلف جامع‌التواریخ (آغاز سده هشتم) از فثلاق هولان موران سخن رانده است ۱۹ و پس از وی حمد مستوفی نوشته است: آب سفید رود، ترکان هولان موران خوانند از جبال پنج انگشت که ترکان بش برماق خوانند بولایت کردستان برمی‌خیزد ... هولان موران نه ترکی بلکه به زبان مغولی است. در زبان مغولی هولان - اولان - هولاشان - اولاشان به معنای سرخ و سرخ‌فام است. ۲۰ (بخش نخست نام پایتخت امروزی جمهوری مولستان «اولان باتور = قهرمان سرخ» نیز همین واژه است) و موران (درست: مورن = Mörän) به معنای رود بزرگ و دریاچه است ۲۱ و به ظاهر برای نخستین بار مغولان سپیدرود را سرخ رود نامیده‌اند. اما این نام برسپید رود نماند و بزودی از یادها زدوده شد. بنده این نام را جز آن دو اثر در هیچ نوشته دیگری ندیده‌ام. نام این رود در دوره تیموریان مانند گذشته سفید رود ضبط می‌شده است. ۲۲

سپید رود در روزگار پسین‌تر، از عصر صفویان (سده دهم) شاید یازدهم) به اینسو فزل اوزن نامیده شده است به عنوان مثال عبدالفتاح فومنی مؤلف تاریخ گیلان که خود گیلانی و گیلان‌نشین و از قلمرو ترکی زبانان بدور بود چندین بار سفید رود را بدین نام آورده است آنهم نه برابر گمان آقای هاشمی و دیگران بخش علیای آن را تا دره منجیل بلکه تمامی و حتی بخش سفلاهی آن را در گیلان و در نزدیکی لاهیجان و لشت نشا ۲۳. فزل اوزن در زبان ترکی مرکب است از فزل (= Qizil) به معنای سرخ، در آذری کونی: زر و اوزن (= Özin) کوتاه شده اوگوز (= Ögüz) به معنای رود است. «-in) نشانه جمع (بی‌گمان دخیل و با کاربرد نادر) در زبانهای ترکی ۲۴ شرقی. فزل در نامیای خاص عصر سلجوقی ۲۵ (سده ۵ و ۶) و اوگوز همراه با نام چند رود در روزگار تیموریان به زبان فارسی راه یافت. از جمله نظام‌الدین شامی آورده است: ... دریای کینه که ترکان ایسکی اوگوز (İskiözü) می‌گویند ۲۶. و نیز در منتخب التواریخ یعنی منسوب به معین‌الدین نطنزی آمده است: ... رودخانه‌ای که به قسغان اوگوزی (= Qaqanögüzi) رودخان) موسوم است ۲۷



## کتابهای رسیده

سازمان و مؤلفان مترجم جاسنجه مایل به  
صغری کتابهای خود در ماهنامه «گلدوا»  
مستند می‌توانند از هر عنوان ۱ نسخه به دفتر  
نشریه ارسال نمایند.

روزنامه‌های ایران از آغاز تا سال ۱۳۲۹ هجری قمری ۱۲۸۹  
ه. ش. با انصافات و شرح کامل به همراه تصاویر  
روزنامه‌ها / برداشتی از فهرست ه. ل. رابینو، ترجمه و  
تدوین جعفر خدای‌زاده / تهران، المجلات، ۱۳۷۲ / بیست  
وسه + ۲۰۰۶ [۸۱] صفحه، ۲۹۰۰ ریال

ه. ل. رابینو سبب کنسول انگلیس در رشت بود. وی در  
مدت اقامت سه ساله خود در گیلان در کنار وظایف اداری و  
مأموریت‌های سیاسی، است به تحقیقات و پژوهشهای وسیع و  
گوناگون زد. یکی از آثار او فهرست نشریات ایران است که در  
آن به معرفی ۲۴۳ عنوان نشریه می‌پردازد. جعفر خدای‌زاده  
محقق و مترجم گرانقدر با محور قرار دادن این فهرست و ترجمه  
آن، تحقیقی گسترده در زمینه مطبوعات گذشته کشور بعمل  
آورده است و تعداد نشریات موجود تا آن تاریخ را به ۴۰۰  
عنوان رسانده است و در هر کجا که لازم دیده توضیحی بر آن  
افزوده است و گاه برشی از مقاله یا سر مقاله روزنامه‌ها را نیز  
گواذ آورده است. تصویر و آرم عناوین روزنامه‌ها بصورت  
مجموعه‌ای در ۸۰ صفحه آخر کتاب منضم است که از امتیازات  
این مرجع خوب محسوب می‌شود.

رساله در تاریخ ادیان / میرچالایاده، ترجمه جلال  
ستاری / تهران، سروش، ۱۳۷۲ / ۲۳۴ صفحه، ۴۴۰۰ ریال  
مترجم فاضل در یادداشت خود در آغاز کتاب درباره  
میرچالایاده می‌نویسد «پژوهنده صاحب نظر، در این کتاب  
«صوره» و «اشکال» عالم قداست و دیانات و آئین‌ها و اساطیر و  
رمزها را بررسی کرده است. بخش دیگری از اوایل کتاب  
یادداشتی است با عنوان «در باره میرچالایاده و اثرش» که ژرژ  
دومزیل نوشته است. کتاب در سیزده فصل و یک نتیجه‌گیری  
تنظیم شده و با نثری روان ترجمه گردیده است.  
\* تنکا، کتاب اول / بکوشش علی خلخالی و عزیزالله  
رسولی / تنکابن، دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تنکابن،  
۱۳۷۲ / ۱۸۱ صفحه، ۲۰۰۰ ریال

تنکا جنگی است خواندنی و ماندنی در زمینه ادبیات از  
جمله مقالات، نقد ادبی، شعر، داستان، ترجمه و فرهنگ مردم و  
با آثاری از علی خلخالی، دکتر حبیب‌الله شایخی، جهانگیر دانا  
علمی، ابوالحسن واعظی تنکابنی، حمید رضا عبداللهی، امیر  
حسین البرزی، احمد ابومحبوب، حسن شکوری، شیون فومنی،  
صراف غفاری، ترداد نصری، مهرداد عارفانی، ایرج قنبری،  
حمزه ابوالحسنی، مسعود توانا، مهین پایا، فرشته عبداللهی،  
عزیزالله رسولی و محمد بنی‌معانی  
بخش اعظم جنگ تنکا، در شناخت فرهنگ بومی تنکابن  
است.

\* بررسی ساختمان دستوری گویش لکی  
و خواجه‌نودی / کلاردشت / سید فرهود میر چیراغی /  
تهران، پرهام نشر، [۱۳۷۰] / ۷۶ صفحه، ۸۵۰ ریال  
کتاب جدا از دیباچه مؤلف، طی مقدمه‌ای سواقت  
جغرافیایی کلاردشت را که در بخش جنوب غربی مازندران واقع  
شده و از مناطق بسیار خوش آب و هوا و بیلابقی شمال کشور  
است مشخص می‌کند و پس از آن در دو فصل (فصل اول:  
ساختمان دستوری گویش لکی یا خواجه‌نودی کلاردشت و فصل

بنابراین هولان مورخان مغولی و قزل اوزن ترکی هر دو به  
معنای رود سرخ است و بیگمان یکی، ترجمه دیگری. اگر چه  
اغوزان (غزان) ترک زبان از سده پنجم و دو سده پیش از مغولان  
در ایران بویژه در آذربایجان حضور داشتند اما به ظاهر واژه  
اوغوز (= اوز) در زبان آنان کاربرد نداشت، اغوزان به معنای  
رود اریق (= Arīq) و کول (= گول = Göll-Köl) به کار  
می‌بردند و در روزگار بسین تر جای (= Cay) و ایرماق (= İrmak)  
بدان معنا در زبان آنان بکار گرفته شد. گمان بنده بیشتر  
بر آن است که ترکان شرقی و اوبغوران همراهِ سپاه مغول نام  
مغولی سپید رود (هولان موران) را به زبان خویش ترجمه  
کرده‌اند و چون مغولان بسیار زود در میان ایرانیان و ترکی  
گویان مهاجر ناپدید شدند، ترکان که چندین برابر مغولان بودند  
برجای ماندند و زبان و فرهنگ خویش را محفوظ داشتند و  
باعث تداوم اطلاق این نام (قزل اوزن) بر سپید رود شدند.

به سال ۱۳۱۴ ش فرحگسگان ایران نام سپید رود (سپید  
رود) را برای حوض رود مقرر کرد<sup>۱</sup>، اما هنوز هم ترک زبانان  
آذربایجان و تارم و حتی تاتی‌گویان این منطقه این رود را از  
سرچشمه تاجایی که بردریاچه سد سپید رود فرو می‌ریزد قزل  
اوزن، قزل زان (qizilzan)، قزل زون (qizilaon) می‌نامند با  
توجه به آنچه که آمد آشکار است که برخلاف ادعای آقای  
هاشمی قزل اوزن نام همیشگی «سپید رود نیست که هیچ، بلکه  
کاربرد آن تنها از چهار سده پیش آغاز شده و بیش از نیم سده  
است که دیگر رسمیت ندارد.

- ۱- دایرةالمعارف فارسی - دکتر غلامحسین مصاحب ج ۱  
A Complete Dictionary of Avesta language. by: K.E. Kanga. Bombay, 1900
- ۲- پژوهشی در اساطیر ایران ج ۱- مهرداد بهار می‌پایه، تهران، ۱۳۶۲.
- ۳- بند منش ص ۷۵ ترجمه مهرداد بهار. تهران، ۱۳۷۰ و واژه‌نامه ندهش  
ص ۱۹۲ مهرداد بهار تهران، ۱۳۴۵.
- ۴- الممالک و المسالک ص ۱۵۰، ترجمه دکتر حسین فره چاندر تهران،  
۱۳۷۰.
- ۵- سالک المسالک ص ۱۸۹ - طبع دوحیه، لندن ۱۹۲۷.
- ۶- صورۃالاراضی، ص ۹۲ ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران، ۱۳۴۵.
- ۷- ص ۶۰ ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، ۱۳۴۹.
- ۸- احسن النفاست فی معرفة الاقالیم ص ۵۷۰. ترجمه دکتر غنایی سروی،  
تهران، ۱۳۶۱
- ۹- ص ۴۹، تصحیح دکتر منوچهر ستوده، تهران ۱۳۶۲
- ۱۰- دایرةالمعارف فارسی - دکتر غلامحسین مصاحب ج ۱، تهران -  
Islam Ansiklopedisi.co. - istanbul 1955
- ۱۱- موسوعة العربیة المیسرة، قاهره، ۱۹۷۲
- ۱۲- ترجمه ابوالقاسم پاینده ج ۱ ص ۲۰۱، تهران، ۱۳۶۵
- ۱۳- ص ۱۵۹ تصحیح ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۷
- ۱۴- تصحیح نورنگ ج ۸ ص ۱۰، ۱۰۸۲ ص ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ج ۱۱ ص  
۳۶۸ بیروت ۱۹۶۵
- ۱۵- تصحیح علی سومر ص ۹۰ تا آخر ۱۹۶۸
- ۱۶- تصحیح لسترنج ص ۳۱۷، لندن ۱۹۱۵
- ۱۷- ۹۶۸
- ۱۸- نزهة القلوب - تصحیح لسترنج ص ۳۱۷، ۱۹۱۵
- ۱۹- Lessing-mongolian- English Dictionary. Bloomington, 1982
- ۲۰- از جمله: مطلع‌العین نوشته کمال‌الدین عبدالروان سمرقندی  
تصحیح عبدالحمید بومی، تهران ۱۳۵۳ و ۴۱ و تاریخ گیلان و دیلمستان  
نوشته میرظفرالدین مرعشی تصحیح دکتر منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۶۴ ص  
۴۲۵ و ...
- ۲۱- تصحیح دکتر منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۴۹ ص ۱۴، ۲۵۸، ۲۷۰،  
۱۴۵، ۱۳۲، ۱۴۵
- ۲۲- Gerard clauson. An Etymological Dictionary, Oxford, 1972  
of Pre thirteenth - century Turkish.
- ۲۳- واژه‌اندی، راحه‌الصدور تصحیح محمدابوال، تهران، ۱۳۶۲ ص ۴۴ و ...
- ۲۴- ظفرنامه تصحیح ناز، پیراگ، تهران، ۱۹۳۷ ص ۷۹
- ۲۵- تصحیح زان‌ارین، تهران ۱۳۳۶ ص ۳۰۳
- ۲۶- ر. ک. به ۲۴
- ۲۷- منبع روسی:
- ۲۸- Türk.e Sözlük. istanbul, 1974
- ۲۹- دایرةالمعارف فارسی، غلامحسین مصاحب ج ۱  
با احترام - مصطفی موسوی ۱۸ / ۱۷ / ۲۲

دوم: نحو، نمونه‌ای از جملات و فهرست واژه‌ها) ادامه می‌یابد.  
در مقدمه می‌خوانیم که مردم کلاردشت متشکل از دو  
تیره‌اند: ۱- کرد زبان‌ها شامل خواجه‌نودها - دلفان‌ها و لک‌ها که  
دارای گویش لکی هستند ۲- گیلک‌ها شامل مازنی‌ها، گیلانی‌ها  
و طالقانی‌ها که دارای گویش گیلکی هستند.

\* مشاهیر گیلان، جلد اول / رضا قنبرزاده، با مقدمه  
حضرت حجة‌الاسلام والمسلمین مظفری / رشت، اداره  
کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان، ۱۳۷۲ / ۴۹۱ صفحه،  
قیمت؟

مؤلف از طلاب جوانی است که در قم تحصیل می‌کند و در  
عین حال به تحقیق و تبیع در شرح حال و ترجمه احوال بزرگان  
دین، علم، ادب، معرفت و مشاهیر تاریخی گیلان می‌پردازد.  
حاصل کار او در چهار جلد منتشر خواهد شد. جلد اول (آنج)  
که منتشر شده است حاوی شرح حال ۱۱۳ تن از مشاهیر گیلان  
است از آغاز تا زمان حاضر که البته به ترتیب حروف الفبای نام  
مشاهیر از آبروی گیلانی تا جهان لاهیجانی، تنظیم یافته است و  
در پایان هر شرح حال منابع مورد استفاده نیز ذکر شده است.  
مجلات بعدی زیر چاپ است.

\* کتابنامه مازندران / گردآورنده حسین صمدی، با  
همکاری بیژن عالمی رستمی (و) محمد عباسقلی پور/  
ساری، سازمان برنامه و بودجه استان مازندران، ۱۳۷۲ /  
دو جلد، ۱۱۰۰۰ ریال

کتابنامه مازندران یکی از مراجع سودمند در شناخت  
مازندران است که در دو جلد (روبیتم ۱۰۶۳ صفحه) تنظیم  
یافته و جمعاً ۶۲۰۰ عنوان در آن ذکر شده است. ترتیب کتابنامه  
موضوعی و اساس آن به روش دهنی دیویی است. در بخش  
منفصل و سودمند نمایه‌ها (بخش پایانی جلد دوم) سه نمایه  
موضوعی، نامی و عنوان آمده است که مراجعه‌کننده را به  
شماره‌های بازیاب رهنمون می‌شود.

گردآورنده کتابنامه حسین صمدی از پژوهشگران پرکاری  
است که در زمینه شناخت مازندران کوشی فراوان دارد. کاش  
با کمک دو تن از همکاران خود (و به احتمال زیاد همکاران  
دیگری که در این کار بزرگ با وی همیا بوده‌اند) اغلاط نسبتاً  
زیاد راه یافته در متن را مورد بازبینی دقیق قرار میداد و فهرستی  
از مجلات و منابع مورد بررسی را به آخر کتاب می‌افزود و  
عبارات کلیدی و راهنما را با حروفی سیاه و درشت چاپ  
می‌کرد که با جملات توضیحی تداخل نمی‌کرد و به اصطلاح  
مشایخ می‌شد.

تفکیک منابع خطی از چاپی التزام بیشتری داشت تا در هم  
کردن آن، وای کاش حالا که هر دو درهم ادغام و با حروف مشابه  
متن حروفچینی شده بود حداقل در ردیفی غیر از ردیف کلید  
واژه‌ها می‌آمد. همچنین منابع مربوط به ترکمنستان (شوروی  
سابق که نیازی به آوردن آن در این کتابنامه نبود) و متون  
ترکمنی در فصلی جداگانه چاپ می‌شد. بدیهی است پیوست  
۱/۵ صفحه‌ای آخر کتاب که در واقع منابع نویافته یا از قلم  
افزاده را به ذهن تداعی می‌کند نمی‌تواند محقق را قانع کند که  
تمامی منابع شناخت مازندران در این پیوست آمده است.

پلکان نشر گیلکان دوازدهمین کتاب خود را منتشر می‌کند:

## ریشه‌یابی واژه‌های گیلکی و وجه تسمیه شهرها و روستاهای گیلان

(جلد دوم کتاب: ویژگیهای دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی)

مرجع‌ی سودمند برای دانش‌آموزان، دانشجویان، دانش‌پژوهان و فرهنگ‌دوستان

اثر نویسنده و محقق توانا

### شادروان جهانگیر سر تیپ‌پور

شامل ریشه‌یابی هزاران واژه گیلکی همراه وجه تسمیه ۳۳ شهر گیلان و صدها پارچه آبادی آن

پسخان = pasxan

یا پسخان دهی است از بخش مرکزی رشت و غربی‌ترین آن، هفت کیلومتری باختر رشت بر شاهراه رشت و فومن.

پسخان از دو واژه «پس» خان» ترکیب شده با مفهوم «خان پسین» یا «بعد از خان». واژه «خان» در گیلکی بر ناحیه‌ای اطلاق می‌شد که مشتمل بر ده سده باشد. یعنی مشتمل بر ده دبه صد خانواری و دارای هزار خانوار جمعیت باشد. «پس - خان» همچنین «پیش - خان» = مناطق همجواری در «جلو یا عقب» یک آبادی هزار خانواری.



تولید کننده انواع ماکارون - وینچل و لریما

# پسخان

## ماکارون

آدرس دفتر مرکزی: رشت، میدان شهرداری، اول خیابان شیک، پاساژ شیک، طبقه سوم، شرکت گیلان  
سایه. تلفن: ۲۳۳۰۷

توم


"توم" در لغت گیلکی  
به معنی  
تخم شترک سبز شده است.

گیله‌وا برای بقا و ماندگاری و استمرار کار خود آگهی می‌پذیرد اولویت با آگهی‌های فرهنگی، هنری، علمی و اطلاعیه‌های اداری، آموزشی و دانشگاهی است. گيله‌وا در قبول آگهی برای مشاغل، مؤسسات و شرکت‌هایی که دارای نام‌های گیلکی و بومی شمال ایران باشند، تخفیف ویژه قایل است.  
تلفن موقت پذیرش آگهی: ۲۳۳۳۳۷

## گیله‌وا

آگهی می‌پذیرد:

شماره‌های گذشته گیلوا را  
از کتابفروشی نصرت بخواهید  
رشت - خیابان علم‌الهدی



«(صحافی فرهنگ)»  
تجلید انواع کتب با بهترین کیفیت  
تزیین، زرکوب لوحها و تقدیرنامه‌ها  
طلاکوب فارسی و لاتین  
ساخت انواع جعبه‌های فانزنی  
رشت - خیابان امین‌الضرب جنب بانک صادرات ایران  
۲۳۸۵۹

سبز همپیان رشت در دوره قاجار

